

ترجمہ فارسی قصائد

شیخ اجل اوحد عالم ربانی و حکیم صمدانی

شیخ احمد بن زین الدین

احسانی

اعلیٰ اللہ مقامہ



ترجمہ فارسی مرآتی  
شیخ اجل اوحد عالم ربانی و حکیم صمدانی  
شیخ احمد بن زین الدین  
احسانی

اعلیٰ اللہ مقامہ

بسعی و اہتمام جنابان آقای حاج سید محمد سجادی و آقای حاج سید محمد روحانی  
د آقای امیر عسکری طبع گردید

الأوقاف

چاپخانہ افست کلشن ۱۳۵۲

موقع الأوحاد  
Awhad.com





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 شرح حال نابغه دوران عالم برتانی و حکیم صمدانی  
 مرحوم شیخ احمد احصائی  
 اعلیٰ الله تعالی

از مرحوم شیخ شرح حال بقلم خودش و نیز بقلم فرزندش مرحوم عالم بزرگوار شیخ عبداللہ موجود است کہ مدرک و ماخذ  
 اہل تحقیق و مورد اطمینان است شرح حالہای دیگر ہم در دست است از علمی زمانہ و دانشندان بعد از شیخ کہ  
 بنوبہ خود متوقع تھا جان نظر می باشد

(۱) این شرح حال در کتب « سبوة الشیخ احمد الاحصائی » تالیف دکتر کتور حسین علی محفوظ . مطبعہ المعارف بغداد  
 طبع ۱۳۷۶ هـ - ۱۹۵۷ م مضمون و ماخذ تحقیق ذکر نام برده است . در صفحہ اول ہین کتاب نامہ مختصری از مرحوم شیخ متعلق بکتابخانہ  
 دانشند فقید مرحوم سردار حیدر قلی خان کابلی گاور است کہ یکی از ذوات رقم فرزدہ زندہ و عینا گراودہ میشود .

- (۲) این کتاب جزئی از مجموعہ آثار خانجی عالم دین مرحوم حاج محمد کریم کرمانی کہ نامہ اعلیٰ تہ بہ تہ است کہ اخیرا شرح حال خود بہت در رسالہ جہانگاہہ طبع رسیدہ است  
 (۳) ۱- دلیل المتعین عالم و حکیم ربیعہ مرحوم حاج سید کاظم شری صلی علیہ السلام ۲- ہدایۃ الی تبیین عالم بگاہہ مرحوم حاج محمد کریم کرمانی  
 ۳- ایمان شہید عالم بنام مروج علوم و احکام مرحوم سید حسن عالمی ۴- روضتہ اجابت زندہ عکاظ مرحوم سید محمد قزلباشی  
 ۵- طبقات اعلام الشیعہ عالم بزرگوار مرحوم شیخ کاظم کریم علیہ السلام ۶- مستدرک الوسائل عالم کرمانیہ مرحوم نوری رحمہ علیہ  
 ۷- ریحانۃ الارباب متن گرانمایہ مدرس تبریزی خدایا ۸- شیخ محمد حسن دانشند فضل متن رضی مدرس جہاد  
 ۹- گفتنیہ ہنگ و ہنگد اثر دانشند فضل قصیدہ ہنگد ۱۰- حسن الوعدہ متن و عالم کرمانیہ سید محمد مدنی مضمون  
 در بعضی از تراجم حال دیگر کہ برای رعایت اختصار از ذکر آنہا خودداری میشود .

اینک خلاصه و فشرده شرح حدیث مرحوم با هر چه بما خدایا مبرده بوشیه دو ماخذ اول بنظر اهل نظر میرسد :  
 نام شیخ بزرگوار احمد فرزند شیخ زین الدین زادگاهش قریه مطیری از قراء الحساء و ولادتش سال  
 ۱۱۶۶ قمری و فاتش ۲۱ ذی قعدة ۱۲۴۱ قمری در دمنزلی مدینه مدفن مقدسش قرستان  
 بقیع پشت دیوار قبه مطره انه علیه السلام سمت جنوب زیزاودان محراب عمر شریفش ۷۵ سال  
 عمری پر برکت و پر حرکت از نظر علم و عمل و تحقیقات علمی و حکمی و دینی و عبادت پروردگار و تعلیم تربیت  
 طالب دانش دین .

تحصیلات شیخ و استادان او

نوائع جهان حسابشان از دیگران جداست چه با سرمایه بنوع و کمال پیشرس و استعداد خدا داد جهان  
 کام نموده از همان خود سالی با دیده نهان بنین بپرده مبداء غیب را در پرده های خلقت می بیند  
 از برون گریسته در آینه ازو از درون پرده آگاهند ازو  
 و با بنوعی که دارند یک شبه ره صد ساله می روند چنانکه شیخ در نجسا لگی از قرائت قرآن مجید فارغ گردید  
 و کوه کعبه علم نوکتب عوامل جز با و از جویتیه را نزد شیخ محمد بن شیخ محسن خواند و تحصیل علوم دیگر پر دست  
 و له شغای قلبی پیدا نموده ظاهراً مشغول و باطناً مشغول و با اضطراب درون طالب خلوت و مایل  
 غزلت بود

محققانی که شرح حدیث را نوشته اند هیچکدام برای او استادی در علوم رسمی یا غیره نام نبرده و خود  
 شیخ و فرزندش هم در این خصوص سخنی نگفته اند

خواهشهای شیخ یا کشف الهمات او

آنچه از مطالعه ماخذ بر می آید قلب پاک و ضمیر تابناک و صفحا باطن شیخ و بریدنش از مردم و  
 بنجای متعال و عبادت در ریاضات شرعی اش او را از باریت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله  
 توپش

۲  
 و آنکه طاهرین علیهم السلام در خواب و تقلم از محضر تقدشان بوقوع میساخت. در یکی از خوابها حضرت  
 امام حسن علیه السلام در آن مبارک بردمان او گذاردند و دست بر صورتش نهاده تا سینه اش  
 کشیدند که احساس برودت در قلب خود نموده با سخت عرض کرد یا سیدی مرا چیزی بیاور که چون  
 بخوابم شمار از ناریت نمایم فرمود این ابیات را مداومت نما :

کن عن امورک معرضا	و کل الامور الی القضا
فلربما اتسع المضیق	و ربما ضاق الفضا
و لرب امر متعجب	لک فی عواقب رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرضا
الله عودک الجمیل	ففس علی ما قد مضی

پس فرمود

رب امر ضاق النفس به	جاءه من قبل الله فرج
لا تکن من وجه روح ایثا	ربما قد فرجت تلک الارج
بینما المرء کئیب و دف	جاءه الله بروح و فرج

شیخ میفرماید ابیاتی را که تعلیم گرفتم پیوسته میخواندم ولی اثری نمیدیدم تا بناچار طرم رسیدم و تخلص بمضایین  
 اشعارت نه خواندن و مکرار آنها لذا بر عبادت و قرائت قرآن و تدبر در معانی آن پرداختم و در  
 سحرها بسیار استغفار میکردم خوابهای عجیب و خروهای غریب در آسمان زمین و جنات برزخ و عوالم  
 غیب مشاهده از نقوش و الوان مشاهده میکردم که عقول در آن حیرانست و ابواب دیدن خوب  
 بودیم باز شد حتی اینکه غالب شبها هر یک از بزرگواران را که میخواستم زیارت و عرض حاجت میکردم و خوابها  
 میفرمودند حتی آنکه اگر در میان سخن بیدار میشدم باز خوب رفته از سما بخفازمایش را با بخام میرسانند

و در رویای دیگر حضرت حسن بن علی علیه السلام رسیده مسألی چند پرسیدند و جواب شنیدند آنزگوار  
دبان مقدس بردانش نهاده آب دبان مبارک در دهنش بمیرخت و می آشامید لذت تر از شهد  
و لی گرم بود نیمیعت بدین نوال گذشت .

و در رویای دیگر حضرت رسول اکرم دبان بردانش نهاده آب دبان در دهنش ریختند شیرین تر از  
شهد و سردتر از زرف

( بدیهی است آب دبان این بزگوار این سر چشمه آب حیات علوم و کالات که در آثارش میباشد )  
و نیز در عالم خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده آنزگوارش در کنار خویش نشاند  
سور و غایت قرار دادند و سؤالاتش را جواب فرمودند

و نیز حضرت امام علی بن محمد العادی رسیده آنزگوار پس از فرمایشش دوازده اجازه که هر کلم  
بسم الله الرحمن الرحیم شروع شده بود با در محنت فرمودند .

گاهی که بواسطه آلائش معاشرت خلق از دیدن این گونه خوابها و زیارت معصومین علیهم السلام محروم میشدند  
فوق العاده حاجت و دل سوخته شده خواستار زیارتشان میگشتند چنانکه در قصیده دوم است :

رجع الله لیلتی بهم      و آرائی قر بهم فی بعدی  
در قصیده نهم

ای آرائی بقدر ایامکم      آن زارنی لطیف کاذبانا  
لا تقطعوه حیاتی بکم      کذا هماتی لکم فی الزحوی

خوابها محروم شدم که برستی کشف و الهام است بسیار باشد که در این مختصر نمیگنجد  
چنانکه باز نمودم شیخ محروم در عالم رویا همه مشکلات خود را از آنکه علیهم السلام می رسیده و جواب میگرفته  
آب دبان مبارکشان در پای علوم بروی او باز شده چون بکتب اخبار هر چه میفرمود همان بود که

شأنه از مدرسان و معان الهی علیهم السلام آموخته بود بی ذکر و کتاب و نوشتن ابزار و اسباب  
 و فرقی کتاب و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست  
 عاشقان را شد مدرس حسن و دت و فرودرس و بسبقش را کجا است  
 خاشند و نغره تکرارشان میرود تا عرش و تخت یارشان  
 شیخ مرحوم میفرماید "دلیل صدق آنچه از آنکه علیهم السلام در خواب شنیدیم اخبار و احادیث ایشانست  
 که سخنان من با آنها مطابق است" (۱)  
 مؤید صدق و صحت این بیان تصدیق علمای معاصر ایشانست که بزرگان و مشاهیرشان با و  
 اجازه روایتی داده و بعضی از و اجازه گرفته (۱)

(۱) ایشانست علمای معاصر مرحوم شیخ در عراق عرب که مقام علمی و ایمان و اعتقادات او را تصدیق کرده و باطل لغو آثار او  
 قدر و معاش را بزرگ شمرده اجازه روایتی با و داده اند عبارتند از :  
 علم ربانی آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم قمی . . . . . گنج زین مرجع بزرگوار که نیز از اهدی شهرت یافته و در  
 و حیدر علم نام شیخ جعفر نجفی اهدی تبریزی . . . . . شیخ محقق علم ربانی و حیدر با شیخ حسین آل عصفور اهدی تبریزی  
 که هر یک مرجع امام و مصدر احکام شرع بین بودند . . . . . ایک بعنوان نمونه اجازه روایتی علم ربانی شیخ حسین آل عصفور اهدی  
 و بعد فیتول فقیر الله المجاهد حسین بن محمد بن احمد بن ابوالحسین المجرالدین فی آله لما فضل الله علی جماعته انکار الودی  
 بعد زفافها الی من اخذت عنهم من مشایخی و هم ابائی الکوام و اقطعت من حدائق ملک العلوم ما اوجب لهذا الدین  
 الاحکام و صورت مرجعاً لاهل الولاية لبث المسائل و الاحکام التمس منی من لدن القدم الواضح فی علوم آل  
 محتر الاعلام و من کان حرجها علی التعلق باذیال انامهم علیهم الصلوة و السلام ان اکتب له احادیث  
 و حنیة کاهی الطیر الحانیة بی العلماء فی جمیع الاصناف و الاعوام لحصول التبرک بطریق التخلی عن شغل قلوب العلماء ان قادهوا

آثار شیخ - از مرحوم شیخ ابراهیم ۱۳۲ رساله (۹۲ رساله در دو مجلد بنام "جوامع الكلم" در سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۷۶ قمری در تبریز چاپ شده است) در موضوعات گوناگون بشرح زیر باقیست :

حکمت الیه و فضائل . اعتقادات و رد ایرادات . سیر و سلوک . اصول فقه . فقه تفسیر . فلسفه و حکمت علمی . علوم ادبیه . کتب و رسائل متفرقه .

### سفرهای شیخ و انتشار امر او

چون شیخ با آن کمالات و علوم زاده گاه خود را با بودن مخالفان شیعه و عدم قابل و طالب علم و حکمت تنگ دید لاجرم آنگاه مهاجرت و مسافرت فرمود و راه عقبت عالیات در پیش گرفت شاید برای امر خویش اعلی جویید

بر که او از همزبانی شد جدا بی نوا شد گر چه دارد صد نوا

در کربلای معلی و نجف اشرف در مجالس مشاهیر علما مانند جناب عالم رفیع الشان مرحوم آقا باقر بهبهانی و جناب علامه فایم مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم نا شناخته در میان حضار می نشست و کسی آشنای او در آنجا نمیبیند. وقتی از جناب بحر العلوم خواست اجازه روایتی نمود چون او را نمی شناسد تا مل فرموده پرسید تالیف و تصنیف چه دارید شیخ او را قیرا که در شرح تبصره علامه مرقوم فرموده بود ارائه داد پس از دقت نظر فرمود یا شیخی نژاد ار قدر تو آنست که مرا اجازت دهی آنگاه اجازه فرموده شد و در همان ایام رساله ای را که در قدر تحریر فرموده بود بوی نشان داد در نظرش بسیار عظیم آمده

این سخن را از جناب آقا سید محمد باقر علم الهدی علی الصلوات و الطهارات

الاعبد ذی المقام الاعبد الشیخ احمد بن زین الدین الاحمسی ذل الله له شوامس العاد شیدا بر تصور تلك البناء هو الحقیقه حق

زبان بتسائش او گشوده احترام فوق العاده بجا آورد از آرزو سببه هر وقت که شیخ مجلس سید وارد شد  
 با حضرت شامیر علما و فضلا بشیخ توجه کرده میفرمود العجب کل العجب چنین گوهر گرانبها از شل این صدفها  
 بردن می آید این برد آیتی از آیات پروردگارا است که دلیل قدرت اوست زیرا از بلدی بادیه نشین  
 دخالی از علم و حکمت چنین عالم ربانی برفاسته که جامع ظاهر و باطن است و انوار الهی از جمالش ساطع  
 این همانا فضل پروردگارا است که یوثیه من یشاء .

چون در عراق طاعون پدید آمد و مردم متفرق شدند شیخ بموطن خود بازگشته مشاهده کردید کم کم مردم بمقام  
 علمی او آتش شدند و مرجع خاص و عام گردید پس از خریدی در سال ۱۲۱۳ قمری بجزین و از آنجا بعصبات  
 مسافت کرده سپس بعبه مراجعت فرمود و سفرهای کوتاهی بقرا و شهرهای مختلف عراق کرد  
 در سال ۱۲۲۱ زیارت عتبات عالیات مشرف شده سپس عازم زیارت حضرت امام رضا علیه السلام  
 گردید عبورش بشهر یزد افتاد علمای یزد تقدش را گرامی داشته بسیار احترام کردند و در آیام کوتاهی که دیر  
 توقف داشتند علما از محضر تقدش استفاده علمی بسیار کردند و از ادب و خویشتن اقامت نمودند چون  
 امر زیارت ارض اقدس در پیش بود قبول ننموده و عده مراجعت دادند پس از انجام زیارت حضرت نامن  
 علیه السلام حسب الوعدہ یزد بازگشت کرده با فاقمت علمی مشغول شدند و با تئامس و اسرار مردمان  
 در زد اقامت نمودند زعفران آوازه علوم و کلمات شیخ در بلاد و دیار انتشار یافت تا آنکه پادشاه زن  
 فتحعلیش قاجار از آرزو گوار منمن نامه بطهران دعوت نموده درخواست زیارتش را کرد شیخ بهر می

---

صورت نامه میرزا عبدالوهاب نشاط که از جانب فاقن مفسر فتحعلیش قاجار شیخ رجم عرض شده است :  
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی شوقا بلقاء الشيخ الجليل و الحبر النبيل قطب الاقطاب قلب الالباب  
 محمدا لله البالغ و فقهه السابغ اصحت به دوحه العلوم غضنها سمقا و اميط عن صباحها من الجبل

یکی از علمای اعلام بنام میرزا علی رضا حرکت فرموده پس از چند روز وارد تهران و مورد احترام قوای تعالی سلطان واقع گردید پس از خریدی بیز با بزرگت نمود در سال ۱۲۳۴ خانواده اش که از بصره حرکت کرده بودند در یزد با و ملحق شدند پس از دو سال اقامت عازم ارض اقدس شده پس از درک زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بیز در حجت و پس از خریدی عازم عتبات عالیات گردید ضمن راه شاهراده محمد علی میرزا با کمال ارادت خواستار اقامت ایشان در کرمانشاه گردید متعده شد هر سال لوازم زیارت عتبات را برای او میسازد شیخ در حجت او را پذیرفته دوم ماه جمادی سال ۱۲۲۹ هجری تقیم کرمانشاه شد و پس از دو سال توقف عازم زیارت بیت الله گردید پس از انجام زیارت بعراق مراجعت در محرم ۱۲۳۴ وارد کرمانشاه شدند پس از چند سال توقف وفات شاهراده عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام شده پس از مشهد مقدس بیز در حجت و از آنجا با صفت حرکت و مورد استقبال علماء و تمامی اهل آن سامان گردید. ماه مبارک رمضان را بتقاضی علماء و اعیان و بزرگان با صفت توقف فرموده مردم شهر از خاص و عام و علمای اعلام از محضر رفیق و نماز جماعتش بهره در بودند روز دوازدهم شوال از راه کرمانشاه عازم عتبات شد و پس

غنا علامه العلماء و اعراف الفقهاء اذ الله بقاءه و قیرنا القاءه و بعد لا ینفی  
 ملک یا بدر اهل الدین و بحر مله الیقین کعبه الفضائل و نقاوة الخصال انا نشاق الیک  
 سوق الصائم الی الهلال و العطشان الی التلال و المحرم الی الحرم و المعتم الی الدیهم  
 و نوجر منک بعد وصول هذه الوتران تقدم بالطف و الشفقه و توجه الینا و توقف  
 برهه من الزمان لدی حاجتی نستفیض منک و انت السحاب المطیر و نقبس منک و انت السراج المنیر  
 و نقطف و انت الروض الزاهر و فجنی و انت الشجر الباهر و اذ ادعیتهم فاجیبوا فان منولکم هذا الرحیب و السلام علیکم و علی

و پس از چندی بهرامی فرزندش شیخ حسن دعدّه ای از اصحاب خود عانم حج بیت الله گردید درین راه  
 مزاج شریفش را ملائحتی عارضه همواره فزونی گرفت تا دو منزله مدینه منوره دار فانی را وداع داد  
 حق را بیک اجابت لغت . اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلا .

بسم الله الرحمن الرحيم  
نظری برای شیخ

بزرگان اجتماع که در پی ریزی و پایه گذاری حیات مادی یا معنوی آن پیشقدم بوده اند اگر انبهای علمی و ادبی ، ایمانی و اخلاقی ، انبری و منفعی از خود بجا گذاشته اند بحکم عقل سلیم و عاطفه نوع دوستی باید مورد قدردانی و احترام قرار گیرند . وظیفه افراد است که آنها را بنام نیک یاد کرده بیاس سپاس از آنان شرح حال برای ایشان نوشته آثارشان را زنده نگاهدارند تا بدین وسیله نسل آینده را از وجود پربرکت برسیان پیشین خود که پیشرو کاروان ترقی بوده اند آگاه سازند باشد که در زندگانی درست و آبرو از راه و رسم ارزنده و آموزنده آنان پیروی کنند . ناگفته نماند که :

شرح حال هر چند زندگانی بزرگان اجتماع را روشن ساخته معروف نام و نشان و خانواده و زادگاه و تاریخ زاد و مردن و عصر زندگی و مسافرتها و معاصران و اساتید و معلمین آنان میباشد باینهمه حکم برگ نشانده ای داشته چنانکه باید و شاید نمیتواند معنویت و کمالات روحی و مقام علمی و ادبی و ایمانی و فضایل آنان را بنماید

چه اشخاص و اشیاء آثارشان شناخته میشوند و بس چنانکه دانمارد نامائی، بیارابه بینائی، کریم را بکریم

نخیل را بنخل، آتش را بگرمی و سوزندگی و آب را بسردی و تری می شناسیم

بدیسی است تعریف عیانی و حاکم از تعریف بیانی و قاطع بمراتب راست و بهتر است

میان باغ گل سرخ های دهبودار که بوکنیده دمان مرا که بودار

بوی خوش گل که با داندان بادست نسیم عطر آگین بمشام شمایر سد بهترین معرفی است که گل از خود کرده

بی زبان و با هزار زبان شمارا بگلزار دعوت ینماید بی آنکه باغبان از این دعوت بی صدا و میوه های پیا

با خبر باشد

بنا بتعریف عیانی سعدی گوید « مشک آنست که خود بپویند آنکه عطر بگوید » و خدا نشان قعنی

که خود مواقع صفات و نظایر اسماء الهی بلکه عین صفات و اسماء خدا هستند « نخر والله الاسماء الحسنی البقی

اگر کم الله ان تدعوه بها » خدا را بخدا شناخته یا من دل علی ذاته بذاته سروده و عرف ربی ربی

بک عرفک وانت دلتنی عیگ و دعوتنی ایک فرموده اند

آفتاب آمد دلیل آفتاب      گردیلت باید از وی رو مساب  
سایه چو بود که دلیل او بود      این بس استش که دلیل او بود

ایکون لغیرک من الظهور بالیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل عیگ

وستی بعدت حتی تکون الاثار ہی الی توصلنی الیک عیبت عین لا تراک ولا تزال علیا رقیبا  
(دعای عافه)

کی رفقه ای ز دل که تمنا کنم ترا      کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا  
غیبت کرده ای که شوم طالب حضور      پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا  
با صد هزار جلوه برد آمدی که من      با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

بدیہی است نور ظہور غیر و اثر جلوه مؤثر و صفت پیدائی موصوف و نبض آید نور انوار مقدرہ مصومین

علیم اسلام مظاہر صفت و اسما خدا بند و بی شبهہ حقنما

بنا بر آنچه باز نمودیم آثار بزرگان بہترین معرفت آنان است کہ با گذشت زمان و حوادث سخت دوران

ما بود نیکرود

پی افکندم از نظم کاخی بلند  
میرم ازین پس که من بنده ام  
که از باد و باران نیاید گزند  
که تخم سخن را پراکنده ام  
( فردوسی )

از جمله تجلیات روحی آثار ادبی و ذوقی است که بزبان نظم مایتر در زمینه های گوناگون از آیین در شفاء  
آشکار شده است

مرثیه سرائی

مرثیه پادشاه سخی است شور انگیز و گیر نیز که در غزای عزیزان و سوگ دوستان از دست زفته سروده  
مرثیه هرچون از دل پر سوز و سر پر شور مایه دارد حکم فسرده دل فسرده کند انجمنی را احسانت پاک و عطف  
تا بناک را بر انگیزد چندانکه داغدیدگان دل سوخته را از حال طبیعی بر برده بآه و زاری دگر دید سوزی کشاند  
مرثیه سرائی مذهبی که اثری فرادان در تیبیح احسانت پاک سوگواران دارد ضمن ابراز دوستی بخاندان  
عصمت و طهارت و اظهار بیزارى از دشمنان این بهترین شعار پر بین و موثر برای رسوا کردن آنان

و مایه تقویت روح ایمان و دستان در روشن داشتن چراغ ایمان در دل ایشان است

شاعران در مریه سرایان اهل بیت علیهم السلام گذشته از آنکه زبانان کلید گنجی خدا در زیر عرش است

إِنَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ كُنُوزًا مَفَاتِيحَ السِّنَةِ الشَّعْرَاءِ . نوبه خود سران مجاهد و یاوران دین و پیروان

آئین میباشند

پیش و پس بست صف کبریا پس شعر آمد و پیش انبیا

جمعین  
سلام علیهم

که شمیرشان خامه و پیرشان دفتر نامه است و باری آنها مورد توجه و قدر دانی الهی است هر یک سلام علیهم

میشد چنانکه حضرت ثامن الائمه ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بدو عجل شعر فرمودند *مَجَّابًا بِنَابِئِزِیَابِیْدِیْدِ* <sup>لسان</sup>

مرثیه سرایان فارسی زبان معرود قرین شاعران مرثیه برای فارسی محشم کاشانی از شعرای عمده صوفیه است

باختصار

که دیوان شعر او در دسترس همگان و قسمتی از دوازده بند مرثیه او زینت بخش برده های مجالس غزاد آیام گوی

ماه های محرم و صفر میباشند پس از محشم وصال شیرازی استاد مرثیه بر آن و پس از او عثمان سامانی و قچه الاسلام

تخلص به نیز صاحب دیوان آشکده وجودی و جوهری از مرثیه سرایان بنام میباشند

مرثیه سرایان عربی بن  
از جمله مرثیه سرایان عربی بن عبد بن عباس پسر عم و شاگرد حضرت امیرالمؤمنین  
باختصار

علیه السلام در تفسیر قرآنت که در شادت آن بزرگوار قصیده ای باین مطلع سروده است

وَهَزَّ عَلِيٌّ بِالْعِرَاقِينَ لِحَيْثُ  
مُصِيبَتِهَا جَلَّتْ عَلَيَّ كُلَّ مَسْلَمٍ

دیگر ابوالاسود دؤنبلی بصری از شیعیان آن بزرگوار است که قصیده ای با مطلع زیر سروده است

أَلَا يَا عَيْنُ جُودٍ فَاسْعَدِنَا  
أَلَا فَاكِبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

بروایت ابن نما در کتاب مَثِيرُ الْأَخْرَانِ سه روز پس از شهادت حضرت سید الشهدا <sup>علیه السلام</sup>

سلیمان بن قیس بن العدوی در کربلا عبورش به قبور شهدا افتاد بر آب خود تکیه زد و این مرثیه <sup>ایشاء کرد</sup>  
مَرَّتْ عَلَيَّ آيَاتُ آلِ مُحَمَّدٍ  
فَلَمْ أَرَهَا مِثْلَهَا يَوْمَ حَلَّتْ

از شعرای بنام و برجسته اهل بیت فرزدق و گیت و در ضمن میباشند که اشعارشان در کتب است

ضبط است

از مرثیه سرایان بزرگ قرن دوازدهم هجری که رساله حاضر برایشه او اخصص دارد عالم بنام و امیر کلام

حکیم صمدی مرحوم شیخ اجل ادهد شیخ احمد حسینی صاحب کتاب جوامع الکلم و شرح الزیاده است

که بحکم

إِنَّ أَمَانًا قَدِ دَلَّ عَلَيْنَا فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْأَمَانِ

قصائد مرثیاتی او معروف مقام ادبی و اینها و سوز و گداز شدید او در واقعه جانسوز کربلا و مصائب نفس

آل عبا حضرت سید الشهدا علیه السلام و خاندان و یاران فدای کار آن بزرگوار میباشد

اینک در معرفی قصائد بلند پایه و پر مایه شیخ بزرگوار که بسید گرم و شور انگیز و مهر ساز از تحقیقات حکمی و ایمانی

و از دست بلندی صادر است با عدم بصبغت تدبیر در این مقام و عذر خواهی از پیشگاه اهل تشنه ادب

گوئیم هر چند موضوع قصائد مرثیه سرایان و بیان مصائب و سوز و جگر شکاف خاندان پیغمبر گرامی است با نسیم

چون کلام اثر تکلم و تکلم (مرحوم شیخ اعلی بنده تقاضا) حکیم الهی است که جریان امور جهان را بر وفق حکمت دانسته

حوادث عالم از آنجمله واقعه کربلا را احیای توجیه میکند لذا از یک سو در نظر اهل حکمت قصائد ابرود و گنجینه

۱۶  
گرانبائی از حکم و معارف الهی و اشارت لطیف در آن و اسرار در رمز بیجا و منقب و مضامین صحیح

مقدّمه آل محمد علیهم السلام و اسرار شهادت شمیم که بلا عید اسلام میباشد که چون برای تحقیق اسرار است

نیازی بذکر آنها نداریم و از دیگر سواز دیده گاه اهل فضل و ادب مجموعه ارزنده ای از سخن و آئین

و حکمت آئین است که با سلاست در روای عبادت و خیرالت و احکام حیات و ذرائع ادب

و مضامین زیبای بدیعی و تشبیهات و استعارات لطیف و شیوای و در آن جالب و چشمگیر خود <sup>نویسنده</sup>

با ذوق رالذاتی فزاد آن بخشیده با سحر حلال خویش در دلها سردی و در سرها شوری برآید

و ادب را در برابر آن همه قدرت ادب و تسلط بر بیان معانی در لباس زیباترین و گزیده ترین الفاظ

و نیکوترین ترکیبات و نیروی نظم و قافیه پردازی ناظم توانای آن با عجب و تحسین و امیدارد <sup>که گویند</sup>

يُسَيِّرُ مَاتِيْرَ الْقَوَافِي كَانَرٌ      مَلِيْكٌ لِرُطُوْرِ الْقَوَافِي عَسَاكِرُ

اگر چه شیخ بزرگوار در شعری شهرت ندارد و صیت اشعار و آوازه کمالش بموجب آثار پر از شنی که

از او مانده در حکمت این بیت و استخراج علوم گوناگون و تحقیقات مستدل از کتاب و سنت است که در جهان  
 تشیع بویره درین علمای امامیه شرفی بسزا دارد با اینهمه قصائد او از حیث موجد معانی و اوج لفظ و از نظر ادب  
 و جاودین زبان عربی است که مشون به نسبت و تشبیههای خوشروکنیات و تشبیهات و پیرایه های لفظی و بدیعی  
 که بنفون نمونه بذكر پاره ای از آنها پرداخته مفضل را بعد از خوانندگان گرامی میگذاریم

خرقصیده اول که بر پیشه آغاز شده است قصائد دیگر همه با پیش در آمد های خوشرو و تشبیههای طبع و تشبیه شرح کرده

و با لفظ و محلات خاصی باصل مقصود که شرح مصیبت مولود محبوبت منتقل میکرد با این تفاوت که بعضی تشبیهات

(۱۱)  
 پس از او شاگردان در بیت شادگان شفاقه سید اجل امجد عالم با بحر حرم حاج سید کاظم رشتی اعلیٰ مقامی است که استاد و باره پیش فرود  
 سید کاظم یفهم و غیره ما یفهم و پس از سید بزرگوار شادگان در مورد توجه و نظر او نایقه دوران مرحوم آقای حاج محمد کریم  
 کرمانی اعلیٰ مقامی است که در تحقیقات انبیه و تصنیفات رشیده چون آفتاب نیروز شهرت و بعد از  
 ایشان وارث علوم و کمالات او شکافده علوم ربانی سرکار آقای حاج میرزا محمد باقر اصفهانی اعلیٰ  
 از نوادگان عالم بزرگوار مرحوم میرزا محمد بن محمد بن زاری یکی پس از دیگری معلمان مکتب و بطنان مشرب  
 شیخ در ترویج مذهب شیعه و بیان مشکلات کتاب و سنت بودند جزایم هم غنا و عن الاسلام و این  
 خیر خواجه المحسنین

دو جده آور است مانند سراغدار قصیده دوم که باین بیت شروع میشود

نَهَّاتٍ مِنْ رَوَابِي نَجْدٍ      بَرْدِي وَجَبِكِ بَرْدِي وَجَبِكِ  
 که شمارا بیاد بیت مشهور مرحوم شیخ بهانی رحمه الله علیه می اندازد  
 بازگو از نجد و از یاران نجد      تا در دو دیوار آری بوجد

در برخی مضمون گریه و اسبگری بر دیوانه های خانه محبوبت باین مطلع از قصیده سوم

دَمَعِي عَلَى ظَلَلِ الْأَخْبَابِ مَطْلُوبٌ      وَفِيهِ بَالِي أَيْبَةُ الْبَلَابِلِ

که مضمون مصرع اول مضمون مصرع دوم این بیت از موعی شاعر بیاورد  
 ای سربان نزل کن جز در دیار یار من      تا یک زبان زاری کنم بر بوع و طلال  
 دپاره ای موعظه ای پند آموز و عبرت بخش است مانند نسیب قصیده چهارم که بدین بیت آغاز میشود

أَمْزَهُوْ دَقْدَ تَرْنُو بِيَاضِ الْمَعَارِقِ      وَقَدْ مَرَّ مَسُودُ الشَّبَابِ الْمَعَارِقِ  
 و بعضی عاشقان همراه با اشک آه و ناله جانگناه توأم با استعاراتی از اراضی لوی، اذنیاب  
 جمی، منحنی، طوی و جانب است که شعرای دوره جاهلیت آنها را در اشعار خود بکار  
 برده برای ساکنان آنها و محبوبهای خود ابراز احساسات میکردند شاعران بعد هم در اشعار خود  
 کرده اند

از آنجمله مرحوم شیخ بزرگوار آن نامدار برای سرزمین مولود محبوب خود (کر بلا ، استغاره کرده است

مانند مقدمه قصیده پنجم که باین بیت شروع میشود

بَيْنَ اللَّوِيِّ لِي فَالذَّنَابِ      دَمْعٌ لَوْجِدِ الْفَنَائِبِ

دپاره ای بزرگ در خوابت عنایت و بذل توجه از محبوبت که فراموشش نکرده بیادش باشند و در علم

رؤیا بنحوب او آینه مانند سر آفاذ قصیده ششم بمطلع زیر

بَقُوا بِنَا يَا جِيْرَةَ النَّحْيِ      بَقِيَّةً فِي الذِّكْرِ بَقْوَانَا

و برخی برای بیدار کردن عشاق مجازی است که گریه در فراق محبوبان را ناکرده در صیبت خندان بنحیر

صدمت بهر عیلم اشک بریزند مانند پیش در آمد قصیده هفتم که بیت اولش این است

يَا بَا كِيَا لِرَمِيمٍ دَامِرٍ اقْفُوا      مِنْ اَهْلِهِ وَنَا مِخَانَدُ كَرَا

لِقَاطِنِيهِ مِنْقَمًا مَبْدَا      لِدَمْعِهِ وَقَالِيَاطِبِ الْكُرَى

و بعضی برای رد ملائکران بی خیر است که عاشق در دمند گریان از زرنش میکند و بنا عت اندوه<sup>نمی</sup>

دانش ریختن خود مانده مقدره قصیده هشتم که آغازش این بیت است

وَعَافِلٍ عَنِ ضَنْيِ الْمُحْرُورِ يَعِدُنِي      عَدَلَتْ صَبَابًا يَصِيبُ الْمُدْمَعِ الْجَارِحِي

دپاره ای در تحریص بختجو و پریش از خانه محبوبت که ظاهرش از باطنش خبر میدهد و اگر ساکن نشد از

چشمش عبور رفتند از دل او بیرون میروند مانند سر آغاز قصیده نهم که ابتدای آن چنین است

سَلِّ الرَّبِيعَ مُبْدِيَ الْحَالِ مَا كَانَ حَافِيَا      وَعَنْ لَهْجٍ فِي الدِّكْرِ هَلْ كَانَ سَالِيَا

فَانِ تَخْلُفَ عَيْنِي يَارَبِيعَ مِنْهُمْ      فَلَسْتَ بِخَالٍ مِنْهُمْ فِي خِيَالِيَا

گر دور شدی ز چشمم ربخورد      از دیده دل نمی شوی دور

و بعضی در تاسف بر آثار خرابه خانه دوستان است که در نگار بسط آنرا بر حیدیه و یاد کردن از آن سودی<sup>ندارد</sup>

مانده پیش در آمد قصیده دهم که مابین بیت شروع میشود

۲۱  
لَهُمْ طَلَلٌ عَافٍ طَوَى نَشْرَهُ الدَّهْرُ      يُذَكِّرُنِي مِنْ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ الذِّكْرُ

دپاره ای در پند و موعظه بکسانی است که عمر خود را در طلب خواهشهای دنیوی گذرانده اند و در بکار

آنها را بازی گرفته است مانند مقصد قصیده یازدهم که برین بیت شروع میشود

بَنَاتُ اللَّيَالِي لِأَعْيَاتِ بِلَاعِبٍ      قَضَى عَمْرَهُ الْغَافِي بِكَسْبِ الْمَطَالِبِ

و سرانجام نسیب قصیده دوازدهم که از پیام بلال محرم بالاغری و داغ و لیس آغاز شده و بسبب لطیف

برین بیت شروع میکند

عَلَى حَيْثُ مَا كُنَّا بِنَالٍ مُقَسِّمٍ      نَعْنَى رُزْنَاءِ سَادَاتِي هِلَالِ الْحَمَمِ

اینک اگر نخواهیم از نظر علوم گوناگون ادبی ؛ برین ، مثلاً ، برین ، عروض و فیه قصائد را برد

توجه و بررسی در داده در هر زمینه و مورد شایسته نقل کنیم سخن دراز شده مقصد کتاب از

اصل آن فرودتر خواهد شد و این خود اطناب عمل است که با اختصار مطلوب منافات دارد

شویات در مدایج یگانه دوران و اعجاز زمان عالم ربانی و حکیم صدق شیخ اجل احمد بن زین الدین اجناسی  
اعلی الله مقامه

ای آمده از مقام بالا	آورده نسیم هر قلیا <sup>(۱)</sup>
ای در شب تا چون ستاره	در غیبت هر ما سپاره
ای داده بچشم روشنائی	دل برده ز راه آشنائی
ای نور چراغ صبحوزان	شیطان ز فروغ تو گززان
ای ظاهر قرین مبارک	ای آیت آیه تبارک و جعدن بینم و بین القرى التي بارکنا فیها
ای قرین بهز بوم آباد	در حکمت اهل بیت استاد قری ظاهره و قدرنا فیها اسیر سیر و افیها یاء
کز آب حیات حکمت تو	جان زنده بحق نعمت تو و ایما امنین . سورة سبا
ای آتشت از چراغ موسی	ای زنده دست ز نفع عیسی برادر از توبه های مبارکه امه علیهم السلام
ای سید قوم شیخ احمد	پرورده مکتب محمد <sup>ص</sup> و قریه های ظاهره شیعیان این نند
ای ذات تو سون عجب	مکتوب تو مخزن عزائب
ای طیف تو روزن حقایق	فیض سحر تو خواب صادق
چون نوحی و ناخدای کشتی	برکشیت آب بحر پشتی
احسا بتو افتخار دارد	تا مثل تو شاهکار دارد
ای علم تو از امام دوم	اقیانوسی و در تلاطم
ای دیده بخواب ردی آناه	رفته چو غلام از پی شاه
کز پاکی و صافی ضمیرت	گردید امام دستگیرت
تا ریخت براق در دانت	آن افشرد زنده کرد جانت

(۱) هر قلیا لغتی است سرانی بنی ملک دیگر شیخ نور گوادر صفحه ۱۰۳ از رساله

در ذائقه شهید بود شیرین	نوشابه کام سبط یاسین
در یای دلت بچوش آمد	ز آن آب که رشک نوش آمد
از جذبۀ مه باوج برزخات	در یای ادب بوج برزخات
بر دیگر طعام چاشنی زد	کز شربت لب ابو محمد
نان را به تنزه نخت می خست	آن مایه که در خیمت انداخت
مفاطیس است و می کشاند	جانانه که شهید می چشاند
تو گشته داد گشده تو	معشوق ازل گشده تو
از دولت سر که شکستند	مرغان خلیل گشتگانند
از دام خودی نجات بخشند	مقبول خدا حیات بخشند
در دست حق امیر گردد	آن گشته که دستگیر گردد
دل داده بدیده نگویند	ای گشته تیغ خوبریان

رشته جوامع الکلم در جواب سائل که اشتباها از بعضی مشابهت گمان کرده بود  
 ظهور امام زمان در حجت الله عیدم اسلام در عالم مثال است نیاماید؛ روز بر قسم است  
 ۱- روز دنیا ۲- روز اولی ۳- روز قیامت و باین تفسیر قدس که هم بایام الله  
 درایت صاحبزاده و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی است لال نمیاید و در  
 پامان پاسخ نیاماید ظهور و حجت در همین عالم است و در آخر آن که عالم لطیف شده و آن عالم  
 لطیف اولی یا بعفت سرمانی حوقلیا میینند و صریح عبارت است این در ضمن فرق اندک  
 این است فالقائم یرجع فی الاولی لانی المسال یعنی ظهور امام عیدم اسلام در آخر الزمان است در عالم مثال

بر آن در آسمان گشودند  
بیدار چه خوش ز خواب کردند  
آن جذب نبود اختیاری

خوبان ازل دلت ربوند  
سیراب ترا آب کردند  
مجدوب شدی ز بقراری

}

مفتاح حکیم کار ساز است  
شاگرد تو جابر بن حیان  
خواندی همه از شهاده و غیب  
گم گشته خود بحشم عبرت  
هر چیز بود دلیل بر چیز  
آینه آدم صغیر است  
آیات خوش مبین نمایه  
در بنیشت اخصاص داری  
شمس از کره قمر کشیدی  
بر خاست ز تنخ روح آدم  
اکسیر بیاض طرح کردی  
بلور بدل کند بالماس  
زد بر دل و دیده برق لایح  
رشته و تو بلیات بس  
باشند حکمت تو شاه

در باب دلا که در فراز است  
مفتاح تو چیست آب حیان  
این بس که بکیمیا بلاریب  
ای دیده در آن کتاب دست  
در دیده صاحبان پر مینر  
آفاق که عالم کبیر است  
هر چیز در آن در این نماید  
ای آنکه مقام خاص داری  
در آب حیات زر کشیدی  
چون زینت دوزشند محرم  
آن جامه ای که شرح کردی  
اکسیر بیاض چون گل باس  
مجموعه نکته با جوامع  
در حیرت عالمان مدرس  
آن شرح مشاعر و فوائد

معنیت بلند و کلمات نغز  
 تا آنکه غزبیه ره نیابد  
 ای برده میان پوستها نغز  
 برگنج خرابه مار خوابد

در بیان معاد و عود روح بیدن

<p>ناطق بطوار هر و حقایق          فرمود ملی چو شد سپرده          هم گوشت هم استخوان بسپرد          پوسیده بنجاک تیره او          جان باز رود بطنیت پاک          اینست همان کتاب محفوظ          کنی خورده او طرای نابلست          حرفیست که در طلسم آید          تبدیل زمین و آسمانست          دارد ز خدا تبدل الارض          شد خون جگر ز حل کیموس</p>	<p>(۱)          «پرسیده شد از امام صادق          پوسیده شود بنجاک مرده ۹          ز آن خاک که روی مرده بسپرد          جز طینت مستیره او          چون خلق شود دوباره از خاک          آن طین که ز روح بود محفوظ          با نا ضمیر ای که در ترا بست          در حشر که جان بجسم آید          آن روز که عود جسم و جانست          قرآن که قبول آن بود فرض          دقتی که طعام گشت کیلوس</p>	<p>الذامنا و کنا و ابادنا          رجع بعید . قد علمنا ما          تنفس الارض منهم و هذا          کتاب حفیظ . سرورق</p>
--	--	---

مثل الصادق علیه السلام عن ابی بنی جبهه قال نضح لایق لعم و الا عظم الا طینة تمضق منها فانما  
 لا شیء فی القبر مستیره حتی یختلک منها خلق اول تو . در کتاب فضل انجیل صفحه ۵۵

تا روح بخارمیش در آید  
 آئینه جان پاک گردد  
 پا هر چه گذاشت در معارج  
 آهن چو بجل خاص آید  
 از تصفیه آهنی است نشت  
 از خلق جدید گشته آیت  
 آن جسم سیه چو از خودی است  
 ز آن ره که برای اوست مفتوح  
 در یاب مثل که نیک نغز است  
 ای شیخ تویی در این بیدیه  
 با مجلسی بزرگ هم برای  
 علامه که در معاد دست  
 این گفته که از ملا شیخ است  
 بی تصفیه تن بقا ندارد  
 خستی که دو بار دید قالب<sup>(۱)</sup>

از راه ورید در سر آید  
 قابل شده تابناک گردد  
 یکی شد ز حد و جسم خارج  
 بر خود دری از صفا کشاید  
 تیره چه عجب اگر شود صفا  
 کرده است خدا چنین حکایت  
 استاد حکیم گیردش دست  
 سنگین کندش ز نغمه روح  
 بشکن که بیان پوست مغز است  
 با خواجه نصیر هم عقیده  
 باشد نظر تو پای بر جای  
 بی شبهه عقیده ترا گفت  
 نمود جی از معاد شیخ است  
 باشد جان لقا ندارد  
 نضج دگری بر اوست غالب

سئل العاقب علیه السلام عن قول الله تعالى كلما نصبت حلومكم الا ما زنت الغير قال ویک ہی وہی غیر باقیل  
 فقل له فذک شیا من امر الدنیا قال نعم ارايت لو ان رجلا اذ لبثت فکسر باقم ردنا فی  
 بلبنها فی ہی وہی غیرا . فصل الخطاب صفحہ ۲۶

چون آب کتند سنگ همیشه  
شفاف شود ز ملح قلیا

مقدار همان بود همیشه  
در یاب بیان مهر قلیا

در وصف قصائد از نظر احسان شاعر

ای شعر تو آسمان شعری	آن فرش حریر عرش اعلی
حلوای تو با عسل معادل	ای باقعه تو پرده دل
کمان مرثیه های آتش افروز	خیزند ز سینه های پر سوز
دل تاب نیارد از شنیدن	از ناله و پیرهن دریدن
ای ریخته خون به قالبی چند	تا دل ز جگر برید پیوند
دانم که بنظم هر قصیده	سیلاب روان شد ز دیده
دل از ره دیده آب گشته	وز غم جگر ت کباب گشته
چون مرثیات کسی نلفته	مرداریدی چنین نسفته
شعری که بود بوحی بسته	الفاظ بجای خود نشسته
کوئی گل آتش تنور است	بشکفته ز شعله های طور است
گلشن گل آتش ندارد	شهد سخن خوشت ندارد
تا طبع خوشت شراره نیست	از جان دل و دیده اشکری است
طبعی که چو لاله داغ دارد	بس گوهر شجاع دارد
طبعت بصفای آب دیده	آورده دو از ده قصیده

برکت گل سرخ زرد کردی  
 یعقوب قریح گشت گریان  
 برخاست بختجوی یوسف  
 کز دست فلک فتاد در چاه  
 چون صید بخاک خون کشید  
 خون بر دل دردمند کردند  
 پروانه بشعله در بگیرد  
 با آینه کعب آشنا شد  
 حق پرده ز روی کار برداشت  
 خاموش نمی شود چراغش  
 در آب خوش فرات محرم  
 در چشمه جان حیات دارد  
 افکن نظری بسوی لالان  
 ران ملخی پذیر از مور  
 در مانده ز بانم از ستودن  
 خواص کجا و قعر دریا  
 ای آب حیات باش پشتی  
 تا ریک ز دوده گناهم  
 امید شفاعت تو دارد

آن گونه که وصف در کردی  
 شد خانه شعر بیت الاغزل  
 گریان ز فراق روی یوسف  
 پیچید بخود چو دوده آه  
 گرگان تن یوسف دریند  
 بر تیزه سرش بلند کردند  
 باشد که چراغ او بمبرد  
 آتالب او چو غنچه وا شد  
 زان نغمه که آشکار برداشت  
 دل گرچه شکسته شد ز داغش  
 یوسف که بود حسین مظلوم  
 در لعل لبش فرات دارد  
 ای طالع سعد نیک فالان  
 ای شاهسوار خطه نور  
 کنی وصف تو میتوان نمودن  
 من خاک و تو کوکب بریا  
 در یاب مرا شکسته کشتی  
 در یاب مرا که روسیاهم  
 موهبی که چو ابراشک بارد



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قصیده الاولی الالفیه ۲۵ بیت

فَعَى النَّعْمِ مُصَابَ الْهَاشِمِيْنَ      كَانَ عَاشُورَ بِالْآخِرَانِ يَفِينَا  
خبر گزار مرگ مصیبت دودمان بنی هاشم را خبر داد گوئی عاشورا با همه غمها پیش آنگ ما را  
یکند

فَعَمِيَتْ فِي الْمَخَالِ عَنْ تَمَيِّزِ رِزْمٍ      بِالْحُزْنِ إِذْ صَدَعَ النَّاعِي بِرَفِينَا (۱)  
چون قاصد مرگ باو از بلند آن مصیبت را با خبر داد همان وقت برای سخن مصیبت ایشان  
با اندوه از جای برخاستم

لِلّٰهِ رِزْمٌ جَلِيلٌ لَا يُرَى اَبَدًا      اِلَّا لِقَطْعِ الْكِبَادِ الْحَبِيْنَا (۲)  
چه مصیبت بزرگی است که خبر برای پاره کردن هر گز برای دوستان هیچگاه دیده نمیشود

چه عملی؟

(۲) از ادوات تعجب کنی لام تا لله درك ای  
لقد ابوك چه پدری دارد؟

(۱) صلح ✓

رُذُفٌ لَّهُ فَجَعَلْتُمْ فَكَانَ بِهَا  
عَنْ كُلِّ نَائِبَةٍ نَائِبَةٌ تَأْسِينَا  
این مصیبت مصیبتی است در دنیا که فوق همه مصائب است و در هر مصیبتی که بما وارد شود  
بمان تاسی میکنیم

هَذَا الْعُلُوُّ الْكَبِيرُ الْخَطْبُ مَوْعِدٌ  
تَدْبُرُوا سُورَةَ الْأَسْرَاءِ تَالْفَنَاءِ  
این مصیبت همان علو کبری است که در جای بزرگی (قرآن) واقع شده است با تکرار  
سوره اسرار انجوانیه :

فی الکافی عن العیاشی عن الصادق علیه السلام  
انه قرأ الاسراء فینقل علی بن ابرطاب  
والعلو الکبیر یقتل حسین علیه السلام  
(تفسیر معانی)

وَقَضِينَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً وَيَعْلَمَنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا  
هَذَا الَّذِي لَمْ يَدْعُ لِّلْمُسْلِمِينَ عُلُوًّا  
این همان چیزیست که برای مسلمانان نه بلندی و نه شادمانی بجایگذاشت و نه دنیا و دینی  
بنا بر دینی که در کتاب از غیر شما نقل کردیم حضرت صادق علیه السلام در تفسیریه و قضینا از بنو اسرائیل  
قتل حضرت امیر علیه السلام بود و فساد دینی قتل حضرت مجتبی علیه السلام و حکم کبیر و ظلم بزرگ قتل حضرت زینب  
يَا لَلرِّجَالِ عَجِيبٌ ذَا الْمُنَآئِمَا  
نَوَىٰ لَنَا مَسْعَدًا بِالنُّوحِ مَخْرُومًا  
ای مردان روزگار این مصیبت عجیب است ایسا سعت کسندة مخمور نیست که با خود  
وزاری ما را یاری کند

لَا نَرُهُ رُذُفٌ فَوَدَّ لَا نُصِيرَكَ  
بَيْنَ الْمَلَأَيْنِ مِنْ بَعْدِ الْحَائِنَا  
ریزا این مصیبت مصیبت شخصی تنهاست که پس از گذشته شدن یادداشت در میان دشمنان  
یاوری ندانست

لَهُمْ فِي رِجَالِهِمْ أَبْرُقُوهُمْ  
 طِبِي الْقَنَا وَضِيَاءٌ فِي دِيَابِحِنَا (۱)

دل برای او بسوزد با مردان نورانی بود که برای دشمنان نوکهای نرزه با و برای ما  
 (دوستان) شمع شبهای تار بوزند

وَكَمْ سَقَوْا فَاجِرًا كَأْسَ الرَّبِّ وَغَدَا  
 وَيَسْبِرُ جَهَنَّمَ رِجْرَجًا بِرَبِّهِ فَجَوَى حَيْثُ نَزَدَ كَرِيمًا سَبَبَ فِرْدَايَ قِيَمَتِ زَقَرَمِ وَيَسْبِرُ  
 جَهَنَّمَ بِأَوْجِحَانَهُ مِثْرًا

و چه بسیار جام مرگ را به فاجوی حیت نند که بران سبب فردای قیامت ز قمر و یسبیر  
 جهنم با و چشانه میشود

وَكَمْ أَبَادُوا مِنْ الْأَعْدَاءِ بَضْرَمِ  
 جَمَاعَةً وَأَنْ كَانُوا قَلِيلِنَا

و با آنکه عده آنها کم بود چه بسیاری از دشمنان را با ضرب شمشیر خود هلاک کردند

لِيَهْنِمُوا إِذْ دَعَا الدَّاعِيَ لِحَيْثِهِمْ  
 تَصَادَخُوا الْمِنَادِيَهُمْ مَلِينَا

گوارا باد ایشان را اثرت شهادت که چون خوانده (حضرت سید ائمه علیهم السلام)  
 آنها بسوی مرگشان خوانند همه با صدای بلند اورا بیک گفتند

فَجَرَّ دِمَاؤَهُ فِي الْعَرَمِ وَادْرَا  
 قُلُوبَهُمْ فَأَتُوا لِلْمَوْتِ مَا شِينَا (۲)

پس شمشیرهای اراده را از نیام برکشیدند و زره از دلهایشان پوشیده بیای خوش بسوی  
 مرگ روان شدند

(۱) فِي الدِّيَابِحِنَا بِ  
 (۲) لِلْحَرْبِ بِ

فَعَانَقُوا الرِّضَاهُ البَيْضَ وَاسْتَبَقُوا  
إِلَى الفَنَاءِ بِالنَّهْلِ وَالبَيْضِ رَاضِيَةً  
پس برای خوشنودی آنزنگور را بشمشیرهای دشمن معانقه کرده برای مرگ با طیب خاطر  
با نیزه ها و شمشیرهای خویش بر یکدیگر پیشی میگرفتند

حَتَّى قَضَوْا إِذْ أَقْدَمَ صَادِرِ فِعْلِهِمْ  
أَنْ عَانَقُوا مِنْ عَطَاءِ الخُرْدِ العَيْنَا  
تا آنکه هر چه در رفیقه شهادت رسیدند و پاداش کار ایشان معانقه بزرگترین بهشتی شد که آنزنگور  
با ایشان عطا فرورد

بَيْنَ الصِّفَاحِ وَسِمِّ الخَطِّ مَصْرُومٌ  
وَحَدَّثَهُمْ فِي حَسَابَاتِ المَوَالِيَا  
فلنگاه آنها میان شمشیرهای پهن و نیزه های خطی است و غم ایشان در دلهای دوستان است

يَا لَيْتَنِي مِتُّ فِيهِمْ دُونَ سَيِّدِهِمْ  
وَمِثْلَ أَمْنِيَّ جُهْدِ المَعْلِيَا  
ای کاش من هم با ایشان پیش روی آقا و مرلای ایشان جان میدادم و مانند آرزوی  
من کوشش اشخاص فقیر است

يَا لَيْتَنِي مِتُّ فِيهِمْ كَمَا أَعَدَّ عَدَا  
فِي السَّابِقِينَ المَجْلِينَ المَصْلِيَا  
ای کاش من هم با ایشان بمردم تا آنکه فدای قیامت از جهل پیشی گیرندگان شمرده شده  
و سابقه را در درجه اول و دوم از شهدا در میدان جابزین میروم

قَدِ پ الصِّفَاحِ پ



فَمَنْ وَدَّاعِجِدْ عِنْدَكُمْ فَاِذَا خَسَمْتُمْ اَمَانَتَهُ مَاذَا تَقُولُونَ  
 ما امانتهای جدم نزد شماستیم پس برگزیدید بدان خیانت کردید فردا جواب او را چه خواهید داد

فَلَنْ تَطِيعُوا الْعَلِيَّ حَتَّى تَطِيعُوا نَا  
 پس هرگز اطاعت فدای بزرگ را نخواهید کرد مگر اینکه ما را اطاعت کنید و او را دوست نپسندید  
 داشت مگر آنکه ما را دوست بداریه

نَقَضِي عَلَى عَطَشٍ وَالْمَاءُ مَاءٌ وَاِجِي  
 ما از تشنگی میریم و حال آنکه آب مال جد و پدر من است و شما از آب سبیدن آن ما را منع میکنید  
 و ما جدی و انتم لیس تسفوناً

نقض الخبث (بجدا بخت)  
 لیس باجا بخت الاله التبریدی التی

فَحَلَّ فِيهِمْ كَسَادٌ حَلَّ ذُو لَبَدٍ فِيهَا كَذَلِكَ هُمْ عَنْهُ يَفِرُونَ  
 پس در میان ایشان افتاد مانند شیر یا لدری که میان گوسفندان افتد و آنها هم از او  
 بگریختند چنانکه گوسفندان از شیر

اَوَا نَدْمَلِكُ يَبْقُضُ مِنْ فَلَکِ فِي كَفِّهِ كَوْكَبٌ يَوْمَ الشَّيَاطِينَا  
 یا آنکه آنروز که او فرشته ای بود که از آسمان فرود می آمد در کفش ستاره ای بود که شیاطین را  
 بان می افکند

حَتَّى قَضَى بِالطَّهَاحَى حَشَا<sup>شِدَّة</sup>  
 فِي النَّاصِرِينَ بِجَبِّ النَّهْرِ ظَامِينَا  
 تا آنکه بادل سوخته از تشنگی در گذشت بایا و رانه که کنز نه فرات تشنه شهید شدند

أَفْدَى لَهُ مِنْ عَلَى المَيْمُونِ حِينَهُ<sup>(۱)</sup>  
 عَلَى التَّرَى عَاثِرًا إِذْ كَانَ مَمِيُونَا<sup>(۲)</sup>  
 جانم بندهای آن بزرگوار هنگامی که از بالای اسب بود و پرهاک که بر باد افتاد زیرا که آن خاک مبارک بود

أَفْدِيرُ إِذْ قَطِعَتْ أَوْ دَا جِرُ وَغَدَا  
 كَوَيْمِرٌ فِي الفَنَا كَالْبَدْرِ تَبِينَا  
 جانم بندهای آن بزرگوار وقتی که رگهای گردن او بریده شد و سر مبارکش بالای نیزه مانده  
 ماه شب چهارده بیدار خید

أَفْدِيرُ إِذْ خَبَطَتْهُ الخَيْلُ رَاكِبَةً  
 حَتَّى غَدَا جِسْمَهُ بِالرُّكُضِ مَعْلُونَا  
 جانم بندهای آن بزرگوار هنگامی که اسبها بدو بدین خود پایمالش کردند تا آنکه جسم مبارکش زیر سزم این  
 زخم شد

وَعَقِرْتُ كَيْفَ خَبَطَتْ قَلْبَ فَاطِمَةَ  
 وَحِيدَةً وَحَشَا خَيْرَ النَّبِيِّنَا  
 ای اسبها بنیانان بریده باد چگونه بر قلب فاطمه و حیدر و انور تهرین پیغمبران قدم نهامید  
 (۱) فَأَعَاثِرُوا بِالرَّيِّ نَ عَلَى التَّرَى عَاثِرًا عَائِدِينَ  
 (۲) إِذْ تَأْتِي حَرْفًا مَجْعُ لَامِ التَّعْلِيلِ نَحْوُ: ضَعَبْتُ ابْنَ إِذَا سَاءَ أَيْ كَانَتْ سَاءُوا.

أَبِيهِ مَلَقْنَا لَا يَجْهَرُ إِلَّا الْأَعاصِيرُ تَحْنِيطًا وَتَكْفِينًا  
 گریه میکنم بر آنز گوار که در شب زوز بر روی خاک کربلا افتاده بود و کسی اور کفن و حنوط نکرد مگر گویا  
 (که خاک کربلا را بجای حنوط و کفن بر آن بدن ریخت)

وَلَيْسَ ذُوَادُهُ إِلَّا الْفَوَاعِلُ أَوْ ضَبَعٌ وَسَبْعٌ أَوْ الْأَطْيَادُ يَكْفِينَا  
 و زائرین او جز بچه کفتار یا ماد و کفتار و درنده یا پرنده کافی که گرد آن بدن جمع شده بر او  
 گریه میکردند نمودند

وَحَوْلَ مَصْرَعِهِمْ غَيْرُ مَلَائِكَةٍ لَا يَصْفُرُونَ فَمِمَّ شَعَثَ يَنْوَحُونَ  
 و گرد قبر ایشان ملائکه غبار آلود و پریشان رو هستند که از گریه و زجر آرام نمیگیرند

أَبِيهِ أُمَّ لَيْتَانِي أُمَّ لَيْسُونِي صَوَادِخًا حَاسِرَاتٍ بَيْنَ سَابِيْنَا  
 آیا بر خود او گریه کنم یا بر تپان یا زنان او که در حال اسیری سر برهنه برت دشمن ناله و فریاد میکردند

(۱)

إِلَّا أَبِيكَ كَلِمًا أَوْ فَا بَعْضَهُمْ فَجُرْعٌ ذَلِكَ فِي الْأَخْرَانِ يَكْفِينَا  
 مان گریه کن بر همه آنها یا پاره ای از آنها که برخی از آن نصیب در محزون کردن ما کافی است

(۱) فِي الْأَخْرَانِ فِي الْأَخْرَانِ

وَمَا نَسِيتُ فَلَا انسى النساءَ لها      نَذْبٌ يَشِبُّ الجوى شداً و تهوناً

دخاوش نکرده و نمیکم زنها را که زبان گرفته و گریه میکنند گریه ای که آتش بدل میزد هنگامی که آنها را می بستند و خوارشان میکردند و با آنها آسان گرفتار داشتند میگذشتند. (در هر حال چه در بیخ و چه در آتش دست از گریه بر نمیداشتند)

كَيْلِ زَيْنَبٍ اذ تَدْعُو الحَيْنِ الا      يا كافي من براعينا و يحينا

مانند زینب سلام الله علیها وقتی که صدرا میرزا حسین را بان ای کفیل من کیت پس از تو از ما سرپرستی و پشتیبانی کند

يا نور ديني و الدنيا و زينتها      يا نور مسجدنا يا نور نادينا

ای روشنائی دین و دنیای من و زینت آن و ای روشنائی مسجد و مجلس ما

(۱)      واصبغ يا اخي من ذابلاطنا      من كان يكفلنا من ذابدارنا

چه بزرگ است ضایع من ای برادر من کیت که ملاحظه حال ما را کند ، کفیل زنه گما باشد و با ما کند

خلفتنا للعدا من مابین ضارنا      و بین ساجنا حیناً و سابینا

ما را در میان دشمنان گذاشتی که گاهی ما را میزنند و زمانه ما را با خاک میکشند و اسیران میکنند

(۱)      کان بمنى استقبل من ابرهنة يخافون يوماً كان شره مستطيراً

كُنَّا فَوْجِيَّاءَ فِي السِّدِّ اِنَّا قَلْبَتْ  
 بِنَا اللِّيَّالِي فَنَابَ الظَّنُّ رَاجِيْنَا  
 در نخیما ما بتو امیدوار بودیم پس روزگار از ما برگشت و دل امیدوار ما امید است

عید : غاب طنا الراحي

يَا لَيْتَنِي مِتُّ لَمْ اَنْظُرْ مَصَادِرَ عَكْمٍ  
 اَوْ لَمْ نُوَالِطْ مَا عَشْنَا وَاَلَا جِيْنَا  
 ای کاش من مرده بودم و قتلگاه شما ندیده بودم یا تازه بودیم که بلا را ندیده و با نخیما دیده بودیم

بِئْسَ مَا قَوْلُنَا لِلَّهِ فَا نِينَا  
 بِلَّهِ غَابِرُونَا لِلَّهِ مَا ضِينَا  
 چه بزرگ است گفتن ما ، چه بزرگ است فدا شدن ما ، چه بزرگ است کسی که در آینده از ما می آید و چه بزرگ است کسی که از ما گذشته (امان آینده گذشته)

لِلَّهِ حُجَعُنَا لِلَّهِ مَصْرَعُنَا  
 لِلَّهِ اَوْلَانَا لِلَّهِ تَالِينَا  
 چه بزرگ است در دما ، چه بزرگ است قتلگاه ما ، چه بزرگ است اولاد ما و چه بزرگ است آفریننده ما

هَذَا مِنْ لِكَلِّي رَمَاهَا الدَّهْرُ غَافِلَةً  
 مِنَ الرِّوَايَا بِأَدْحَى الْخَطْبِ يَغِينُنَا  
 بان گشت که بفرمان دهنده ای برسد که دست روزگار ناگهان او را تبر صواب زده است  
 مصائبی که با سخت ترین شکل باوردی آورد

هَامِنْ لِمَنْ أَوْحَشْتُمْ أَبْيَاتَهُمْ لَهُمْ  
وَهُمْ يَقْوَا بِصِحَابِي الطِّفَّ نَأْوِينَا  
هان کیت که دسوزی کند برای کس که خانه اش خانه ما شده و خود در میانهای کربلا منزل گرفته

أَخِي هَذَا الْبَيْتُ السَّجَادُ يَعْتَوْنِي  
قُبُودِهِ وَهُوَ يَبْكِيكُمْ وَيُبْكِينَا  
ای برادر عزیزین این فرزند تو سجاده است که با زنجیرهای بسته اش زمین می افتد و بر شما میگریه و ما را میگریاند.

أَخِي هَاهُمْ يُبِيدُونَ السِّرْبَانَا  
إِلَى ابْنِ مَهَابَةَ عَنْكُمْ لِيَهْدُونَا  
ای برادر عزیزین اینک آنان خواهند ما را از نزد شما پیش پسر رفا بردند برسم پدیده باو بخشنند

تفسیر این ابیات از آیت الله

أَسْتَوْعِدُّكَ اللَّهُ مَنْ لَمْ تَرَجَّ أَوْبَتَهُ  
مَنْ نَارُحِ الدَّارِ عِنْدَ أَسَةِ فِينَا  
بخوابم سپاسم گیرا که امیدی بیاگزشت او نیست از خانه آخرت و ما سرش در میان است

وَسَيُرَوِّمُهُمْ عُرَاءٌ فَوْقَ حَارِيَتِهِ  
دَبْرِي دَلَّالٍ رَفِيقٍ فِي الْمَسْحِ وَاللَّيْنَا  
دانشان را برهنه بالای شتر به جهاز و زخما را برهنه در حال که هیچ مدارا از وی با آنها در راه شبانه نداشتند

(۱) عُرَاءٌ - حاشیه می

حَتَّىٰ اتَّوَكُّفَهُ لِلشَّامِيِّنَ صُحْبِي  
 مَكشَفِينَ عَلَى الْأَشَابِ عَارِيَا  
 تا آنکه وقت ظهر دارد کوفه و مردم شامت کننده شدند در آنجا که به چادر و عریان بر زمین چینی شامتان  
 نشسته بودند

اقی  
 من ی  
 اتوا قاصیدی

(۲)

وَالرَّاسُ فَوْقَ سِنَانِ الْعِلَاجِ تَقْدِيمًا  
 كَبَدِ دِيمَ سَمَاءَ فَوْقَ هَيْعُونََا  
 در آنجا که سر امام علیه السلام بالای نیزه کافری بود که پیش پیش ایشان حرکت میکرد و آن سر بظهر مانند ماه  
 شب چهارده تمام بود که آسمانش بالای آسمان نجم است

لَهُ الرَّؤُوسُ الْأُولَىٰ فَادُّوا كَانَهُمْ  
 كَوَالِبُ زَهْرَتٍ وَهَنَّا لِسَادِنَا  
 همراه آن سر برای کسانی بود که بهشتی است و شکار شدند گونه آنها سارگان بودند که نیز شب  
 برای روندگان کاروان سید خورشید

وَأَهْلُ كُوفَانَ مِنْهُمْ شَامِتٌ بِهِمْ  
 قُرْبُ عَيْنٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبُوهُونََا  
 و مردم کوفه پاره ای با چشم روشن خوشحال با آنها نازش کرده و دستهای بجا نشان گریه و ناله میکردند

وَفِي السَّبَايَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلِيٌّ  
 بَعِيرُهُ وَهُوَ فِيمَا قَالِ يَسْجِينَا  
 در در میان اسیران علی فرزند حسین علیهما السلام بر روی شترش مار اسبغون خود محزون میگفت

(۲) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب مردی شامی که نام آسمانها را پرسید فرمود: از نیزه بر کار کرده  
 آسمان دنیا دفع دیم میددم نرم خاروم چهارم اوفلون پنجم هیعون ششم عروس آسمان هفتم عجا

يَا أَهْلَ كُوفَانَ كَمْ ذَانُضِحُوا بِكُمْ  
 تَبَا لِعُونَ بِمَا فِيهِ تَاذَنِيَا  
 (میسورود) ای مردم کوفه چه قدر سنجید و چه قدر در آزار ما زیاده روی میکنید

يَا أُمَّ السَّوِّءِ لَا سَقِيَّا لِرَبِّكُمْ  
 يَا أُمَّتَهُ لَمْ تَرَاعِ حَدَّنَا فِينَا  
 ای مردم بد دیار تان سیراب در روی آبادی نه بیند ای اممی که مراعات حده ما را در باره ما نکرده

لَوْ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ يَجْعُنَا  
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا  
 اگر روز قیامت ما را با رسول خدا آورد چه جواب خواهد داد

تَسِيرُونَ عَلَيَّ عَلَى الْأَقَابِ عَادِيَةً  
 كَأَنَّا لَمْ نُشَيْدْ فَيْكُمْ دِينَنَا  
 ما را عریان بزیر چوبین شتران میرید گویا ما دینی در میان شما نباشد نکرده

بَنِي أُمَيَّةٍ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَيَّ  
 بَلَاءُ الْمَصَابِ لِأَتَصْغُرَ الْوَالِدَا عِينَا  
 ای بنی امیه این ایستادگی شتر این صیبه صیبه است که بسخن خوانده ما (که استغناء میکند) گوش نمیدهد

لَمْ تَوَهِبْ . لَمْ يَوَهِبِي  
 تَقْرِيرُ تَسِيرُونَا  
 تَقْرِيرُ أَنْ لَا تَصْغُرُوا

۴۳  
 تَصِفِقُونَ عَلَيْنَا كَفْمًا فَوْحًا  
 (۱) وَأَنْتُمْ فِي مَجَاجِ الْأَدْفَانِ تَسْبُونَا  
 از خوشحالی بر خفا میل ناکف برنیزید و ما را در دراهای وسیع زمین با سبارت بیبرید

(۲)  
 أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَيَلِكُم  
 هَدَى الْبَرِّيَّةِ مِنْ سَبِيلِ الْمَنِينَا  
 دای بر شما آیا جبر من رسول خدا نیست که خلق را از راههای گمراه کننده گان براه آورد

يَا وَفَعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْدَقْتَنِي حَزَنًا  
 اللَّهُ يَهْتِكُ أَسْتَادَ الْمُسَيْتِنَا  
 (شیخ میرزا میرزا) ای دای تو که بلا مایه اندر ده دل من شدی خدا پرده های بندگان را ببرد

أَوْدَقْتِ قَلْبِي أَخْرَانًا تَجِدُّ مَا  
 كَرَّ الْجَدِيدَانِ لَا تَبْلِي وَتَبْلِينَا  
 مایه غمهای دل من شدی غمها که تاز به روز میگردد تازه بیشتر کنه نیگردد و ما را کنه میزد

فَكُلُّ أَرْضِي وَيَوْمَ كَرِّ بِلَاءٍ وَعَمَّا ..... شُورًا وَشَخْصًا لِي نَصَبٌ رَأَيْنَا  
 پس هر زمینی که بلا و هر روزی عاشق است و شخص شایسته در برابر دیدگان ما است

(۲) أَهْدَى الْبَرِّيَّةِ حَشِينَا دِي  
 (۱) تَسْبُونَا تَسْبِيرًا

يَا سَادَتِي عَبْدُكُمْ يَكْبِي مُصَابِكُمْ  
 لَهُ مَدَاهِجُ حَكِي الْهَطْلِ الْجُونَا  
 ای آقایان من بنده شما در مصیبت شما میگیرید و اشکهای چون بارانهای ابرهای سیاه  
 می بارد

(۱۱)  
 مِنْ نُونٍ مَقْلَبَةٍ فِي نَظْمٍ قَاتِمٍ  
 رَوِيهَا النَّوْنُ فِيكُمْ يَا بَنِي نُونَا  
 از دایره نون چشم خود در نظم قافیای که حرف روی آن نون است در باره شما ای فرزندان  
 نون (پیغمبر اکرم) اشاره است باینکه نون در القلم و ما یسطرون

غَرَابِجِنِكُمْ فَمَا بَحْرُنَا  
 تَكَلَّمْنَا لَنَا بِنَاكُمْ يَا بَنِي الْكَرِيمِينَا  
 این قصیده تجویز شما خوب و باذوق شما بزرگ و مصیبت شما گریبان است ای پیغمبر بزرگان  
 و بزرگان

مَسْرُورَةٌ بِكُمْ مَحْرُورَةٌ لَكُمْ  
 جَاءَتْ لِذَلِكَ تَفَرُّجًا وَتَحْرِيكًا  
 این قصیده خوشحال است (بفضل شما) غمگین است (بمصیبت شما) از آنجست شادمانی  
 و از آنجست اندوه آور است

مِنْ أَحْمَدِ نَجْلِ زَيْنِ الدِّينِ عَبْدِكُمْ  
 تَقَبَّلُوا يَا بَنِي طَاهٍ وَدَيْسِينَا  
 ای فرزندان طاه و دین از احمد پسر زین الدین بنده خودتان بنویزید  
 (۱) تفسیر بزرگان در ذیل آیه پس و القرآن الحکیم از هر کسی باشد که از او چیزی علیه اسلام روایت میکند که در حدیث  
 دو اندوه نام دارد پنجای آنها در قرآن است : محمد . احمد . عبیده . ایس . نون

۴۵  
(۱)  
كُونُوا النَّافِقَ مَا نَرْجُو بِكُمْ  
فَمَا نَا فِي غَدِ الْأَمْوَالِنَا  
بالا تر آنچه بدستی شما امید داریم یا در دنگ ما باشد که فردای قیامت جز آقا یا ما را در برسی  
ندارید

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَيْكُمْ مَا هَدَىٰكُمْ بِكُمْ  
مَا فِي حَوَائِنِهِ يَا خَيْرَ هَادِينَا  
اگر بهترین راهنمایان . خداوند بر شما در دوزخستانه تاریکانی که گناات را بوجود شما هدایت میکند

الْمَصِيدَةُ السَّانِيَةُ هَيْتُ (۱)  
 تَهَابَ مِنْ دَوَابِ نَجْدٍ بُوْدِي وَحَدِي بُوْدِي وَحَدِي  
 ای نسیمهای تلهای نجاتش غم مرا سرد و فامش کنی بار در کردن شادی من

وَأَنْفِي فِي الرُّوحِ مَا يَنْعَشُنِي وَأَنْفِي بِالرُّوحِ حَيْدِي  
 د ب سید در جان من آنچه مرا زنده میکند و نسیم را بوزانید بتشابه تشابه

وَأَعْهَدِي رِيَّ عَهْدِي دَهَطَّتْ بَلْبِي وَأَذَانِي عَهْدِي  
 دیار بیا و رید سیراب کردن بارانهای اول بهار را که باید در ترکد زمین دل مرا دوشیره  
 گریه و زاری را بمن نشان داد

وَأَجْرِي أَهْلَ اللُّوْمِ مَا فَعَلُوا وَالْحَمِي وَالْمُخْتِي مِنْ بَعْدِي  
 دخر بگیرد کس کنن ناجیه بوی دجی و مختی پس از من چه کردند

(۱) بُوْدِي دَجْبَا حَشِيْن نَقْلُ الْبَعْضِ مِنْهُنَّ

تثانی  
 دالشان شایتم و الوصف  
 القوم اللانبي والآراء هم  
 راد از اهل حلی و بوی و سخن ال محمد صبر بکرم

قَطُّونَا فِي رُبْعِهِمْ أُمَّ طَعْنُوا  
فَعَسَىٰ يَهْدِي إِلَيْهِمْ نَجْدِي  
آیا در نزل خوشان مانند یا کوچ کردند آید بہت کہ نسیم کی سرزمین نجد میں مراباٹن را بہت کند

لَيْتَ شِعْرِي إِذْ مَضَوْا هَلْ عَلِمُوا  
أَنَّهُمْ دُونَ الْبِرِّ يَا قَسْدِي  
ای کاش میدہتم دقتیکہ رفتہ آیا دہشتند کہ تصور میں خود ایشان بودند نہ دیگران

فَادَقُونِي لَا لِتَقْصِرَ هِمِّي  
بَلْ لِذَنْبِي وَقُصُورِ الْجَدِّ  
از من جدا شدہ نہ بہت کوتاہیشان در بارہ من بلکہ بخاطر گناہ و کم آفتاب من

رَجَعَ اللَّهُ لِيَلَاتَنِي بِهِمْ  
وَأَرَانِي قُرْبَهُمْ فِي بُعْدِي  
خداوند شبہای عزیز را با وصل ایشان باز گرداند و ما این دوری کہ دارم نزدیک می آید را بہین  
زبان دہر (چون شیخ بزرگوار کہہ علیہم السلام را در خوب میدید حال پس از عہدے محرومیت از عہدے  
در غربت میکند مانند پیشتر رویای ایشان روزیش گردد)

وَلَهُمْ عِنْدِي بَارِضٌ وَطَنٌ  
وَضَعُ خَدِّي وَهُوَ فُحْرٌ عِنْدِي  
دو وطن من نسبت با ایشان آنست کہ در زمین کی با بہنا زدہ صورت خورد را بگذارم کہ مایہ قوم من است  
باز آئی کہ تا فرس کم دیدہ بہ است حیفت است کہ بر خاک نمی آن کف پارا

صَاحِ مَاحَالَةٍ مِّنْ قَادِحِمُمْ وَرَمَىٰ نِ دَهْرِهِ بِالضِّدِّ  
 ای دوست من میت حال کسی که از ایشان جدا افتاده و روزگار بصدت آنها اوزان  
 تو خود قرار داده است

ذَمِّنْ اسْلِمَ مَا اَعْرِفُ اَنْدَلِ مَنْطُو بِالْحَقْدِ  
 روزگاری که بهترین شایسته من نبست جان این است که کینه را بدل گرفته است

كَمْ عِلَّا اَهْلَ الْعُلَىٰ فَاِذَا حَصْرٌ بِمُخْطُوبٍ سَرَدَّتْ مَا يَبْدَىٰ  
 شکی زمانه چه بلا مانے بر سر بزرگان آورده است بلا مانے که کار او بخت نبست دادند  
 (زیرا زمانه ظاهری فریبده و باطنی کینه تو زد دارد)

وَلَهُ كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ ذَاتِ اَنْوَاتٍ بِاَهْيَلِ الْمَجْدِ  
 در زمانه هر صبح و شام برای مردم بزرگوار بلا مانے دارد

عِترَةُ الْمُخْتَارِ قَدْ فَرَّقَهُمْ كُلِّ نَجْدٍ بَيْنَهُمْ اَوْ وَهْدِ  
 همانا روزگار خاندان پیغمبر برگزیده را بهر زمین بلند یا پستی که میان آنها بود پراکنده کرد  
 (۱)

(۱) فَفَضَى فِي فَرْصِهِ حَيْدٌ وَهُمْ  
 (۲) بِعَسَامٍ لِلْمُرَادِ مَعَى مَرْدِي  
 پس شیرایش (علی) در حال نداشتن بشیر کشته ابن عجمی در گذشت

وَأَهَيْتُ فَاظْمًا بَلْ ضَرَبْتُ  
 وَقَصَّتْ مَعْصُوبَةً لِلرَّوْدِ  
 و فاطمه را خوار کرده بلکه زنده دبا میراث غضب شده (ذکر) در گذشت

وَأَسْتَقُوا إِذَا هَا خَنَقًا  
 ثُمَّ زَادُوا بِقَتْلِ الْوَلَدِ  
 و دشمنان غیظ خود را در آزار آنزگوار کم شمرده کشتن فرزندانش را بر آن افزودند

فَسَقُوا سَبْرَهَا سَمِيمًا  
 فَفَضَى لَهْفِي بِسَمِ صَارِدِ  
 پس زهرشان را به فرزندش حسن نوش دادند و لم بسوزد که بزهر نافه در مژگن چشم از جهان  
 بت .

وَحَسِينٌ دَلَّ قَلْبُهَا مُجْتَبَا  
 جَاءَهُمْ لَمَّا دَعَوْهُ يَهْدِي  
 و حسین که دل در میان فاطمه بود وقتی که برای هدایت دعوتش کردند بسوی آنها آمد

(۱) فمضی پ  
 (۲) حیدوق پ

فَتَعَادُوا حَوْلَهُ أَكْثَبَهُمْ  
 كُلُّ نَفْلٍ وَخَبِيثٍ وَغَدِيٍّ  
 پس گمای ایشان دور او جمع شدند هرگز نازده ناپاک است

جَاءَهُمْ فِي تَفَرُّقٍ قَادَهُمْ  
 لِلْفَنَاءِ وَهُوَ لَهُمُ كَالشَّهِيدِ  
 بسوی ایشان (دشمنان) آمد با گردی که آنها را بسوی مرگ می کشید که در کاشان نشاند  
 عسل بود

شَهِدًا يَقْدِمُهُمْ شَاهِدَهُمْ  
 أَسَدًا الْكُرْمِ بَدْرٍ مِنْ أَسَدِ  
 شهبان که ستاره را بسوی ایشان پیش آنها برفت. شیری بود در شیر شیمی  
 و بالبحم هم هستند

وَأَسَدًا عَلَى الْكُفَّارِ مَا  
 هَاؤُنَا فِي حَوْبِهِمْ عَنْ شَدِيدِ  
 در کافران سنجیک بودند در جنگ با دشمنان از حد سستی کردند

كَمْ أَبَادُوا مِنْ بَعِيْمٍ وَهُمْ  
 يَأْرَعِي اللَّهُ لَمِيلُ الْعَدِيِّ  
 چه بسیار راندگان در گناه خدا را بپراک کردند در حالتی که خدا حفظشان کند عده آنها کم بود

فَقَضُوا يَا لَيْتَنِي كُنْتُ بِهِمْ  
 غَيْرَاتٍ الْجَدَّ أَصْلُ الرَّدِّ  
 پس آنها شهید شدند کاش من در میان آنها بودم چرا که تحت باطن یاری نکردم

وَحَسِينَ بَعْدَهُمْ إِذْ قَاتَلُوا  
 صَادَ فَرْدًا وَهُوَ سِرُّ الْفَرْدِ  
 حسین که خود سر فرادی نگار بود پس از شهادت ایشان تنها ماند

دَاعِيًا يَا قَوْمٍ مَن يَصْرِنَا  
 وَهُوَ مَعْنَا بَجْنَانِ الْخُلْدِ  
 در حالی که صدایمزد بگیرم کیت مار را باری کند و با ما در بهشت جاودید باشد

فَاجَابُوهُ الْعِدِّي سَوْفَ تَمِي  
 كُلَّ مَكْرُوهِ بِضَرْبِ الْهِنْدِ  
 پس دشمنان در جواب او گفتند ما ضربت شمشیر هندی بزودی بر ناگواری از می بینی (بپوشی)

تَلَّوْهُ ظَامِنًا بَلَّ قَطَعُوا  
 دَأَسَهُ مِنْهُ بِمَاضِي الْحَدِّ  
 او را بالبل تشنگانته بگردش را با شمشیر تیز بریدند

فَقَضَى بِرَقْمِنَ (۲) بِمَاضِي الْهِنْدِ بِ

قَمَّ عَلَوَهُ بَرُوحٌ فَإِذَا هُوَ كَالْبَدْرِ بِيُرْجِ السَّعْدِ  
 سپس سرسارکش را بر فراز نیزه بلند کردند. سری که در برج سعادت مانند ماه شب  
 چهارده بود

وَرُؤُسٌ مِنْ ذُرَادٍ كَمَا أَجْمُ تَوْهُوْ بِلْدَنِ الْجُنْدِ  
 و سرهای فرزندان مانند شاخگان نزد (درست) سپاهیان می‌خشیدند

ذَبَجُوا أَطْفَالَهُمْ ثُمَّ سَأَمُوا شِعْلًا أَبْيَاطَهُمْ عَنْ عَمْدِ (۱)  
 کودکانشان را سر بریدند آنگاه از روی عمد آتش بخیرهای ایشان زدند

وَحَسِينٌ سَلَوَهُ قَدْ كَسَرُوا ظَهْرَهُ الْقَوْمِ بِرُكُضِ الْجُرْدِ  
 و پشت پیکر حسین علیه‌السلام را بتاختن اسبان در هم شکستند

فَاطِمٌ لَوْ جَلَّتْ حَيْنَ هَوَىٰ فِي التَّوْبَىٰ مَلَقَىٰ عَمِيرَ الْخَدِّ (۲)  
 ای فاطمه اگر خدای می‌کردی که حسنت بر خاک افتاده گزیده‌اش خاک آلود است

مِنْ بِي وَ عَرَبٌ عَنِ عَمْرِ بِي (۱)  
 جواب (۲) جواب تو شرطیه بعد خواهد آمد (البته)

جواب تو اگر امانی نیست به غیر تو  
 جواب تو اگر امانی نیست به غیر تو  
 و لَوْ جَلَّتْ لَأَسْتَرْبِتُ رَأْسَ عَمْرِ بِي

نَاشِفَ الْقَلْبِ لَطْفًا ظَنًّا      دَامِقَ الْأَهْلِ مَدِيمَ الْمَدِّ  
 در حالتی که بادل خشکیده و سوخته از تشنگی بخورد می سجد با گوشه چشم بجرم خود می نگریند  
 و پشیمان حشیم دوزخه بود

فَبِعَلَمٍ مِنْكَ مَا قَدْ فَعَلُوا      فَعَلَيْهِمْ سَيِّدٌ مِمَّنْ اسْتَعْدَى  
 عرض میکرد ، خدا یا زنده باد که با من چه کردند پس بر هلاک آنها ای سبید من ملک میجویم

بِكَ يَا رَبِّ وَطَوْرًا وَجَعًا      قَائِلًا يَا أَبَتِي يَا حَبْدِي  
 از تو ای پروردگار من و گاهی از روی درد پدر و جد خود را صدا میزند

وَإِذَا اسْتَسْقَى فَلَمْ يَسْقِ وَقَدْ      قَلَّوهُ ظَامِنًا فِي جَهْدِ  
 و هنگامی که آب خواست پس ندادندش و او را با لب تشنه بسختی شنبه کردند

وَالْفِرَاتُ الْبَارِدُ الْمَاءِ بِهِ      مَرْتَعُ الْكَلْبِ وَمَاوَى الْقِرَدِ  
 دره ها که فرات که آبش سرد بود آتشور سنگها و جایگاه بوز بجان بود

نور برای غیر شرط می آمد برای عرض و تمنی ، عرض مانند تصرف و لو بر هم ، یعنی مانند لور لوت ها که در شکر  
 کاش فرود آمده بودند تا آخرت کرده بودیم

وَعَلَى جُمَانِهِ خِيَلُهُمْ  
نَارَهُ تَجْرِي وَطَوْرًا تَرْدِي  
و اسبهای آنها گاهی بر بدن آنزگوار میدویند و گاهی لگد کوب میکنند

وَالرَّيُّ مِنْ رُكُضِهَا مَا رَجَعَتْ  
وَلِذَا تَوَبَّتْهُ كَانَتْ  
و خاک از زودین آن اسبان بخون آئینه شده و بدین جهت زرش چمن عود مطهر است

تَنْسُجُ الرَّيْحُ عَلَيْهِ حُلَلًا  
بِالْعَرَاةِ مِنْ بَعْدِ سَلْبِ الْبُرْدِ  
در حالتی که در میان باد بگردن آن حضرت حله با ن یافت بعد از آنکه جانیه برداش را بروده  
برنداش کردند

در سجده

وَمَصُونَاتٍ حَقًّا سَلَبُوا  
وَسَبُّهُنَّ بَغْيٌ الْوَطْدِ  
و در خزان محفوظ و پوشیده را بطریق برهنه کرده دست جمع امیرشان کردند

ثُمَّ دَنُوا نَاتِقَاتٍ لَهُمْ  
أَدْكُوهُنَّ بَغْيَ الْوَطْدِ  
پس از آن شتران لاغر خود را نزدیک آورده سوارشان کردند بدون آنکه زیر پای آنها ایستادند  
و محکم و درست گشته

ادِّفُوهُنَّ يَتَأَمُّ مَعَهَا      جَوْعًا عَطَشًا بِحَالٍ كَدِّ  
 یقمان گرسنه و تشنه را بحال سختی بنشین سر آنها سوار کردند

لَوْ فَطَرْتُ لَوْ جُوهٌ بَرَزَتْ      كَدَّ نَانِيرًا نُجَلَّتْ بِالنَّقَدِ  
 ای فاطمه اگر دیده بردی صورتها را که از بریده درآمده چون سکه های طلا زرد رنگ شده بود

فِي الْمَسْرِيِّ وَاللَّجُوعِ وَمَا      وَجَدَتْ فِي رِزْقِهَا مِنْ وَجْدٍ  
 پس آن چهره ها بجهت بیهوشی و گرسنگی و سوزدگی که در مصیبت آنها داشتند

وَالظَّمَا وَالسَّبَّ وَالضَّرْبَ عَلَيَّ      دَأْسَهَا مِنْ قَاجِرٍ مُرْتَدِّ  
 و بی نظمی و دشنام دشمن و زدن هر فاجر بر منی بر سرشان

(۱)

قَدْ أَحْيَلَتْ حَالَهَا حَائِلَةً      أَبْدَلْتُ مِنْهَا بِحَالٍ كَدِّ  
 برآستی حال آن صورتها تغییره حتی یافته که از آنجا برداشتی بجزم گرانیده بود

(۱)  
 وَ ن - سر . جنبیدی

جاءت دینی علم عالی  
بدرستی زبانی  
بدرستی زبانی  
بدرستی زبانی

وَإِذَا حُوتُوا بِهَا السَّيْرَ دَعَتْ يَا حَيَّا يَا مَيَّا لِرَمَائِبِ بَدِي  
دیگر گاه دشمنان سرعت پیر شتران را زیاد می کردند آنها صد میزدند ای آنکه در زمان فراق  
و جدائی حامی ما بودی

كَمْ ضَرْبَانِ أَنْ وَنْتَ أَوْعَثَ<sup>(۱)</sup> إِبْلَهُمْ فِي مَشِينَا وَالْوَحْدِ  
اگر شتران دشمن در راه رفتن سستی یا درد دیدن لغزش می کردند جگر ما را میزدند

وَلَهَا فِي السَّبِيِّ نُوحٌ وَبُكَاءٌ وَصَرَاحٌ هَدَّ صَمَّ الصَّلْدِ  
و در اسارت زنان را نوح و گریه و فریاد بود که کوههای زمین را از زمین می پاشید

وَأَبْنُكَ السَّجَّادُ قَادِمٌ وَوَدَّ نَسَبُوهُ فِي السَّبَا كَالْعَبْدِ  
و فرزندت سجاده را که او را کشیدند و مانند غلام او را در اسارت زدند

وَحَسِينٌ تَرَكُوهُ هَمَلًا لَيْتَ رَوْحِي لِحُسَيْنٍ لَقْدَى  
حسین علیه السلام را بحال خود رها کرده بجا که نشتند ای کاش جان من فدای حسین میشد

أَوْ وَحْدِي<sup>(۱)</sup>

لَوَدَّأَيْتَ مِنْهُمْ فِعْلَهُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ أَتَوْهُ إِذِ  
 اگر دیده بودی از آن گروه فعل شنیع منکر را که نسبت با او روا داشتند

لَا أَشْتَقِيَتِ الرُّوحَ بِالرُّوحِ هَلْ  
 لَوْ تَوَى عِنْدَ الْأَمَانِيِّ مَجْدِي  
 برآینه آسایش او را بجان خودت بیخیزی و آیا کلمه اگر دیده میشود که هنگام آرزو مانعی

۴۶

فَاَسْتَعِدِّي لِمُصَابِ جَلَلِ  
 وَادْعِي النُّوحَ وَسَطَ اللَّحْدِ  
 و این برای نصیبت بزرگ آماده باش در میان قبر گریه و زاری را ادامه بده

وَ عَلِيَّ الْيَوْمَ يَا سَيِّدَتِي  
 يَخْلَفُ اللَّهُ الْمَعِيْدُ الْمُبْدِي  
 دای خاترن من خدای زنده کننده و آفریننده امروز تو عرض دهم

جَعَلَ اللَّهُ لَكَ الْيَوْمَ جَزَا  
 قَلْبِكَ الْمَكْسُودِ حَسَنَ الْوَعْدِ  
 خداوند امروز پاداش دل شکسته ترا دهم به نحو قرار دهم

وَدَّأَيْتَ بِهَا شَهْرِي

يَا لَهَا مِنْ نَكْبَةٍ فَادْحَرَةٍ وَمُصَابٍ مُتَّاهِي الْحَدِّ  
 چه مصیبت سختی و چه مصیبتی که بنهایت خود رسیده است

كُلُّ رِزْقٍ مُضْمَلٌ وَلَكُمْ سَادَتِي رِزْقٌ عَظِيمٌ الْوَصْدُ  
 هر مصیبتی از میان برود و لای ای آقایان من شمارا مصیبتی است که ثابت در پیشگاه است

فِي حَاشَاكِ مَجِبٌ لَكُمْ وَاقِرٌ فِي هَزَلِهِ وَالْحَدِّ  
 در دل هر دوست شما (عصه) شکافنده است چه در حال نزاع کردنش و چه در حال جدایی در پیشگاه

سَبَّ مَا عِنْدَكَ فَتَقَطَّ لَكُمْ كَلِمَاتٍ طَالِبًا لِلْبُرْدِ  
 دل من در مصیبت شما آتش گرفت از آنجاست که تیرا برای شما بنظم در آوردم تا در دم خاک نشود

مَلَطِي فِي فَوَادِي شَعْفَى وَمُصَابِي مَعَ اللَّابِدِ (۱)  
 (۱) در قلب من پرده دل آتش گرفت در آنجا که مصیبت من ناچار با من است و از من جدا نمیشود

(۱) مَعِيَ لَا بَدَّ عَشِيَّةً نِزْبِي نَفْسِي

فَاقْبَلُوهَا يَا مَوَالِي فَقَدْ  
 مَرَجَتْ حُرْنَا بِمَحْضِ الْوَدِّ  
 ای آقایان من بپذیرید آن کلمات را که براستی غم را با محبت فاصل آنجیت

إِنِّي أَحْسَدُكُمْ خُدَّيْكُمْ  
 سِدِّدُوْنِي لِسَبِيلِ الرَّشْدِ<sup>(۱)</sup>  
 بهمان من احمد شما هستم و ستم را بگریه (ای نام شهید) در بران هدایت مرا تسدید و تائید کنید

إِبْنُ زَيْنِ الدِّينِ جُنَاكِ مَنْ  
 قَدْ عَنَانِي أَمْرُهُ فِي الْوَفْدِ  
 فرزند زین الدین که نابدر و کسید امر او مرا نخلگین نخته با وارد شوندگان بر شما آمیم

وَعَلَيْكَ اللَّهُ صَلَّى أَبَدًا  
 وَرَمَى شَانِكُمْ بِالْبُعْدِ  
 و خدا همیشه بر تو درود فرستد و دشمنان ترا از شما دور کند

القصيدة الثالثة ۹۷ بیت

دَمَعِي عَلَى ظِلِّ الْأَجَابِ مَطْلُوكٌ      وَفِيهِ بِالْيِ أِبْلَتُهُ الْبَلَابِلُ  
 اشک من بر دریا نه های دوستان رنجیده و غمنا خا خا دل مراد در باره آن گفته کرده و از نهم رنجیده است

فَكَمْ أُعَلِّلُ نَفْسِي بِالْمَنَادِ لِهَا      تَيْكَ الدِّيَادِ فَمَا تَعْنِي الْبِغَالِيلُ  
 پس هر چند که خود را بدین آن خانه تا سرگرم میکنم بارانهای اشک من سودی نمی بخشد

فَكَمْ تَرَسَمْتُهَا فَوْقَ الرَّوَّاسِمِ أَوْ      بَيْنَ الرَّسُومِ بِهَا وَالْذَمْعُ مَسِيوٌ  
 پس چه بسیار از فراز شتران بان دیار بگریستم یا در میان حرابه های آن نگاه کردم و همانکرا من صابری بود

وَقَفْتُ فِيهَا أَجِيلُ الْفِكْرِ جَابِلَتِي      فَخَاتَتِي فِي مَرَامِي دَسَمَهَا الْجَوْلُ  
 در آن خرابه ها ایستاده بخیری که مراد علاقه من است فکر میکردم اما هر چه در باره آنها فکر کردم عقیم بجا نیامد

دَسَمُ صَمُوتٍ وَنَفْسٍ غَيْرِ خَافِيَةٍ  
فَسَائِلُ صَامِتٍ عَنْهَا وَمَسْئُولُ  
خوابه خاموش و جان من آرام نه است (جوابی حقیقت بود) پس سائل و مسؤل هر دو کت بودیم و گفتگو  
در میان نبود

الاصح هو كقولهم  
ظاهر خبره خبره

فَمَا لَهَا قَائِلٌ وَالذَّمْعُ لِيَمَعُ  
وَالْحَالُ يَرُوي بِهٍ وَالذَّمْعُ مَقْبُولٌ  
پس بزبان حال خوابه سخن میگوید و انگ من سخن او را میشنود و حال منم سخن از حال او میگیرد (حال من  
مانند آن دیرانه خواب است) و انگ من پذیرفته درگاه دوست

يَا وَفَى اللَّهِ إِلَّا أَنْفَرًا أَجَلٌ  
أَجَلَ لَهُ فِي ذَوِي التَّوْفِيقِ تَلْجِيلٌ  
خدا توفیق دهم (زیرایت آن خانه های خواب) جز آنکه برای توفیق و توفیق است. آری برای در آن  
وقت صاحب توفیق را رمانه تقدیر شده است

این دو بیت در بیت هفتم شعر را بر سر یکدیگر آوردند  
بجای بود آن در سخن با آن در در سخن  
شماره اول در در راهان نیز در سخن در سخن

بَانُوا وَكَانَتْ يَابَابًا بَعْدَ بَعْدِهِمَا  
تَنْظُرُ سَادِيَّةً فِي غَوْلِهَا الْغُولُ  
صاحبان آنخانه را جدا شدند (رفتن) و خانه هاستان پس دوری آنها خواب ماند داده عنوان در میان  
پسند در آن روان شدند

اطلاق را بجا آوردند که از آن خبر شد  
سبع از اول هر دو کت کت در آن کلون کت

عَلَيْكَ يَا رَبِّعِمُ دَمْعُ الرَّبِيعِ عَلَيَّ  
سَفْحُ الرَّسُومِ سَفِيفُ الدَّمْعِ مَسْدَةٌ  
ای دیار ایش (دوستن) اشک همچون باران بهاری بر دانه خوابه تا بر تو ریزان است و  
جاریست

دَمْعٌ حَى ن . و دَمْعِي ارجح است

وَعِدَّ عَلِيًّا

مَضُوا لِمَا وَعَدُوا الْكِنَةَ قَدْ كَلَّ وَعَدَّ قِصَاهُ اللَّهُ مَفْعُولٌ

بنابر عده خدا در گذشته آمان در گذشت و شهادت مقدر بود و هر عده ای که خدا حکم کرده است انجام شده است

الْعَوْمُ إِلَى النَّبِيِّ وَاللَّادُ دَارُهُمُ وَالشَّانُ شَانُهُمُ وَالْوَصْفُ تَمْثِيلٌ

آن گروهی که از آنها سخن گفتم خداان پیغمبر و خانه خدا ایشان و حالاً که گفتم حالات ایشان و وصف تمثیل و بیان حال ایشان است

كَانُوا سَحَابًا تَهْمِي بِالرَّغَائِبِ بَلَّ هُمْ فِي الْبُكَايِبِ كِتَابٌ مَعَالِي

ایشان ابرائی بودند که باران عطشان بر نیت بلکه شهیدان بودند که در افواج دشمن با خون خود بصفه درین می نوشتند

كَانُوا مَعَالِي لِلْأَجِي بظلمهم فِي لَاهِبِ الزَّمَنِ الْعَسَا وَقَدْ غَلَبُوا

ایشان برای یک در هر ای گرم آتشین بیژ آنها پناه میبرد در خان پر شخ و برگ بودند و حال آنکه برستی خورشان نموده شهید شدند

ذَوِي الْعِدَى فَيَدِيهِمْ حَتَّى مَضُوا وَلَكُم بَاتُوا طَوَايَاهُمْ وَالْفَتَى مَالِكٌ

دشمنان ایشان را از ما نشان منع کردند تا آنکه در گذشته در آینه چسبید ایشان شب را گزیدند بر روز آورنده و ما نشان حوز دوشه

وَسُرُّدُوا فَاطَمَّ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ

يَنحُو لَهَا قَاصِدٌ كُلُّ وَشَكُولٌ

وازدیارتان پرکنده شدند و هر جا که می رود کند برای ایشان پر در اندر و فرزند کشید ایشان

الذی یخرجون من بلادهم

فِي كُلِّ حَيٍّ يَعِينُ اللَّهُ مِنْ دُونِهِمْ

أَهْرَاقَهُ دَوْلَى الْأُمَمِ مَأْمُولٌ

در هر قبیله ای از شده ایشان چشم خدا خواهد است که در نیک شده و امام منتظر از ایشان خونخواهی کند

ومن قبل مظلوما صد صلوات الله علیهم

رَدُّوهُمْ عَنْ دُسُومِ الدَّارِ شَانِ

فَالْمَيْتُ مَسْتَرْحٌ وَالْبَيْتُ مَسْرُورٌ

قرابت از خانه های ویرانان دور افتاده پس میت ایشان از وطن آورده شده و دیگران در خانه آنها منزل کردند

فَمَنْ قَتَلَ وَمَسْمُومٌ وَمُضْطَهَدٌ

لِلدَّهْرِ فِيهِمْ مِنَ الْبُلُوْءِ أَفَاكِلٌ

پس ایشان کشته و زهر خورده و ستم دیده شدند و در کار فوجهای بلاد صیبت را بر ایشان وارد آورده است

لقد عظمت الوباء و جعلت العسير

وَأَعْظَمُ الرِّزْبِ مَا حَصَّ الْحَسْبُ

لَهُ لِمَنْ حَصَّ تَعْظِيمٌ وَتَجْمِيلٌ

و بزرگترین صیبت ایشان صیبت اخفا می بین عید اسلام است و بزرگ آن صیبت صیبت بزرگ آن بزرگوار است

إِنَّ الْمُصَابَ عَلَى قَدْرِ الْمُصَابِ  
وَاللِّزَايَا أَعَاجِبُ تَهَادِيلُ  
همانا بزرگ مصیبت بزرگ قدر مصیبت دیده است و مصائب را سگفتند در گنهای گوناگون است

(۱۱)

عِدَّةَ أُمَّ الْمَنَائِدِ هُوَ فِي نَفْسِ  
أَمْوَالِي يَا لَعْمُ اللَّهِ مَا نَبِلُوا  
صبح آنقدری که آنقدرت قصد جانبازی کرد با گروهی که قصد آرزوهای (شادت و در حاجت قربت بود) گویم  
دشمنه تا آن بجز قسم بچه خیر سیدند!

تَمَحْتَرُوا فِي غَرَمَاتٍ وَقَدْ بَطَنُوا  
عَلَى السَّكِينَةِ وَالْهَيْجَاءِ يَمِيلُ  
در غم شهادت بخود می بالیدند و گواشتان آرام بود و جنگ در نظرتان خیال پیش نبود (از جنگ می ترسیدند)

فِي خِطَّةٍ وَبِهَا لَيْلُ الْقَنَاءِ سَجَا  
وَقَدْ اضْأَدُوا وَهُمْ أَسَدٌ بِهَا لَيْلُ  
در سرزمینی که شب برگ در آن آرام گرفته بود در راستی ایشان آن شب را روشن کرده در حال که شترها  
بودند که برگ سنجیدند

وَالْبَاسِمُ وَالشَّعْرُ وَالْإِبْطَالُ عَارِ  
وَالْمُقَدِّمُونَ إِذَا لَلْحَرْبِ قَسَطُولُ  
آنها خدایان بودند در حالتی که شبستان ترشرویند و بی باکانه بودند هنگامی که غبار میدان جنگ  
فرار گرفته بود  
(لام) مفتوح اگر بر سر آمد لام ابتدایت غیر متبدا می شود و خبر که قسمی است و نسبت و تقدیر این لغت الله ما اقم  
یعنی لغت الله قسمی

سَخُوا بِأَنْفُسِهِمْ لِلَّهِ وَاسْتَبَقُوا      وَالرَّوْحَ نَكِيرًا وَالسَّيْفَ مَقُولًا  
 در راه خدا جانان را بخشیدند و بر یکدیگر پیشی گرفتند و حال آنکه نیزه ایشان در پیکار شکسته و شمشیرشان  
 کند شده بود

قَضَوْا بِمَجْدٍ وَغَيْبِ السَّعْيِ مَحْمَدًا      فِيمَا أَرَادُوا وَالْهَدَى وَالْمَجْدَ وَالسُّؤْلُ  
 با کوشش تمام در گذشته جهان دادند و غایت ایشان در آنچه خواسته پندیده شد و نصیب و خواست  
 فرین پذیرگشت (باجور رسیدند)  
 (۱۱)

فَصَادَ مَوْلَايَ فَوْدًا الْأَمْعِينَ لَهُ      وَحَوْلَهُ مَزْدِكٌ وَغَدٌّ وَطَمْلِيلٌ  
 پس از شهادت ایشان برای من تنها دلبیایرمانه و گرد اورا مردمانیست و حوا امراده و خردیای  
 گرفته بودند

يَكْرَهُ فِيهِمْ نَكْمٌ غَالَتْ بِوَأْتَرِهِ      مِنْ مَّا لَكَعًا لَكِنَّهُ غَوْلٌ  
 آنچه را که در این عمل که بسیار شمشیرهای او حوا امراده یعنی راه پاک کرد که برای خودش غول بود

الْكَاتِبُ الْمُتَحَفِّ فِي أَجْسَامِهِمْ فَلَهُ      بِالسَّمْرِ وَالْبَيْضِ تَقْطِيطٌ وَتَشْكَيلٌ  
 آنکه در خط مرگ را در بدنهای دشمنان می نوشت پس باینزه با نقطه گذاری و با شمشیر با چگونگی  
 مرگ شکل میداد  
 (۱) لَانصير حاشیه ن بعضی نموده

يَقْضِي بِمَا شَاءَهُ مِنْ فِعْلٍ صَارِمٍ      وَكَمْ لَهُ غَامِلٌ فِيهِمْ وَمَعْمُولٌ  
 از ضرب شمشیر خود هر کاری که دلش خواسته بود انجام میداد و چه در آن شمشیر برای آنحضرت در کشتن  
 دشمنان فعال بود و چه در کشته شدن

كَانَهُ سَابِلٌ قَدْ كَرَى فِي حَمْرٍ      لَكِنَّ مَخَالِبَهُ لَدُنْكَ وَمَصْمُومٌ  
 گویا آنزنگار چون میشی که دندانها را بر هم می فرود بخوان حد میکند و چه چنگالهای او نیزه ها و شمشیر

قَضَى وَلَوْ لَا الْقَضَاءُ بَنِي سَلَامَةَ هُمْ      لَكِنَّ لَهُ فِيهِ تَعْجِيلٌ وَتَمْهِيلٌ (۱)  
 کشت آنها را و اگر قضای الهی نبود کینفر فزاری اینک بخت نیاقه بود و کشته میشد اما امام را  
 در کشتن فزاری شتاب و درنگ بود (کیرا که در پشت او روئینی نبود می کشت و گریزه مصلی بسیار)

ذَاغَلَّةٍ وَالْفَرَاتِ الْعَذْبِ نَظْرًا      وَالْكَلْبِ يَرْتَعُ فِيهِ وَهُوَ مَغْلُوبٌ  
 در غل که عطش شدیدی داشت و آب گرازهای فرات نگاه میکرد در صدد آنکه گرسنه از آن می خورد و او  
 بیارزش بود

(۲)

فَحْرٌ مِنْ نَبَلَةٍ وَهُوَ النَّبِيلُ عَلِيٌّ      تَلَّ الطُّغْيَانَ فَاَمْسَى وَهُوَ مَسْئُورٌ  
 پس با آنکه تیوان از باهری بود از ضرب تیری بر پشتش کناره های ذات بر زمین افتاد و عصری ترا  
 صدمه اش روی خاک بود

(۱) تاجیل ضعیف از بعضی نحو  
 (۲) النَّبِيلُ: الحاذِقُ فِي النَّبْلِ (المعتمد)

مَا هُوَ سَاجِدًا بَلْ كَانَ اعْظَمَ  
 هُوَ بِكُلِّ خُضُوعٍ فِيهِ مُجَلِّبٌ

مانند کسی که بجا سجده فرود آید بلکه بالاتر از ریزا با همه فروتنی نجاک افتاد که در آن افتادن بزرگوار است  
 الهی بود

فَجَنِّ شَمْرًا كَرِيمًا السَّبْطِ وَالسَّفِي  
 فَطَبَّقَ الْاَفْقُ وَالْاَرْحَابُ غَمْلُولٌ

پس شمر سر فرزند دختر پیغمبر را جدا کرد ای دای برهن و غبار نرنگی تا یک افق آسمان و کرانه های  
 از ابرش نیند

وَالْاَرْضُ تَرْجِفُ وَالْمَوْتُ الْعَظِيمُ  
 خَوْفًا وَنُوحٌ وَحُوشِ الْبَرِّ مَوْصُولٌ

وزمین لرزید و ماهی بزرگ از ترس از زمین بیرون جفت و گریه و ناله و حشین همواستعمل در آنگاه بود

وَالسَّبْحُ تَبْكِي دَمًا وَالشَّمْسُ كَالسِّفْرِ  
 وَالْبَدْرُ مَخْفِيفٌ وَاللَّطْفُ مَخْطُوطٌ

و آسمانی هنگام خون گریستن و آفتاب و ماه گریستن و لطف خدا از خلق ممنوع شد

وَالدَّهْرُ شَقِيٌّ الرَّيَّا مِثْلُ فَهْدِيهِ  
 عَلِيٌّ الْهُدَى وَيَدَا بَيْنِ الْوَرَى الدُّرَى

و در گذار از غصه بر آن را همسنگ که از دست داد و چنانچه خود را چاک نزد میان خلق انوار پدید آید

فَجَنِّ تَمَنُّنٌ بِمَعْنَى قَطْعِ كَرْدِ وَس

کجا یعنی کون مانند کسی  
 بجز قبول ما العاقل و درنگ ما اخذ بغير العاقل  
 بجز نماند تا در سرایت و مانع الارض

وَالشَّمْسُ طَالِعَةٌ لَيْسَتْ بِكَافَّةٍ <sup>سفرة</sup> تَبْكِي عَلَيْهِ نَجْمُ اللَّيْلِ وَالْكَيْلُ  
 و آفتاب سر برهنه طالع شده . ستاره گان شب و برج میزان بر او گریه میکنند  
 روزی که شده بنیزه سر آتیز گوار خورشید سر برهنه بر آمد ز کوه سار (مشمش)

كَذَلِكَ الْمَنْظَرُ الْأَعْلَى وَحَامِلُهُ <sup>و</sup> يُبْدِي النَّعْمَى وَدِيمِكَا لِحَبِيبِ  
 همچنین عرش برین و حامل آن دیمیکال و جبرئیل خبرگر او را آشکار میکنند

وَالرَّأْسُ وَكَبَهُ فِي الرَّجْحِ حَرَقِ <sup>و</sup> كَالْبَدْرِ يَشْرِقُ نُورًا وَهُوَ مَجْمُوعٌ  
 دلم بسوزد که شمر سر او را بالای یززه زد و در حلقه که برده میشد مانند شب چهارده می تابید

وَالْقَيْتُ فِي مَجَالِ الْخَيْلِ حَشْتَهُ <sup>و</sup> فَكَسَّرَتْ ظُهُودَهُ مَعَ صَدْرِهِ الْجَوْلُ  
 و پیکر او زبردست و پای اسب آن آفته تافت و باز آنها پشت و سینه اش را در هم شکست

وَهُوَ الْحَسَنِ بْنِ بِنْتِ الْمُصْطَفَى <sup>و</sup> عَلِيٍّ <sup>و</sup> كَأَنَّهُ يَا لَعَنَهُ اللَّهُ مَجْمُوعٌ  
 در صورتی که او حسین فرزند دختر مصطفی و علی بود همان قسم بخورد که او را نمکشند

۶۹  
 الْم يَكُنْ قُوطَ عَرْشِ اللَّهِ فِي سَمَاءٍ  
 قَدْ قَصَّرَتْ عَنْ فَمَا يَأْتِيهِ الْأَقَادِيلُ  
 آید در ثنوف دیزگراری آنحضرت گوشتوار عرش خدا نبود که سخن سخنران از زبان فضایل او جدا برآید

يَا حَسْرَةَ لِمَ تَطْعَى كَبِدِي  
 فَإِنَّ قَلْبِي عَنِ السَّلْوَانِ مَعْدِلٌ  
 ای افسوس من برای صمیمت ما پرده بپاره کن جگر را نیز ابدل من از آرامش و تسلیت برگزیدت

يَا نَزْفَرْتِي صَعِدَ نَفْسِي إِلَى مَقَلِي  
 دَمَا بَدَيْعِي فَيَجْرِي وَهُوَ مَمْلُوكٌ  
 ای آه سوزان من جان مرا بصورت خون بجا باشک من بالا بیا و در پیش چشمم تجاری شود درجا  
 اشک من فزودفته است

حَوْنًا وَوَجْدًا عَلَى الْمُتَّقَى بِلَا كَفَى  
 لَوْلَا الْأَعَاصِيرُ تَسْفِي وَالْقَسَا  
 بجای طرغم و سوز نسبت بکسی که اگر باد ما نمیوزید و بخار ما نبود به کمن روی خاک افتاده بود  
 ( یعنی کمن نسبت به کمنش از گرد و بخار بود که با ما آورده بر او میخندید )

مَلَقَى ثَلَاثًا وَلَمَّا يَجُودُ رَجَمَ  
 وَلِلصَّلَا فِيهِ تَخْلِيلٌ وَتَحْلِيلٌ  
 بدنه که سه بار روز افاده و قبری او را در بر گرفته بود و آتش آفتاب آن بدن تجزیه و تحلیل میکرد

عَلَى الْعَرَاغِيَّاتِ فِي التُّرْبِ لَمْ يَقْبِرْ      قُوبٌ عَنِ الشَّمْسِ لَهْفِي أَوْ سِدْرِيْلُ  
 بر زمین صحرا برهنه در خاک افتادم بسوزد که پریشانی یا جاهلای او را از آفتاب خطا نگردید

(۱)  
 مَلَايِفُ الْمَجْدِ وَالْقُوَّةِ تَسْتَرُهُ      عَارِ عَنِ الْعَارِ لِأَيْتِيهِ سَبْدِيْلُ  
 جامه های بزرگداری و پربرکادی او را می پوشانید برهنه از بس ننگ و عار بود و جاهل و گوی  
 لباس مجده را می گرفت

سَمَا إِلَى رُتَبَةٍ إِذْ خَرَّ مُنْجِدًا      مَا نَالَهَا قَطُّ إِلَّا وَهْوَ مَقْوَدٌ  
 وقتی که برین افتاد بمعنی بالا رفت که مرکز بن نرسید مگر آنیکه گشته شده باشد

هَلِ الْمُنَاقِبُ إِلَّا دُونَ مَعْرِ      مَا فَوْقَهُ مَفْخَرٌ فِي الْكَوْنِ مَقْوَدٌ  
 آیا خود را فخران و شهادت او نمی فرمایند . بالا از آن در عالم امکان فخری تصدیق نیست

لِذَلِكَ كَانَ بَنُوهُ بِلِأَخُوهِ كَذًا      أَبُوهُ مِنْ نَسْلِ حَقًّا وَهَابِيْلُ  
 از نخب فرزندان او بگد برادر و نیز برادرش و ناسیل در حقیقت از نسل او هستند  
 ( در شهادت حسین علیه السلام چنانکه و آنها فرزندان او هستند )  
 تفسیر: (۱) لایتنی ملحف المجد تبديل

فِي ذَلِّ مَصْرَعِهِ الْعَرِ الْمَنِيْفُ لَهُ      وَفِي الْإِهَانَةِ تَوْقِيرٌ وَتَجْمِيلٌ

دزدت آمدن او بر خاک او را غرته بلند است در خوار کردن او بسبب بنی امیه (بزرگداشت و تزیین است) خدا او را بزرگ داشته است

قَدْ امْطَى غَارِبَ الْعِلْيَا وَنَحَى بَدَا      زَمَامُهَا وَالنَّاءُ وَالْحَمْدُ مَجْبُولٌ

براستی برودش بلندی گام نهاد و مهاران در دستش بود و درودش تیش نظری و عجبی او بود

فَاسْتَقْرَضَ النَّفْسُ نَحَادًا فَجَادِبَهَا      وَالْأَهْلَ وَالْمَالَ وَالْمَطْلُوبَ مَبْدَلٌ

خدای از خین جانش را از زدی اخیتد برام خربت داد و جان خود و خانواده و مالش را بخشید و جزیره الهی در دله

فَاعْجَبْ لِمُعْتَصِبٍ مَا كَانَ جَادِبِهِ      مُسْتَكْرَهُ بَرُضَاهُ وَهُوَ مُحْصُولٌ

عجب کن از نالی که بزور گرفتار شده و دهنده آن در قبول خشنودی خدا ناراضی نبود و اگر هم بخشیده بود (خشنودی خدا فراهم بود)

بَنِي أُمِيَّةٍ مَاذَا جِئْتُمْ فَلَقَدْ      جِئْتُمْ فَسَادًا كَمَا يَهْوَى غَرَاذِيلُ

ای بنی امیه این چه کاری بود که کردید !! براستی در کرب فساد ای شدید که شیطان دوست میدارد

(۱) لَوْضَاهُ مِي . سینه زنگر بوضاه و این صحیح است زیرا بای رضاه یعنی تاملت مانند بای بان لهم الجنة در آیه شریفه ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة

شَرِّدْتَهُمْ فِي كُلِّ نَاجِيَةٍ  
 ضَاقَ الْفَضَاءُ بِهِمْ وَالْعَرْضُ وَالطُّوَلُ  
 آل پیغمبر را کنده کردید که در هر جا پناهنده می‌شدند. فضای زمین و طول و عرض آن برایشان تنگ شده بود

وَحَزَمَ حَقْمَ غَنَمٍ فَبَيْنَكُمْ  
 أَرْحَامُ أَحْمَدَ مَقْطُوعٌ وَمَقْصُوعٌ  
 وحی ایشان را از آنها غصب کردید بنابراین ارحام احمد هم پاره و دریا شما از قطع شدن جدا و ممنوع هستند

فَلْتَمَوْهُمْ عَطَاشَةً دُونَ نُورٍ هَمِيمٍ  
 وَالْمَاءُ يَشْرَبُهُ نَعْلٌ وَضَلِيلٌ  
 آنها را تشنه کن و فراتر از تشنه و دل آنکه هر روز از ده دگر آبی آب را می‌آشد

أَجْسَادُ سَادَاتِهِمْ فِي الشَّمْسِ نَصْرًا  
 لَهْفَى قَدِ الْكِنْفِ أَشْلَانَهَا الْجَوْلُ  
 بیکرهای آفتابان در میان آفتاب افتاده که گرمی بر آن‌ها می‌تابد دلم بسوزد که گردد و غبار بدنه‌های ایشان را احاطه کرده بود

دُوَسِّمَ فِي عَوَالِيكُمْ مَشْهَرَةً  
 كَانَتْهَا فِي الْقَوَادِمِ قَادِلٌ  
 سرهای آنها بالای نیزه مانان افراشته گویم بفرز آنها نیمه شب چراغها بودند

وَكَمْ اسْرَمْتُمْ لَهْمَ فِي الطَّفِّ مُحْصَنَةً      وَمَا جِدًّا فَهَوَّ بِالْأَغْلَالِ مَغْلُوكٌ  
 و چه بسیار در کن زدن از ایشان زنان عقیق و شخص بزرگوری (علی بن ابی طالب) را اسیر کرده  
 که بعلما بسته شده بود

فَسَاءَ وَهُمْ حَامِلَاتٌ بَيْنَ يَدَيْكُمْ      تَحُوُّ بِهِنَّ حِدَابًا يَرْمِيَنَّهَا زَيْلٌ  
 زنان ایشان درین علانان شما بچه چادر و رودری بزدند و بچه که شتران را غران را می بزند

تَرَوْنَ أُمَّامَ سَبَّأَ يَأْتِيهَا الرُّؤْسُ نَكَا      أَهْلَتُهُ وَ لَهَا فِي اللَّيْلِ تَهْلِيلٌ  
 زنان عبوی ایران خود سبها میکنند که گوئی بلاما هستند که در شب بزرگواران الله استغفر  
 می شنند

وَمَادَةٌ خَلَقَهَا تَرَوْنَ جُجُومًا      فِي الشَّمْسِ لَمْ يَقْهَأَنَّهَا سَلْبِيلٌ  
 و کماهی پشت برشان بیدنهای شمیدان نظر میدوزید که در آفتاب افتاده و جسمه ای آنها را از  
 آفتاب خطا نکرده است

وَمَا لَهَا عَن سَمُومِ الصَّيْفِ سَاوَةٌ      الْإِبْمَاقُ أَثَارَتُهُ الْعَصَاقِيلُ  
 و پوششی برای آن بندها از باد گرم تابانیت مگر خاک که گردبادها آنرا افتانده بزدند

فَهِنَّ مَا بَيْنَ اجْسَامٍ مَعْفَرَةٌ      وَاَدْوَسَ هِيَ لِلخَطِيْ اَكَالِيْلُ  
پس ازنان در بين بهنهای خشک است و اما و سرنای که تا جوی تیره خطی بودند قرار داشتند

فَيَا اِيْمَانِيَّةَ بِنْتِ اَبِي بَرْدٍ      مَا سِئْتُمْ فَاَصْنَعُوا اَوْ سِئْتُمْ قُولُوا  
ای بنی ایمه پس وای بر مادر زنتان! صیغه شما؟ هر چه چو سئید کنید یا هر چه چو سئید بگویند

الارض ارضهم والماء ما دهم      والحق حقمهم والرحم موصول  
زمین زمین ال محمد و آب آب ایشان و حق حق ایشان است و در نهان بر رحمت ایشان  
رحمت خداست

تبریز والحق الموصول  
بسطه تبریز شهر تا آخر و طایفه تبریز  
باید این ترتیب صورت گرفت

لَنْ تَلْبِغُوا اَمْدَانَهُمْ بِالغَوْمِ وَمَا      انْتُمْ وَقَصْرًا مَشِيدًا فَيُرِي نَبِيًّا  
هرگز نهایی که ایشان رسیده اند نرسید، شما کبی و قصر طنبی که قرآن در آن نازل شده است

وَالْقَوْمِ مِنْ طَهْرٍ وَاذا مَا عَزَمَ      ذَاكَ وَلَمْ تَدْنَهُمْ قَطُّ الْاَبَاطِيْلُ  
و اما آن قوم صمیم است که ذات ایشان مطهر و نفس ایشان پاک است و هرگز باطل ایشان نزدیک نشده است

بَدَّحَهُمْ قَوْلَ الْقُرْآنِ وَالصُّحُفِ      اَوْلَىٰ وَاَعْلَنَ قُوَّةَ وَانْجِيلِ

قرآن و کتبهای نخستین بتیشر ایشان نازل شده است و توره و انجیل شای ایشان را آشکار کردند

جَلَدُوا وَاَسَادُوا وَاَشَادُوا وَاَلْمَجْدُمُ      لَطَّالِبِي كُلِّ مَعْرُوفٍ مَغَائِلُ

بخش کردند و آتش زدند و بیان بزرگی را برافراشتند آنگاه ایشان را برای طربان بر شرف و حسن در جان بر شمع و بزرگ سایه در ری بودند.

مَعَارِفٌ فِي الْبُرَايَا عَادُونَ      هَادُونَ وَالْغَيْرُ جُهَالٌ مَجَاهِيلُ

درین مردم شمع شده و شناس و راهنمایان ایشانند و غیرین را دوزمان گنم میشنند

وَسَانَهُمْ نَسَكُ الْعَتِكِ فَعَلَمُ      وَذَاكَ لِيهِ تَعَزُّزٌ وَتَدْلِيلُ

کام آنها عبادت پروردگار و کردار ایشان حمد و ستایش است. آن بزرگداشت خدا و این خوار کردن دشمنان است

مُسَجَّبُ الْجَاهِاطِاطَاتِ مِنْ عَطَائِهِمْ      إِلَيْهِمْ مَدَّتِ الْأَيْدِي مِنَ الْخَاصِلِ

بر برای باران از عطای ایشان بزیان است و محمولات خود ایشان دستهای نیازمندان را بسوی آنها دراز کرده است

وَبَدَّحَهُمْ  
۱- (تفسیر)

فَرَاخَتَا الدَّهْرَ مِنْ فُضْفَاخِ جُودِهِمْ مَمْلُوتَانِ وَمَا لِلْفَيْضِ تَعْطِيلُ  
بنابرین دو کف دست رو نگار از عطای جود ایشان پرست و در فیض آنها بسته نیست

تَجَلَّوْا مَادِحُهُمْ إِنْ جَلَّ فَادِحُهُمْ فَهَمُّ عَلَى الضَّرِّ وَالسَّرِّ أَمْنَاهِيلُ  
اگر میبستند بزرگ است خوبیا و نشان آشکارست دد در هنگام تنی تنی و در این بیست و نه

إِنْ نِلْتُمْ مِنْهُمْ مَا لَا يَجِلُّ لَكُمْ فَذَا إِلَيْكُمْ يُحْكِمُ اللَّهُ مَعْدُولُكُمْ  
(ای بنی امیه) اگر از ایشان گرفتید آنچه را که برای شما حلال و روا نمی باشد (خلافت را) پس آنچه حکم خدا باشد بر سید در

(۱۱)  
اش بر بزرگ است سرور و ابروت : فَاخْتَلَفَتْ  
مهر بر سر ایشان و قطعاً دارا شدن کنیزان  
و ناکا کار او موفیقین

وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ أَسْطِطِ مُلْكِهِمْ وَقَطَعَ دَابِرَكُمْ مَا فِيهِ تَعْذِيلُكُمْ  
و این بازگشت خلاف شرط پادشاهی ایشان است و در بریدن ریشه شما و انقراض نشان بست  
آنها سرزنشی نیست

(۱۲)  
اش بر بزرگ است سرور و ابروت : فَاخْتَلَفَتْ  
مهر بر سر ایشان و قطعاً دارا شدن کنیزان  
و ناکا کار او موفیقین

هَذَا وَطَالِبُ أَوْتَادِ لَهُمْ وَزْدٌ مَوْمِلٌ وَهُوَ مُضْطَوٌّ وَمَوْكُولُكُمْ  
علاوه بر این خنجره نیز پیکانی است که آنطرف را در اینکشته داد مضطرب است که کار با او آلوده  
شده (مصعب از ابوعبیده السلام)

نَظَارِ يَا مَعْشَرَ الْفَجَارِ غَاشِيَةً يَقُومُ بِالْأَذْنِ حَيْثُ الْعَصَبُ مَسْئَلٌ

نظر باشید ای گروه بدکاران قیامت را که باذن خدا بر پا میشود آنوقت که شمیرش از نیام کشیده میشود

در ادویات صغری یعنی قیام قائم علیه اسلام است چنانکه در تفسیر برهان در معنی غاشیه حضرت امام صادق

علیه السلام بر روی سینه باین نَفْسًا هَرُّ الْقَائِمِ بِالسَّيْفِ (۱) مَسْمُومُونَ وَجَبْرِيْلُ وَكَرْبِيْلُ (۱)

فِي سَبْعِي خَلْفَهُ نَسْرٌ وَيَقْدَمُهُ بابر چهارمی که پشت سر آن لشکری چون کرکس و پیش پیش آن ملائکه مَسْمُومِينَ وَجَبْرِيْلُ وَكَرْبِيْلُ فرشتای که مامور هواک قرم لوط بودند قرار دادند

وَفِيهِ تَابُوتُ نَصْرٍ اللَّهُ يَحْمِلُهُ الْمُرْدُوْنَ الْغَرَانِقُ الْمُرْجِيلُ (۲)

و با او تابوت پروردی خداست که فرشتگان مُرْدُوْنَ ز مباروی بلذت است آزا میزند

عَلَيْهِ مِنْ مَدَحِ الْجَبَّارِ خَائِفَةً جَالٍ وَمُنْدِلِ الْأَطْرَافِ مَعْمُولٌ

بالای سر او از مدح خدای جبار خجسته است که در جوان است و آویخته دامن ساخته شده است

يُنذِقُكُمْ ضِعْفَ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ كُلِّ حَسَنًا وَيُزِيكُمُ الطَّيْرُ الْإِبَابِيلُ

انواع عذاب با حسب و نیز فرود من در زمین را بشما نشانی میدهد و چنانچه با با سنگرزه شما را نیزند

(۱) کبیریل غاشیه ن از بعضی تنوعها

بخش اول از من اللاله مسمومین  
استوار یاد تو کم من فورم هذا یدو کم دریم  
انرا و باین ۱۲۱ ابره ال غریک : بلان تصبروا  
مردمین  
در روزگار و در راه اقله : اذ تستعینون  
در یکم فاستسبحوا کم انما مهدک بالی من اللاله

فَتَمَّ اشْفَى جِوْمِي صَدَدًا وَمَوْعِدًا كَرِيمًا  
 صَبْحٌ قَرِيبٌ وَوَقْتُ فَيْرٍ مَبْتُولٍ  
 (شیخ روح نوما) پس آن وقت سزای سزایم را شفا بیدم دو عده گاه شام صبح نزدیک است و وقتی  
 که آمدنش قطعی و حتمی است ( اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَّذِي الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ اَفْرَا ۳۳ بره )

يَا اِلَٰهَ اَحْمَدَ لِيْ مِنْ اَجَلٍ زَيْنِكُمْ  
 قَلْبٌ خَفِوْقٌ وَدَمْعٌ مِنْهُ مَهْمُوْلٌ  
 ای آل همه نبی طریقت شما را قلبی مضروب و شکلی است که باره ای از آن رنجیده شده است

وَفِي الْحَاشَةِ حَوْرٌ لَا يَبْرُدُ مَا  
 فِيهَا الْفُرَاتُ وَالْاَجِيْمُونَ وَالنَّيْلُ  
 و در این نیربجان باغ مانده من حور است که فرات و جیحون و نیل آزار سرد و جنگ نمی کند

لَا اِنَّ بَدَنِي وَعَوْدِي مِنْكُمْ وَلَكُمْ  
 وَالْوَجْهَ فِي ذَاكَ مَقْبُوْلٌ وَمَقْبُوْلٌ  
 زیرا بد من عقل و فعل آغاز آفرینش من از شما و بازگشت منم بسوی شماست ( اشاره بر بیت  
 اَنْ شَعَبْنَا مَا كَسَفَاعِ لَيْسَ مِنَ الشَّمْرِ دَمِي اَنْ شَعَبْنَا خَلْقًا مِنْ فَاضِلِّ طَيْبِنَا وَعَجْبًا  
 بما و دلائنا ..... )

فَاَحْمَدُ نَجْلِ زَيْنِ الدِّينِ عَبْدُكُمْ  
 عَلِيَّ الْحَجَّةِ فَخَلُوْقٌ وَمَنْجُوْلٌ  
 پس احمد فرزند زین الدین بنده شما بروی شما آفریده و زراسیده شده است

كُونُوا لَنَا دَلِيلًا وَلِمَنْ نَهَى كَمَا سَخَّتْ  
 لَنَا عَلَيْكُمْ لُبَانَاتٌ وَتَعْوِيلٌ  
 اینجا که نیازمند به و یکبار کردن با بشما ثابت شده است شام پرسته دیگر ما و کنگ که مادر تری پریم  
 باشد.

عَلَيْكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَاصْبِرْ  
 مَا نَاطِقٌ فَاهٌ حَتَّى يَنْفَدَ الْقَيْلُ  
 درود خدا بر شما پرسته بار ما و امی که گویند ای سخن بگوید تا آنکه سخن تمام شود

وَعَمَلٌ مِنْهُ تَسْلِيمٌ وَتَزَكِيَةٌ  
 وَرَحْمَةٌ مِنْ رِضْوَانٍ وَتَفْضِيلٌ  
 و سلام و تزکیه و حجت و خشنودی و تفضیل خدا شما را و اگر

الْقَصِيدَةُ الرَّابِعَةُ الْقَافِيَةُ الْمَكْسُورَةُ ۹۷ بَيْت

أَتَوْهُ وَقَدْ تَرَوُ بَيَاضَ الْفَارِقِ      وَقَدَّمَ مَسْوَدَ الشَّبَابِ الْمَفَارِقِ  
 آیا تجرد می بای وصال آنکه سفیدی فرق سزارامی بینی و براستی سیاهشک سری جوانه زرد که در گذشت

أَجِدُكَ فِي اللَّهِ وَاللَّهِ مَنِ اخْتَفَى      وَدَاعِيَ الْقَنَائِدِ عَوَكَ فِي كَلِّ سَارِقِ  
 آیا در کار سهوده ای که در آن فرد فرود ای کوشش میکنی در صرته که خوانده برگ (فرشته) با بدای  
 ترا بخواند ( که عطف کنی در می تر بنم ) لِدَوَالِ الْكُرْبِ وَأَهْوَالِ الْخُرْبِ

تَعْنَاهُ كَلَّ الْأَيَّامُ فِي نَيْلِكَ الْمُنَى      كَفِعَلِ فَصُوحِ اللَّذَّاعَاتِ بِرِوَامِقِ  
 روزگار در اینیک با روز نایت رسیدی با تو بخندد مانند خنده ناصحی که دوت دارد ز نفسی کند و بپلاغ  
 بنویسند

وَمَا بَسَطَتْ أُمَّ الْهَالِكِ عَنِّي  
 وَلَا ضَحَكَتْ سِنًّا إِلَىٰ كُلِّ عَاشِقٍ  
 روزگار از روی رضایت خاطر سفره آمالش را برای تو نگسترده و بر روی هیچ عاشقی  
 دمان را بخنده باز نکرده است

وَلَكِنَّ لَكَ تَصْطَادَ مَنْ أَمَّ قَصْدًا  
 بِمَا نَصَبْتَهُ مِنْ شِرْكَ الْبَوَائِقِ  
 وای خنده پیش برای این است که بادام بلبلان که گسترده است کسی را که بوی او زده است  
 صید کند

وَهَرَّ اللَّيَالِي قَسْفَرٌ بِلُطْفِهَا  
 جَهْلًا بِمَا تَسْقِيهِ عِنْدَ الْمَضَائِقِ<sup>(۱)</sup>  
 و آن روزها شبها می هستند که نادان را نبوت بی دلان که در تنگیها باومی آتش بند  
 با ملائمت از یاد در می آورند

كُنُوسًا بِهَا شَرُّ الشَّرَابِ تَذِيقُهُ  
 وَأَنَّكَ مِنْ كَاسَاتِهَا شَرُّ ذَائِقِ  
 جامه های را که در آنها بدترین نوش به است باو میچشند و همانا تو بدترین کسی هستی که از آن  
 جامها میچشی

فَلَا تَتَّقِنِ مِنْ وَعْدِهَا أَنْ وَعَدَ  
 كَمَا قَدِ جَرَتْ عَادَاتُهَا غَيْرُ صَادِقِ  
 بنابراین البته بوعده روزگار اعتماد کن که همانا وعده او طبق عادت جاری او دروغ است

ان وادار فرعون کا منہ صاف کرنا

وَانْ هِيَ وَفَتْ وَعَدَلَتْ اَتَلَفَتْ  
 دگر روزگار بوعده ای که بتوروده وفا کند (ترا بار زور بخشد) ملاکت میکند و اگر وفا نکند بدل  
 کنی که بدو چشم دوخته است غصه ای اندازد

كَانَ النَّبَايَا مَلَكَهَا صَوْرُهَا  
 فَطَرَقُ مِنْ شَأْنِ بَشَرِ الطَّوَارِقِ  
 گویا هر گویا بلا از خود را بدست روزگار سپرده تا با بدترین بلاها بر که را بنخواهد بگوید

يَوْمَ عَظِيمٍ الشَّيْءِ عَظِيمٍ شَرِّهَا  
 وَذَلِكَ بِيْظَهْرِ الْقَوْلِ مَوْعِدِ التَّوَارِقِ  
 بزرگترین شر خود را بخش بزرگ اخفص سید و این کج را بقول سورت از ناس الحاریر روزگار است

لِذَلِكَ اَحَلَّتْ بِالْحَيَيْنِ مَسَانِبًا  
 بِهَا تَصْرُبُ الْاَشْأَلِ فِي كُلِّ خَافٍ  
 بدخیمت صیبهها بحین عید اسلام وارد آرد که در جزوق عادت بدان مثل میزنند  
 (بیزا عاده مکرر است کینرا انیمه مصاب نکت را تحمل کند)

عَدَاةً اَنَاخَتْ بِالطُّفْرِ مِرْكَابَهُ  
 بِكُلِّ فِتْيٍ لِلْحَتْفِ فِي اللّٰهِ تَأْتِي  
 صبح روزی که روزگار شتران او را با بونمردی که در راه خدا شرف مرگ بردند کن روزت خوابانید

يَوْمَ عَظِيمٍ الشَّيْءِ عَظِيمٍ شَرِّهَا  
 بزرگترین شر خود را بخش بزرگ اخفص سید و این کج را بقول سورت از ناس الحاریر روزگار است

لَيْسَتْهُمْ فِي وَصْلِهِمْ رَحْمَةُ أَحْمَدَ  
 فَمَا وَصَلُوا إِلَّا يَقْطَعُ الْعَلَاءِ  
 تا مرگ در پیوستن بر رحمت احمد صبی به عید که گوارا شدن باشد پس با نیت تمام نرسیدند و نیز پیوسته  
 مگر با بریدن علاقه با

فَمِنْ سَحَابِ الْجَدْبِ وَالْحَرْبِ هَطَلٌ  
 وَلَكِنَّهُمْ قَدِ ابْرَقُوا بِالْبَوَارِقِ  
 پس آنها ابراهیم بردند که در خشک (باران جوشان) در خشک (قطرات خونین) پیران برد  
 دل با برقصای تمشیر برق برزند

وَهُمْ فِي أَعْيَادِهِمْ أَسْوَدَ تَعَا نَقْوًا  
 هُمُ وَالْقَنَا وَالْبَيْضِ حَتَّى التَّغَا نِ  
 دستان درین دشمنان شیرانه بردند که با آنها دینزه با و تمشیر ایشان خانه که با بریم آورنده

يَبِيعُونَ فِي سَوْقِ النَّجَاحِ نَقْوًا  
 عَلَى اللَّهِ بِالرِّضْوَانِ بَيْعَتَ سَائِقِ شَيْخِ  
 در بازار دستکاری و کامیاب جانهای خرد را بطیب خاطر بخرد این نفوذ قند در عرض نیت بر معمله آنجا  
 که در عالم ذر کرده برزند

فَذَا دَجْسِينَ فَاشْتَرَى اللَّهُ مِدْمًا  
 لَيْسَتْ شَهِيدًا فِي الشَّرَاءِ وَسَائِقِ  
 تا فدای حسین باشند پس خدا از آنها خرید برای سبط پیغمبر که در این خرید خودش شاهد گذشته آنها  
 بسوی بهشت بود

إِذَا كَثُرَتْ عَنْ نَابِهَا أُمَّ صَلِيمٍ فَحُمِيٌّ وَطَحِيٌّ ذُو الْفَسْحِ شَرِّ صَوَاءٍ  
 وقتی که مرگ و زمان خود را نشان داد و صبحگاهان و جنگ بدترین حوادث را گسترده  
 رخت

تَوَاهُمُ يَثِيرُونَ السَّرَادِقَ فِي الْهَوَا سَحَابًا عَلَى بَيْتِ الْوَعَى كَالسَّرَادِقِ  
 می بینی ایشان را که غبار را در هوا بلند میکنند بشکل ابری که بر سر میدان جنگ مانند خیمه است

(۱)  
 وَأَمَّا الْفَهْرُ الصَّبْحُ عَنِ جَمْعِ عَثِيرٍ بِهِمْ ابْصَرَ اللَّاحِجِي بِصَنْعِ الْبَوَائِقِ  
 و چون صبح عاشورا از شب غبار تاریک شد پناهنده ایشان بکمک برق شمشیر آنرا  
 میدید

فَهْمُ كُلِّ غَطْرِيفٍ لَدَى الْحَرْبِ وَوَيْدٍ كَرِيمٍ بِيذْلِ النَّصْرِ فِي الْجُودِ بَاتِقِ  
 پس ایشان هنگام جنگ همه شریف و شجاع و جانپسند و در غنیمت جان شکننده سید (تن) بودند

فَكَمْ كَفَرُوا فِي كَافِرٍ سِتْحِ كَافِرٍ وَكَمْ مَرَقُوا فِي مَارِقٍ قَلْبِ مَارِقِ  
 چقدر کافران را در زمین کافری پنهان کردند و چقدر بسیار با تیر نمانده دل خارج از دینی را پاره کردند

(۱) بَوَائِقِ پ. ی

يَقُونَ بِنِ بِنْتِ الْمُصْطَفَى نَفْسَهُمْ حِذَا دَاعَلِيهِ مِنْ صُرُوفِ الْعَوَالِقِ  
 فرزند زهر مصطفی صاعده را با جانهاشان حفظ میکردند از ترس اینکه از حوادث روزگار آسیبی  
 باورند

وَهُمْ لَهْفٌ نَفْسِي نَاسِفَاتٍ كَبُودُهُمْ عَطَاشِي بِيَوْمِ بَالِغِ الْحَرِّ مَا حَقِي  
 دل آنکه دلم بسوزد جگر ایشان خشک و تشنه بود در روزی که گرمی نهایت رسیده و تشنه بود

وَلَكِنَّهُمْ يَسْتَحْذِرُونَ لِحَبِيهِ ظَاهِمٌ وَيَسْتَمْلُونَ ضَرْبَ الْعَقَابِ  
 و لایان نگاه محبت آن بزرگوار تشنگی خور را در او ضربت تیر نار را بشیرین تلقی میکردند

إِلَى أَنْ دَعَاهُمْ لِلرَّحِيلِ أَمَانٌ وَصَلَحَ بِهِمْ فَوَ الْفَنَّا كُلُّ نَاعِي  
 تا اینکه میخواستند آنرا کوچ کردن (سفر آخرت) خواند و از هر طرف غراب آئین آمان  
 صیحه درگ میزد

قَضَوْا بِالظُّمَاءِ حَوْلَ الْغُرَابِ فَلَيْتَنِي قَضَيْتُ بِهِمْ نَجْمِي عَلَى حَكْمِ لَاقِي  
 آنها بابت تشنه کن در ذات جان دادند ای کاش منم بفرود آمدن منم تشنه ای در میان ایشان  
 تشنه جان داده بودم

سیرالاکبرین شریف در بیان  
که از طریقه بی دروغی است

كَانَ يَهْمُ لِلْأَجْرَانِ عَصَادَةً      قَضَىٰ بِأَجْسَامِ كَيْلِ الشَّقَاتِ  
گوئی عصاده گل از خون بر آن برینا مالیده شده بود که مانند گل شقایق میرخشید

سَلَامِي عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ وَدِمَائِهِمْ      تَضَوُّعٌ بِطَيْبِ فَيْثِي الْأَرْضِ غَائِقِ  
سلام من بر جسدی ایشان در حال که خونهای آنها بودی خوش پراکنده ای در خاک که بلا بلند  
بیکته

خَلِيلِي زُرْتُمْ وَأَنْتُمْ لِقَبُورِهِمْ      تَجِدُ قُبُورَهَا كَالْمَسْكِ مِنْ غَيْرِ قَادِقِ  
ای دوست من زیارت کن آنها را و قبرهای ایشان را بگوین تا بسایه که خاک آن قبرها بدون هیچ  
فرقه مانند مسک است

هَيْئًا لَهُمْ فَازُوا وَفَازَ مَجْهَمُ      لِنَصْرِهِمُ الْفَرَجَ الْقَيْلِ الْمُنَاقِقِ  
گوارا بادش که رسگار شدند و دوشان رسگار شده زیرا فرزند شهید پیغمبر را که بخون گوارا  
گشته یاری کردند

فَصَارَ حَسِينٌ وَوَاحِدُ النَّاسِ وَوَاحِدًا      مِنَ الْعَتَبِ سَدَّتْ عَنْهُ سَبِيلُ الْمُنَاقِقِ  
پس حسین که بگناه خلق بود یکس تنه مانده از یاران خود در راههای بیرون شدن بر او بسته شده بود

دِمَائِهِمْ پ - ن

يُنَادِي الْعِدَّةَ هَلَّا مُعِينٌ يُعِينُنَا وَيُنَجِّي ذَوِي الْقُرْبَىٰ أَمَامِنَ مَوَائِدِ  
 بعد از بلند شدن از ایوان آبیاری کنده ای نسبت که ماریاری کند و آید دستار بر ای نسبت  
 که از نزد یگان پیغمبر بشیند نهید

فَمَا جَرُّنَا يَا قَوْمَ هَلْ كُنْتَ تَادِكًا لِفِرْعَوْنَ وَهَلْ خَالَفْتَ بَعْضَ الطَّائِفِ  
 ای گروه بس گن و ما صیبت ؟ آیا من واجب را ترک کرده یا سستی را مخالفت کرده ام

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَوَدَّعُ جَدِّنَا لَدَيْكُمْ وَأَعْطَيْتُمْ عَظِيمَ الْمَوَائِدِ  
 آیا ندانستید که ما امانتهای جهان نزد شما هستیم و شما هم پیمانهای بزرگ بستید (در باره حفظ امانتها)

وَلَا تَنْقُضُوا عَهْدَ النَّبِيِّ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ فِي يَوْمِ كَشْفِ الْحَقَائِقِ  
 عهد پیغمبر را نشکنید که همانا آنرا در روز وقیبت که حقایق آشکار شود برابر شماست

وَلَمْ يَأْتِ فِيهِمْ مَنْ يَبْعِي مَا يَقُولُ وَتَشَقَّقَ مِنْهُمْ كُلُّ نَفْلٍ وَفَاسِقٍ  
 و در میان آنها کسی نبود که بگفته آنحضرت گوش دهد و هر چه از او گفته شود بپذیرد  
 در جواب آنرا در گمته  
 (۱) اعطيتكم يا جاشيبي

فَسَدَّ عَلَيْهِمْ وَهُوَ نَجْلُ الْأَسَدِ يَا لَهَا مِسْدَةٌ حَاقَتْ بِكُلِّ مُنَاقِقٍ  
 پس برایشان حمله کرد درحالی که او فرزند حمله کننده تر (حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) بود چه حمله  
 شدیدی که بر دشمنان را فرا گرفته بود

فَبَعْضٌ مَجْبِيهِ يُشَبِّهُ حَالَهُ بِوَصْفِ وَغَيْدِ الْوَصْفِ غَيْرِ مَطْلُوعٍ  
 بعضی از دوستان آن بزرگوار را شجاعت او را بر وصفی تشبیه کرده است که نزد من با واقع و صحت مطابقت  
 نیت

يَقُولُ كَانَ السَّبْطُ فِي حَوْمَةِ الْوَعْيِ عَفْرَةٌ عَثَى فِي سَرْبٍ وَحَشٍ زَهَاءٍ لَقِي  
 میگوید گویا فرزند پسر در وسط بریان جنگ شیری بود که نزدیکش گشت مردی فراری را که مانند  
 گرده وحش بود

نَعْمَ غَيْرَ أَنَّ الْحَقَّ فِي وَصْفِ سَيْدِي لَدَى الْعَرَبِ مَا يَبْدُو لِسُنِّ رَجْحًا  
 آری چنین است که اول گفته بود آنکه حق سخن در وصف تقی من هنگام جنگ آنست که زبان  
 صفت گوی من آشکارا میکند :

إِذَا الْأَسَدُ يَمْتَدُّ مِنْ فَضْلِ بَطْشِهِ وَوَحْشُ الْفَلَاحِ مِثَالُ أَهْلِ الْبَهَائِ لَقِي  
 زیرا ایشان از اثر حمله او حمله میکنند و وحش همان است که مثل برای صحرا نشینان بهوازند در فرار خود  
 از آن بزرگوار مدد میگیرند (چندند و جو سینه در در شجاع آفتاب تسبیح دارد - بهم حکایت کرده است)  
 (زیارت جواریه)

إِذَا شَاءَ يُفْنِي كَانِ غَيْرِ بِلِ خَالِدًا لَهُ صَادِرًا عَنِ أَمْرِ بِالْمَخَافَةِ  
 وقتی سوزت دشمن را نابود کند عزرائیل خادم آنحضرت بود که مامور برای آنگزگرا دشمنی را میکشید

وَأَمَّا دَعَا الْأَدْوَاهِ لَبَّتْ مُطِيقَةً وَعَمْرِيكُمْ عَنْهُ بِحُكْمِ الْوَثَائِقِ  
 و اگر جانا را صدایزد همه اطاعت کن بلی بگیرند و از نه نه بایرون برقتند و جنبش آنها از جبهه  
 امام است برین اسناد حکمی که در دست است (بهمه تحرکات المتحکات و سکت السواکن نیز جاریست)

فَعَمَّ وَإِمَامِي الْحَقُّ يُقْذِفُ بِالْقَنَا عَلَيْهِمْ فَكَمْ مِنْ بَاطِلٍ مِنْهُ ذَائِقِ  
 آری و امام حق من تیر فزارا بر آنها می انداخت و چه بسیار باطلی که بان حق بر طرف شده است

(۱)

تَمَالِ الْأَعَادِي عَضْبُهُ فِي جَلَادِهِ مَخَافَتِي تَبْدُو مِنْ عِلَاشِي تِي شَاهِقِ  
 دشمنان خیال بیکردند که شمشیر او در تنی چون تازیانه های آتش است که از نار ای فدا کرده بلندی  
 آشکار میزند

فَكَمْ فَلَقَتْ ضَرْبَاتُهُ مِنْ جَبَاهِمِ وَ كَمْ فَرَّقَتْ صَوْلَاتُهُ مِنْ فَيَالِقِ  
 چه بسیار سرباز را که ضربه های شمشیر او شکافتند و چه بسیار جمله های او سپه های بزرگ را پراکنده  
 کردند

(۱) جلاوه . سر . عایشی

إِلَىٰ أَنْ رَأَىٰ اسْلَافَ فِي سَبِيلِهِ      إِنِنَّا إِلَيْنَا الْآنَ يَا خَيْرَ لَاحِقٍ  
 تا اینکه که لشکران خود را در پیش دید که می گفتم هم اکنون بایستی بیا بوی ای بهترین  
 ملحق شونده

فَلَبَّاهُمْ وَالْقَوْمُ مَابَيْنَ ضَارِبٍ      لَهُ طَاعِينَ لَهْفَىٰ وَدَامَ وَرَاشِقٍ  
 پس اجابت فرمود ایشان در همان گریه و در با شمشیر و گریه و دم ببرد باینزه و دستهای با بگد  
 و جسم باینرا در اینترند

فَخَرَّصَرِيًّا فِي التُّرَابِ لَوْجِبِهِ      بِسْتِهِمْ لَعِينٍ فِي الْحَاشِيَةِ خَارِقٍ  
 پس باینرملعون که دل او را پاره کرد بر روی آن افتاد

يَغْفِرُ خَلْبِي رَحْمَةً لَوْ تَبَرَّ      وَشَكَرًا وَصَبْرًا فِي عَنِينِ الصَّوَابِ  
 بخاطر فرستی در پیشگاه پروردگایم و شکر گردانی و بردباری در بیان آن بزرگیهای سخت  
 روی حوز را بنما که بسالید

فَوَيْلٌ لِّمَنْ مَرَّاهُ عَنِ خَيْرِ مَصْرِعٍ      لِمَثْوًى عَلَىٰ كُلِّ الْمَرَاتِبِ فَاقِقٍ  
 پس ویران شدن او را از بهترین فردگاه (محلگاه) بوی جایگاسی (عوش) که بلندترین  
 مرتب است بالا بزد

فَأَقْرَبُ مَا قَدَّكَ اللَّهُ إِذْ هُوَ صَارَ يَأْتِي بِالْأَجْرِمِ وَعَطَّشَانِ مَا شَقِي  
 پس نزدیکترین حالت او بخدا وقتی بود که بگناه با بشتند روی زمین افتاد

إِذَا مَا أَدَّتْ قِي السَّبَابُ أَعْلَىٰ مَرَامِهِمْ فَصَرَ عَهُ عَالِي الْمَعَارِجِ مَا رُمِي  
 زمانه که پیشی گزندگان بالا رفتن بلندترین هدف خود میسرند آنحضرت بعزود آمدن بالا رفتن  
 معراج در درجه است خرد که بچکس پیغمبره بود رسید

فَخَرَّ قَوْمٌ الدِّينِ عِنْدَ هَوِيٍّ مِنْ بَرِّ أَعْمَدَاتِ أَدْكَانُهُ فِي الرِّقَابِ  
 پس سترن دین افتاد با افتادن کسی که پایه های دین در درجه است قرب خدا بود برپاشده بود

(۱)  
 فَأَقْبَلَ اسْتَقَى الْخَلْقِ ثُمَّ أَكْبَهُ وَمَيَّزَ مِنَ الرَّاسِ يَا سَوْءَ مَا شَقِي  
 پس شقی ترین خلق پیش آمده او را برود در آنحضرت در سرش را جدا کرد . چه بد بخت آدمی بود !!

وَدَكَبَهُ فَوْقَ الْوَشِيحِ فَكَبَّرَتْ جُمُوعُهُمْ مِنْ كُلِّ نَعْلٍ وَدَاحِي  
 و آن سر را بالای نیزه زد و گردنهای دشمن که از سر او جدا کرد و احضار فراموش شده بود صدرا بشکسته بلند کردند

(۱) مَا شَقِيَّ پ جداکننده

فَضَبَّتْ لَهُ الْأَمْلَاقُ وَالْجَنَّةُ  
وَصَبَّتْ دَمًا تَبْكِيهِ سَبْعَ الطَّرَافِقِ  
بس زنگان در بیان <sup>تنگ</sup> برای <sup>امداد</sup> مگر به بند کردند و سفت آهن بر او خون گریستند

(۱)

وَأَطْمَتِ الْأَفَاقُ وَأَسْوَدَتِ  
وَأَدَّتْ أَغَاصِيرُ الرِّيحِ الزَّهَابِ  
د دور و نزدیک بزه و نازند و باد های سخت و زدن گرفت

وَسَابَتْ لَهُ حَوْتَ الرِّيحِ خَيْفَةً  
كَذَا الْأَرْضُ وَالْأَجْنَادُ كَتَّ بَعْضًا  
و ماهی دریا با بخاطر او از ترس با بیزار گشت و نیز زمین و کوهها برسط زلزله خراب شدند  
(صاف یعنی حرکت همزه در اینجا براد زلزله است)

و مادت الارض و مادت الارض

و الماد الارض و الماد الارض

وَمَادَاتٌ وَقَامَتْ لِلزَّلَازِلِ رَجْفَةً  
وَقَدْحَاقٌ فِي الْأَفَاقِ وَقَعَ الصَّوْاعِقُ  
زمین تکان خورد (باد بود کوهها) و برسط زلزله با لرزه ای پاشید و بر قهای آسمان افق را زنگ گرفت

لِذَا الشَّمْسُ صَفَرًا عِنْدَ وَقْتِ غُرُوبِهَا  
وَتَبَدُّوْهُ حُمْرًا عِنْدَ الْمَشَارِقِ  
از آنوقت زرافت هنگام غروب زرد و هنگام طلوع برای آنوقت سرخ رنگ است

(۱) در اینجا دنیا با این ضبط شده و روی ناعده دنی جمع دنیا نزلت آتی یعنی با ای نزدیکتر است  
و قدینون دنیا دنی در جمع مانند کبوی که جمع آن کبوت است (مقتدر لاری)

وَمَا لَوْ عَلَى النَّسْوَانِ بِالسَّبِي عَنُوهُ  
فَكَمْ سَلَبُوا مِنْ أَدْرَعٍ وَبِخَانِقٍ  
دوشمنان روزبان آوردند تا بزور ایرشان کنند و چه پربنها و چه درها و نقابها که رودند

وَكَمْ خَرَمُوا مِنْ أُذُنِ حُرٍّ وَبِخَانِقٍ  
وَكَمْ لَطَمُوا مِنْ خَدِّ عَيْنَاءٍ وَغَاثِقٍ  
و چه بسا گوش زن سیه چینی را زنده دریدند که آشکار شد و چه بسا سینه سیلی بصورت کنز  
خوش چشم زدند

وَإِنْ فَعَوْهَا السُّوطَ تَرَفَّعَ عَمَّا  
عَلَى الرَّأْسِ عَنْ أَسْيَاطِهِمْ وَهَوَّ لَا يَتَّقِي  
و اگر تازانه بر سرشان بکوبیدند دست خود را بر سر تازانه مشت میگرداند و آن دست  
جلوگیر نیکو دهنده میخورد

وَطِفْلٍ رَضِيَعٍ بِالسَّهَامِ فِطَامُهُ  
وَذَبْحِ غُلَامٍ بِالْحَمَامِ مُرَاهِقُهُ  
و ب طفل شیرخواری که با تیر از شیر گرفته شده و ب چون نوزدی را که با شمشیر سر بریدند

وَقَادُوا عَلِيًّا نَسِبَهُ الْعَبْدُ سَبًّا  
بِعَلِّ يَدٍ فِي حَقِّهِ غَيْرَ لَائِقٍ  
و علی بن احمد بن عبدسهم را که در اسیری بندگان شبیه رد با غل کردن دست کشیدند که در باره  
اوستاد او را بنورد

فَسَبُّوا عَلَى الْأَبْيَاتِ نَادًا وَجَمَلًا  
السَّبَابَا عَلَى الْأَجْمَالِ مِنْ غَيْرِ دَفْقٍ

آنگاه نوحه را آواز زده اسیران را بدون مدارا بر شتران سوار کردند

وَمِنْ نَدْبِهِمْ قَدْ قَطَعَتْ كَيْدًا وَاحِدًا  
وَكُلُّ مَيْسَادٍ لِفِطْرِ الْأَفَائِقِ

و برستی از گریه و زاری آنها هجر احمد صمدی به عید دله پاره پاره شده و هر یک از کثرت بیست  
سخت آنحضرت را صدا میزد :

تَبَصَّرَ رَسُولُ اللَّهِ سِدَّةَ حَالِنَا  
دَمِنَ اللَّبِّ الْغُرِّ الْكِرَامِ مَخَافِقِ

ای فرستاده خدا بنحی حال ما بنگر که پاره ای از خندان تریف بخشوست در تنگ دنیا

كِعَابٌ وَأَطْفَالٌ صِغَارٌ وَنِسْوَةٌ  
مَطَائِلُ تُسَبِّي فِي شَبَابِ عِرَاقِ

کیزان و کورگان کوچک و زنان بچه دردی که با جوانان زیبا اسیر شده اند

وَتَهْدِي عَلَى الْأَقْبَابِ وَالنَّوْحُ نَادًا  
وَضَرْبُ الْعِدَمِ بِالسَّوْطِ فَوْقَ الْعَوَائِقِ

و بفرین تهنه بر شتران برده میشوند در هاتره زار و در شتاب ایشان زاری و تازیانه زدن و شتاب  
بر شانه های آنها میباشد

مَجْمَلًا - پ (۱)  
نَدْبُهُمْ - پ (۲) حشیدن از نفسی نوحه

باز خود چشم زدن خلاصتین از زبان بر هم تهنه برایش  
آنگاه در صورتی که شتران را در پیشگاه برده و شتاب (اصطلاح)

اِذَا مَضَىٰ خُزْبُ السِّيَاحِ بَرَانِيهَا      وَلَمْ يَكُ ذَاتَ تَقَىٰ بِالْمَرَافِقِ  
 رگاہ ضرب تازیانہ ، سرانہ را بردمی آورد و سپری ندارند آنرجمای خوزرا سپریکنند

(۱۱)      وَلَيْسَ بِنَا مَنْ دَأَسَهَا مُتَحَمَّرًا  
 (ای بقدر گزار ، درین ماکسی نیت که سرش پوشیده باشد و خرب بود بگرکنند از مانده های عزت چیزی برتن مانده است

فَهَذِهِ تَنَادَىٰ رَبِّ عَجَلٍ مَّاتَنَا      وَهَذَا يُنَادِي الْعُوثَ مِنَ عَظَمِ  
 بس این زن ندا میکند پروردگارش روزی که ما را برین و این مرد از زبرگ مصیبتی که دیده است

(۱۲)      وَاللَّيْلِ وَالْأَنْصَارِ فِي التُّرْبِ خَلْفُوا  
 (ای بقدر گزار ، ولم بسوزد که خاندان خود یاران ایشان برهنه و عریان بر روی خاک در بیابانهای دور و دراز بجای مانده اند

وَفِيهِمْ حُسَيْنٌ بِالتُّرَابِ مَكْفَرًا      بِثُوبٍ عُيَادٍ مِنْ دَمِ الْغُرِّ لَارِقِ  
 در بین آنها حسین علیه السلام روی خاک اندوده در خاک که بجای غباری که از خون گلگون چسبیده پوشیده شده است

(۱۳)      لَهَا شَيْئٌ بِمَنْزِلَةِ  
 بیابانهاش ، اما عوق - مس - ن - با عناق با قبا - فتح عمیق صحرا

يُدْقُ قَرَاهُ مَعَ جَنَاحِنِ صَدْرِهِ عِدَاهُ نَجَبُ الشَّامِ مِنَ الْخِافِقِ  
دشمنان او با پیمال کردن اسب برکش تندرو پشت دستخوانهای سینه او را می کوبند

ثَلَاثًا مَا ذُوَادَهُمْ غَيْرُ انْسِيٍّ وَوَحْشِ الْفَلَاحِ مِنْ تَوْلَبِ عَسَا  
رشته زرد روی زمین افاده و زیارت کنندگان آنها جز کرکسها و وحش صحرا از قبل  
کره الاغ و شیران و گرگان بزنند

إِلَىٰ أَنْ أَتَىٰ أَهْلَ الْقُرَىٰ يَدْفِنُونَهُمْ وَقَدْ دُمِلُوا بِالْدَمِّ كُلِّ قِيَالِقٍ  
تا آنکه مادیه نشین (بنی اسد) آمدند دفن کنند در حالتی که همه آن مردان بزرگ  
آغشته خون بودند

فَإِنْ مَجْمُونًا يَبْكُونَ دُرُسْنَا (۱) وَيُحْرُونَ مِنْ مَاءِ الْعِيُونِ كَوَادِقِ  
پس در میان ما گوی هستند که برصیت ما گریه کنند و مانند باران اشک در گازا جاری سازند

وَقُلْ لِكَيْسِرِ الْقَلْبِ يَنْشِي مَا تَمَّا عَلَيْنَا وَيُجْرِي مِنْ شَوْنِ الْحَمَامِ (۲)  
و بشارت بگو برای ما مجلس سوگداری بپا کند در حالتی که از چشمهای چشم اشک جاری میکند

يَبْكُونَ - سی - و میگویند سوگداری زیرا در اینگونه کاعده باید خون منضی سفید

و داد صلیب و عهد مجری...  
هر چه باشد در میان ما گریه کنند  
و در میان ما گوی هستند که برصیت ما گریه کنند

فَيَا سَادَتِي أَنَا نَقِيمُ لِعِزَّتِكُمْ إِلَى الْحَشْرِ فِي حُزْنٍ لَكُمْ مُنَاسِقٍ  
 (شیخ میزبان) بس ای آن من با آن روز قیامت برای اندوه شما مهربان تر گوید برای ما یکس با آنروز  
 منتظر که برای شما داریم

فَهَذِهِ نَسَانَا وَالرِّجَالُ تَجْمَعُونَ لِمَا تَمَّكُمْ يَبْكُونَ فِي كُلِّ غَاسِقٍ  
 اینک زنان و مردان ما برای مهربان تر گوید در آن روز اندوه بر شما بر شب گریه میکنند

وَمُنْشِدُنَا يَبْكُكُمْ مُتَفَجِّعًا لَهُ كَبِدٌ حَرَّتْ عَلَى نَطْقِ صَاقٍ  
 و در آن روز ما از روی درد بر شما گریه میکنند با گلوی سوخته با صدای بلند

سَلَامِي عَلَيْكُمْ مَا أَحْرَمْنَاكُمْ وَأَحْرَقْنَا عِنْدَ الْحَبِّ الْمَوَاقِي  
 درود ما بر شما باد چه بر ما نیست شما داغ و زرد دوست موافق بر زبان است

فَيَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ أَجْرِي لِحَبِّكُمْ لَوْزِنْتُمْ لِلْيَدِّ مَعَ الْمُدَافِقِ  
 ای بهترین خلق خدا دوست شما اینک بر وزن را برای حبیب شما هر کرده است

و شُرِبَ زَلَالُ الْمَاءِ مِنْ اجْلِ <sup>رُخْطَبِكُمْ</sup> كَأَجْرِ الْجَارِحِ لِلتَّبَارِجِ رَانِقِ  
 وقتی من آب گوارا را بنوشتم بخاطر صیبت خدا آن آب چون آب تیره و شور که است که در شکرند  
 از زور نا صبر خورده شود

و زَادِي لَكُمْ مَرْءٌ وَعَيْشِي مُنْقَصٌ بِدَهْرِ لِمَا قَدْ نَابَكُمْ مَتَضَائِقِ  
 و قدر من بخاطر شما در زنده تلخ و زندگی من بابت سبب میسببها که زمانه و تنگ شما  
 دارد آورده است

و حَالِي لَكُمْ كَدٌّ وَبَالٌ مُشْتَتٍ وَقَلْبِي إِذَا حَلَّ الْمُحْرَمَ خَافِقِ  
 و بخاطر ما کسالت و خاطر پریشان و دل مصروف که هنگام فرارسیدن محرم بارش دارم  
 (۱)

و حال من در این وقت  
 و حال من در این وقت  
 و قلبی از احل الحرام  
 میترسد

لَأَنِّي بَكُمْ مَا أَنْ تَوَجَّهَ بِنَظْرِي يَوْمِي خَلَدِي مَا قَدْ أَصَبْتُمْ وَدَائِقِي  
 زیرا تا دیده من توجه شما مشردل من و ذائقه من صیبت شما را حس میکند  
 (۱)

فَهَا كُمْ ثَنَاءٌ فِيهِ ذِكْرٌ بِلَانِكُمْ بِنَظْمِ لِسْمَعِ الْعَاقِلِي الْقَوْلِ دَائِقِ  
 پس ای آقایان من بگردید مدحی ای را که در آن ذکر صیبت شماست با نظری که در گوش سخن  
 شنجان خوشتر آید است

(۱) آن زنده است بر از های زمانه  
 هَلَّا حَشِيَّةٌ نَهْلُ الشُّعْرِ (والمعجزة)

فَاَحْمَدُ يَرْجُو يَوْمَكُمْ وَلِقَائِكُمْ لَكُمْ سُنُقٌ رَاجِعٌ بَعْدَ الدَّقَائِقِ  
 پس احمد بادقیقه شمار را بر سر لبه و در برز شما و دیدار شما برده و بسیار مشتاق و آرزو مند شماست

وَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ الَّذِينَ بَلَّغْتُمْ وَأَمْرِي وَالْحُبِّ الْمُلَاصِقِ  
 و دستگیر زین الدین پریم که بر شما میگرفت و مادرم در دوستی که دست برانتم زده و خود را بمن  
 چسبانده است باشید

وَصَلَّى عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ مَا بَلَّغْتُمْ حُبِّ حَزِينٍ بِالْعُيُونِ النَّوَاقِ  
 و مادوستی غمگین با دیده گان اشک بر شما میگردد از شما برش در دو نبوسند

وَمَا دَاوَدَ كَفَّتْ فِيكُمْ عَوَارِضُ أَوْعَا دُعَاةَ لَكُمْ فِيكُمْ شَدِيدُ الْعَلَا  
 و مادامی که ابر ما بر شما می بارند در صیبتان یا خوانندگان شما در هیچ وقتان با دستگیری  
 مردم را بخوانند

### القَصِيدَةُ الْخَامِسَةُ الْبَائِيَةُ السَّاكِنَةُ ۲۶ بیت

بين اللومى لى فالذنايب <sup>درد</sup> دمع لوجيد الفذ نائيب <sup>درد</sup>  
 هنگامی که دلدادگان بسایه مجرب سرزمین لوی و ذنایب گریه میکنند منم گریه میکنم و اشک  
 من جانشین اشک آنهاست و طای برای سوز دل مجرب بگانه روزگار ( امام حسین علیه السلام )

وحنى براسى المنخى <sup>درد</sup> وحنى الحصى فى القلب لاهب <sup>درد</sup>  
 در سرزمین منحنی توچه مرا بجزد جیب کرد و آتش سرزمین حمر در دل من شعله ور شد  
 و شغری خود استقاره کرده در شاد خود  
 بگردنم قیامت شمع ز لایم در قصبه

و على الغضا أصلى الحشا <sup>درد</sup> و طوى طوى قلبى نجائب <sup>درد</sup>  
 در بر سرزمین غضا ( ساکن آن ) درون خود را کباب میکنم و در آن سرزمین طوی و نجائب  
 و قلب مضارب و حرون سرزمین شوق دل مرا بچیند ( در دست گرفته )  
 و اماکن شوق که است

و دقت دم الرقمتين <sup>درد</sup> بجانى قلبى المجائب <sup>درد</sup>  
 دو نام سرزمین رقتین را بدو طرف دل فراق کشیده ام و خشم ( بیکه آنجا را شوق نام )

وَاللَّبُّ فَوْشٌ سَوِّقَتَيْنِ لِمَنْ مَشَى مِنَ الْطَالِبِ  
 و پرده دلم را فرش دو سوئیقه کردم تا خاندان طالب بر آن راه روند

وَلِقَاطِنِي جَزَعٌ جَزَعَتْهُ وَاللَّجَوَاءُ جَوَائِي لَا مَرَبَ  
 و برای ساکنان جَزَع جَزَع کردم و سوزدن من بردن مرزین جواد چبیده و شوق

يَا سَاكِنِي كُتْبَانَ فَأَلْقَبِ الَّذِي أَهْوَى فَضَائِبَ  
 ای ساکنان سرزمین کُتبان و قبی که دوست دارم و ای ساکنان مرزین فضايب

يَا جَيْرَةَ ذَهَبَتْ عَلَيَّ جَيْرُونَ لِي وَالْكَلُّ ذَاهِبٌ  
 ای هم یگان که جیرون مرا فراموش کردید و همه رفیقید

دَمَعِي عَلَيْكُمْ صَيْبٌ لِفِرَاقِكُمْ وَهَوَائِي دَاصِبٌ  
 اشک من در فراق شما بر شما چون باران است و عشق من ثابت و دائمی است



حَيْثُ اسْتَحْفُوا لِلنَّوَى

اَوْطَانَهُمْ حَوَا الْعَجَائِبِ

وقتی که آنان بخاطر فراق (میران رفته) نزدیکی خود را از آنجا کردند شتران خویش را حرکت در آوردند

ساروا بها و بقیتے

عافی رسوم الصّدِّ راسِبِ

شتران را بردند و من در خوابه های کنه کوهی که برایش بکینه ماندم (شعر نابها و سنها حوز را قبل ازت بدت غیبی دروهای اما این عظیم بود) مانند کوهی که برایش بکینه می بیند

بِی اُرْبَةٍ مِثی اُمِرَتِ

حَلُّهَا فِيهِ الْمَأْرِبِ

گرهی بدست خودم بکارم حوزده است که آرزوی من باز شدن آنست

و سَبِيلُ ذِكْرِي خَالِيَاتِ

أَنْتِي فِي الصَّبْحِ سَائِرِ

و عدت اینکه من در خوابه های کنه کوهی که برایش بکینه ماندم (اینکه عظیم بود) را در روزی زیارت کنم و ازین حال پریش فراق بیرون آیم . و تفسیر و الصبح اذا انقضى حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید مراد از صبح او صبح عظیم است (بجای شیهه رجه برود)

انَّ الْاِحْبَابَ يَقْطُونِي

فَانْتَبَهْتُ بَعْرَمِ جَائِذِ

همان عزیزان من را بیدار کردند و بیداری من باراده و جذب جانوب غیبی بود . (یعنی آنکه عظیم بود) چه بخت (عظیم کشید بکجه قدم بکشه آن بایکوی سرقدم بکشه آن قله نیم که خودم غایبم باشد دریا بجزر و مدم بکشه

در آن وقت که شتران را بردند و بقیتے عافی رسوم الصّدِّ راسِبِ بی اُرْبَةٍ مِثی اُمِرَتِ حَلُّهَا فِيهِ الْمَأْرِبِ و سَبِيلُ ذِكْرِي خَالِيَاتِ أَنْتِي فِي الصَّبْحِ سَائِرِ انَّ الْاِحْبَابَ يَقْطُونِي فَانْتَبَهْتُ بَعْرَمِ جَائِذِ

فَرَايَتْ أَوْ طَارِي بَاطُو      اِمْرِي وَ اَحْوَالِي قَوْلِبِ  
 پس دیدم آرزوهای من قلب اطوار و احوال من هستند ( زیرا احوال و صحبت  
 آنان که مقصود من بود رسیدم )

أَوْ مَا تَرَى تَبْجَاذُ بُو      فِي نَحْوِهِمْ مِنْ كُلِّ جَانِبِ  
 آیا نمی بینی که مجربها ( ائمه عظیم السلام ) مرا از هر طرف لبروی خورشید میکشند

أَوْ مَا تَرَانِي كُلَّ حَالًا      فِي مَعَ الرَّاحَاتِ دَائِبِ  
 آیا مرا نمی بینی که در همه حالاتم بایشان خورگرفته ام و اطمینان و آسایش پیدا کرده ام

لِلدَّهْرِ أَوْ مَرِي بِالْجَوِي نَا      سَرَّ الْجَوَانِحِ بِالْجَوَانِبِ  
 روزگار در مقابل آتش عظیم آتش کینه های مردم را در اطراف من افروخت

وَعِدَادُ انْحَاثِي بِهِ يَا      أُمْرِدِفَتْ عِنْدَ النَّوَابِئِ  
 آن در آن روزگار در راههای من که با نسیختنار یعنی همراه شده است صاحب دهنهای من  
 ( چنانچه در پیش پادشاه است الخ به بیت بعد مازاد )

وَجْهٌ مُنِيرٌ زَاهِرٌ وَ دَائِمَةٌ لَيْلٌ غِيَابٌ

رخساره روشن تابان است که پشت سرش شب تاریک است ( اشاره است بایه والفجر  
و لیل عشره . رخساره روشن حسین علیه السلام است و شب تاریک آنرا علیه السلام که مقهور خفا

جرور در تاریکی نقیه برونند ) (۱)

سَادُوا بِلَيْلٍ وَ الْبَلَاءِ فِي السَّجْرِ مِنْ أَحَدِ مَيِّ النَّوَابِ

مخربها ( آنکه ) شبانه زلفتنه ( مجمل القدر برونند ) و بلای ایشان نسبت بفقیر ( حسین علیه السلام )  
یکی از نوایب و مصیبتها بوده است ( مصیبت سید الشهدا علیه السلام همه نوایب بوده است )

والبلاء : بلا و هم

يَا دَهْرُ إِمَّا تَوْمِنِي بِالسَّبِينِ مِنْ مَاضٍ وَ غَابِ

ای روزگار اگر مرا بتیر ذوق امان گذشته و امام غائب علیه السلام نیزند

إمّا : ان ما بوده است  
ما زانکه در پیشند

فَلَقَدْ دَمَيْتَ السَّبْطَ عَنْ أُمِّ الْبَلَايَا وَ الْمَصَائِبِ

پرانیه فرزند زخم سبزه ( حسین علیه السلام ) را از کلان بلاها و مصائب ( شدت ) تیر زدی

إِذْ بِالطُّفُوفِ مُنَاخِرٌ وَ عَلَيْهِ طَائِفَةُ الْكُتَّابِ

ننگامی که ببار اندازد ذوق نگاه او در کناره های فزات ( کربلا ) بود و دور او گردپی از  
شکر یا شرب بودند

(۱) یکی از معانی فی تعبیر است مانند ما علمنی فی مجره الاقطره عم من نبت بر ابر عم او قطره ای  
بیش نبت

مِنْ كُلِّ شَيْبٍ إِذْ فَدَّتْ لَهُ أَشَاوِسٌ بِهِمْ أَشَاهِبٌ  
از هر فرج جنگجو دیر شیره که فرار داشته اند

فِي كَرِهِمْ لَمْ يُقَالِ الْإِنِّيَابُ وَالْبَيْضُ الْمَخَالِبُ

در عدت بانه بی آنها دندانها و شمیره ها را چنگالها بود

بِرِمَا حِهِمْ وَصِفَا حِهِمْ لِكِفَا حِهِمْ نَهَبٌ وَلا هِبٌ  
در دفع حش بانیزه و شمیره های خود عارت جان کرده آتش می افروزد

كَمْ اجْتَوَى فِي الْقَوْمِ نَا دَا بِالْوَشِيحِ وَبِالْقَوَاضِبِ  
چند باری که بانیزه و شمیره ها در آن گوه آتش افروزد

(۱۱) لَوْلَا الْقَضَاءُ قَضُوا إِلَيَّ  
اگر قضا را می نبود آنچه را خواسته بودند کرده بودند و این کار از آنها عجیب نیست  
( خدا جلوتان را گرفت و گزید همه را کشته بودند )  
در نسخه چاپی این بیت نیست در عوض محو طری از دو بیت بصورتی که در حاشیه نوشته شده ضبط است

لَوْلَا الْقَضَاءُ وَصَوَّرُوا إِلَيَّ  
شَاوِسًا وَدَاوَا بِالْوَشِيحِ

حَتَّىٰ قَضَوْا قَمَضُوا الْمَاشَا وَوَافَا زُوا بِالرَّغَائِبِ  
 تا شهید شدند پس بطوری که خواستند درگذشتند و پادشاهی به صاحب رسیدند (باقی  
 لَمْ الْجَنَّةِ)

وَإِذَا اسْتَفَاتِ نَصْرُهُ فَخَسْرٌ مَعَدَّ لِمَعَارِبِ  
 وقتی که آنزگر یاری فوت ، ایگز یاری او برای آفتاب مغرب غیب (انام غیب)  
 پیر انداز و قیاس است

لَمْ يَنْصُرُوهُ وَحَادِبُوهُ وَ مَا بِهِمْ غَيْرُ الْمَحَارِبِ  
 دشمنان او را یاری نکردند و با او جنگیدند و در آنها خوردن جنگی کسی نبود

مستشهدان

فَقَضَىٰ لَهُمْ فِي أَنْفِ مَسْتَشْهِدٍ نَظَامٌ وَ سَاعِبِ  
 پس تقسیم گرفت که برت آنها شدند و گن شهید شود

فَقَضَىٰ عَلَيْهِم بِالْفَنَاءِ كُلِّ ابْتِرَ غَيْرِ غَائِبِ  
 آنگاه در باره آنها نسبت بکسی که روشنی در پشت او نبود نقشه مرگ کشید

دَقَضُوا ي (۱)  
 (۲) مَسْتَشْهِدِ ن

حَتَّى دُعِيَ فَاجَابَ دَالِدَاعُونَ اسْلَافُ اطَّابِ  
 تا آنکه آنزگوار خوانده شد (بشهادت) و اجابت کرد و خوانندگان از گنبدستان گنبد کهنه کربلا آمدند

فَاَصَابَهُ سَهْمُ الْقَضَاءِ مُقَدَّرًا مِنْ شَرِّ صَائِبٍ  
 پس تیر قضای که مقدر بود از دست تیریز که تیرش بخطر نرفت با کثرت خورد

فَهَوَّاهُ لِحَجْرٍ جَبِينِهِ فَسَمَا بِهِ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ<sup>(۱)</sup>  
 پس با تیرش بر او در افتاد و با این افتادن بالاترین مراتب بالافت

فَقَضَى دَلِيلًا قَدَارًا فِي الْأَحْزَابِ فَادِحَةُ الْعَوَاقِبِ  
 پس در گذشت و کزادگان بحسب قدر و منزلت که دارند عاقبت بمصیبت نرسد و چاره میزند

فَوَفَّ الْعَمَاءُ وَجِسْمَهُ عَارِ قُسْتَرَهُ الْهَبَائِبِ  
 روی زمین و جسم عریان او را باد باران گردانید و می پوشانید

لِحِجْرٍ تَمَنُّنِ بِلَاكِيهِ وَ مَرْدَاهِيهِ<sup>(۱)</sup>

عَادٍ بِهَا عَنْ كُلِّ عَا دٍ مُكَلِّسٍ بُرْدَ الْمَوَاهِبِ  
 در آن بیان از هر عارضه‌نگی برهنه شده و برد موهبتها و انفعالات الهی را برشته بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بُرْدُ التَّقَى وَالْمَجْدِ نَسِيبُهُ عَلَى فَلَكِ الْكَوَاكِبِ  
 برد برهنه‌نگی و بزرگواری او را بر سپهرت رمان بکشید

وَعَلَيْهِ إِنْ جَرَبِ الرِّيَاحُ فَقَدْ جَرَتْ جُرْدُ سَلَاهِبِ  
 و اگر باد با بر آن بدن تزلزل در نهد همانا اسبها کاشیده پیشتر هم بر او مانعند

حَتَّى تَحْطَمَ ظَهْرُهُ وَأَلْهَفَ نَفْسِي وَالتَّرَائِبِ  
 دلم برزد تا کار بر بدانجا کشید که پشت و استخوانها سینه او شکسته شد

نَصَبُوا الْكُرَيْمِ إِهَانَةً جَهْرًا عَلَى غَالِي الشَّرَائِبِ  
 دشمنان سرانزدگر او را بصدایانت آشکارا بر فزونی‌ها بار بلند نصب کردند

فَأَبَى الْإِهَانَةَ وَالْكَرِيمُ لِيَكُونَ فِي أَعْلَى الْمَنَاصِبِ •  
 دل باد افترشه زیرا جارسر بالای بدن است

وَلَهُ بَعْضَةُ نَيْلِ شَيْءٍ تَلَحُّفُهُ الْجَنَائِبِ  
 و در زمین نیز او را پیکری بود که باد را خوب آزار نهد می پوشاند

مِنْ حَوْلِهِ انْفِصَادُهُ كَالْبَذْرِ وَالشُّهْبِ التَّوَائِبِ  
 برگرداو یادانش چون ماه شب چهارده و شهابها روشن افتاده بودند

يَشْوِي السَّمُومَ جُسُومَهُمُ وَالشَّمْسُ فِي خَادِي السَّبَابِ  
 باد گرم و آفتاب در آن بیابانهای خالی از آب و گیاه بدنشان را برهاند میگرد

زَوَادَهُمْ طَيْرًا لَفْدًا فِدٍ وَالْفَرَاعِيلُ وَالْتَوَائِبِ  
 زائران آنها پرندهگان بیابانها و بچه بازرگفتار و گره خوان بودند

وَلَمْ يَسْأَلْ فَاطِمَاتٌ غَنَائِمٌ فِي الْمَنَاهِبِ  
 و همراهِ آنحضرت زناغ از زقران فاطمه سلامتیها بودند که در تاراج غنیمت دشمنان  
 شدند

لَهُ أَطْفَالٌ وَأَتْرَابٌ مَطَائِلٌ كَوَاعِبُ  
 در راه خدا کودکان و دوستان همسال و زنان بچه دار و دختران جوان که :

أَسْرَتٌ مَعَ الْأَطْفَالِ وَالْأَمْوَالِ مِنْ بَعْضِ الْمَكَايِبِ  
 اسیر شدند با کودکان و اموال که از راه بعضی کسبها برت آمده بود (زرعت و غیره)

عبره  
 حواشی الذوائب

فَوْقَ الْمَطِيِّ حَوَائِبٌ فِي النَّاسِ نَاشِرَةُ الذَّوَابِ  
 در حالتیکه بالا رفته سر رو بنه میان مردم با مرماری پایش بودند

وَارْحَمَتَاهُ تَوَاجِلٌ فِي السَّنَى تَسْعِدُهَا تَوَادِبُ  
 دلم بسوزد برابر زناغ داغیده امیری که زناغ گریبان آهنگرادر گریه کردن یاری میگردند

قَدْ شَهَرَتْ لِلنَّاطِلِينَ لَهْرًا <sup>(۱)</sup> مِنْ نَوْقِ الشَّوْاسِبِ  
 که براسی از مالار شران لاهر شسته ندر نظرک نه که بجهت آنها مرثیه سر کرده  
 مکتان میگردند

لِصَوَائِحِهَا تَنْزَلُ الْآرَ ضَوْنَ خَوْفًا وَالْأَفْشَابِ  
 از مال و فرمایشان زمینا و کوهها از ترس میزنند

هَذَا بَلَاءُكَ يَا حُسَيْنُ وَفِي كِتَابِ اللَّهِ وَاجِبٌ  
 از حسین این نصبت تمت که در کتاب خدا بر تو واجب شده است  
 (در این آیه اثر فرج الرئین منم در ایام باخ هم نموده اند)

فَلْيَهْنِكِ الْخَطْبُ الْجَلْبِلُ فَقَدْ هَوَى كُلَّ الْمُنَاقِبِ  
 بر بیدون نصبت بزرگ که همه فضایل را در بر گرفته است بر تو گوارا باشد

أَمَا تَأْذُكَ فِي بَلَاءِ بِلَالٍ فَهَوَى لَا يَحْصِيهِ كَاتِبٌ  
 اما هیچ نویسنده از غیر تو در این بلا که حکایت کرد در شمار ترا بشمارد

نَظَرَ لِلْقَوْمِ : دَفَى لَهُمْ دَاعَانَهُمْ (المهم)

۱۱۲  
وَأَدْنَىٰ جَمِيعِ الْخَلْقِ كَلَّا بِالذَّمِّ أَدْنَىٰ مَخَابِرِ طَبِّ كَلِمَةٍ مَّخِيبَةٍ  
وَمَا بَسْتُمْ كَمَا هُمُ مَرْدَمٌ أَنْ يَخْرِقُوا مِنْ يَكْوِيمٍ بِهِ يَكُونُونَ

يَبْدُو بِنَعْيِكَ حِينَ يَبْدُو وَهُوَ حَالٌ كَغَيْرِ كَادِبٍ  
از آن وقتی که خلق یا هستی میگذارد غرادر تو بیست و این عبارت که در ذوق نیست

وَلَكُمْ دُعَاةٌ قَدْ عَرَفْنَا هُمْ بِكُمْ عِنْدَ التَّخَاطُطِ  
شما خواننده مانده در این که آنها را از گفتگو بشناسیم

فَلَذَاكَ قِيلَ لَكَ الْمَحَامِدُ وَالْمَدَائِحُ فِي الْمَصَابِيحِ  
در اینجست در مرثیه شما ذکر محامد و مدایح تو کرده است (تا آخر خواننده مانده بخوانند)

أَذْكِي مُصَابِيحَ يَا حُسَيْنَ بِمُجْهَاتِي وَالْقَلْبُ دَالِبٌ  
اگر حسین مصیبت تو بدل من آنرا از فرخت و دل از آن نشیبت که فریضت بنمزد

أَنَا أَحْمَدُ نَجْدِيُّ لَزِيمِ الدِّينِ فِي كُلِّ الْمَذَاهِبِ  
 همه آئینها و کیشها مرا با احمد فرزندان دین مشایسته

بِوَالِدِكُمْ كَوْنُوا لَنَا فِي يَوْمِ تَلَسَّدِ الْمَذَاهِبِ  
 شما را بدوستانان قسم که بباد ما برسید روزی که همه راههای سخت بسته میشود

وَأُمُّ دَآخِرِ الْأَخْوَانِ فِيكُمْ وَالْأَخْلَافِ الْمَطَالِبِ  
 و بباد مادرم و برادران که در راه شما هستند (برادران پهلیمانها) دوستانم که در وقتهای حوا  
 رویش آ آورده اند

أَنْتَ الَّذِي تَدْرِجِي الَّذِي أَغْنَى وَمَالِي عِنْدَ غَارِبِ  
 تو آن که قصه را میسازی و از تو پر شده نیت

صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مَا تَبْكِيكُمْ عَيْنُ السَّحَابِ  
 درود خدا بر تو باد تا چشم ابرو بر شما میگری

بُرْعُودَهَا وَبُرُوقِهَا وَالْوَدْقُ مِنْهَا فَيَكْتُبُ  
 بارعدا و برقعها و برقعها که باران از آن برآید و بصیبت توریزان است

تفسیر: اَدُّ مَانَا حَكَّ الْقَمَرِ  
 اَدُّ مَانَا حَكَّ الْقَمَرِ وَالْوَدْقُ الْمَغْرِدُ فِي الْمَرَاقِبِ  
 یا مادام که قمر و پرندة آوازها خوان بر بلندیا (شماره) بر تو زهر سر می کشند

القصيدة السادسة الالفية ۸۷ بیت

بِقُوا بِنَا يَا جَبْرَةَ لَمْ نَحْنُ      بَقِيَّةً فِي الذِّكْرِ بِقُوا بِنَا  
ای بس یگان سرزین منحنی مارا در یادمان نگا هر برید ، مارا نگا هر برید در یادمان

إِنِّي أَدَانِي بَعْدَ أَيَّامِكُمْ      أَنْ ذَادَنِي الطِّيفُ كَأَنَّهُ أَمَا  
پس از ایام وصال شما که خوابان نصیب من میشد وقتی بخواب میروم خود را تک و تنها می بینم  
(شماره در خواب نمی بینم)

لَا تَقْطَعُوهُ فَيَاكُمْ بَكُمْ      كَذَا مَاتِي لَكُمْ فِي الرَّؤْيَى  
رویتان را از من قطع نکنید چه زنده گم دورگ من بشکلی بخوابهای شما دارد

مَا صَدَعَ الْقَمَرُ فِي الْأَوَّلِ      لَوْ أَنِّي الْوَجْدُ بِمِثِّ اللَّوِيِّ  
 قمری نقرای سر نداد مگر آنکه خبر بگشتم محبوب مرا بنقطه لوی (سرزمین محبوب) توجیه سخت

هُمَّ كَمْ طَوَّوْا مِنْ قَبْلِ الْحَشَا      يَتَّادُنِي عَنِّي لَوَادِي طُوِي  
 چه آتشهای بختگر که اینک در پرده دلم بچیدند. آتشی که مرا از خود رها نکرده بوادی طوی می کشند

هُمَّ كَأَمْوَا قَلْبِي وَهُمْ صَيَّرُوا      يَدِي بَيْضًا وَعَزَوْنِي عَصِي  
 آنها دل مرا (بمزاق خود) مجرد کرده در دوست مرا خاک گذاشتند (از وضاحتان) بمن نسبت دادند که گناه کرد

هُمَّ قَلَّبُوا قَلْبِي وَدَا حَوَابِي      لِمَا يَشَاوُنَ وَإِنْ لَمْ أَشَأْ  
 آنها دل مرا منقلب کرده بوی چیز که میخواستند بردند اگر چه من نخواستم بودم

وَإِحْتَمَالِي هَجْرُنِي وَهُمْ      قَدْ عَلِمُوا أَهْجْرَهُمْ لِي فَنَأْ  
 بمن چو گنبد که مرا رها کردند در صورتی که میدانستند فراق من قای من است

يَا دِيْمًا فِي الْهَجْرِ لِي وَصَلْتَهُ وَالذَّلَّ عَزَّ وَفَنَائِي بَقَا  
ای بس که در فراق برای من وصل و در ذلت عزت و در فنا بقای من است

قَد كُنْتُ لَيْسًا فَاقِي وَصَلْتُمْ وَلَمْ أَكُنْ إِلَّا بِقَوْلِي بَلِي  
همانا من هیچ بودم و بگفت وصل آنها و بلائ که گفتم موجود شدم

صَلُّوا بَلِيلِي إِنِّي غَادِمٌ وَجُودٌ نَفْسِي فِي الصِّيَالِ الْآدَمِيِّ  
خودمان را برسانید به شبی (بمن) که هستی خود را از دست داده ام بطوری که آنرا در روشنی نمی بینم

لَا تَتْرُكُونِي عِنْدَ ذَنْبِي مَرَّازِدُ الْكَلْبِ عِنْدَ رِيحِ الْبَلْبَعِ  
مرا از درگردد درنده (نفس پاره) بین بادهای چهارگانه (بلایع) در میان آندن (نگرید)

حَالُ الزَّمَانِ بَيْنَنَا فَا مَلَّتْ فَي غَوَّاشٍ أَعْقَبْتَنِي خَلَا  
رمانه بین ما حاصل شد پس پرده ما (جی بیه خودی) در من پر شد که مرا تک تنها دور از دست

عقب اندخت  
لینتی - ی  
(۱)  
فخفلا سر. پ. ن  
(۲)

بیل شعریت از لیس...  
دکو در بیت پیش خور از هیچ شمرده در این  
بیت خور از شبی که است که از او چشم باز در خور از نرسیده...  
بین کلمت وین از کلمت وین از کلمه ضایع تر غیرت از اراج از لیلی

فلاذ البین  
الذلت لأم الفلا  
مخوف من الخوار  
سوءت

اَهْلًا وَاعْتَابًا  
بِرُوحِ الشَّيْطَانِ

(۱)

إِخَالَنِي فِي مَا مَضَى طَامِعًا      وَالذَّهْرُ يَا بَاهُ وَجَدَ النَّوَى

در گذشته خود را امیدوار بصل شما گمان میکردم اما روزگار و بزرگی فراق امید را قطع کرد

(۲)

لِلذَّهْرِ سَعَى فِي الْوَدَى قَاتِلًا      وَالنَّاسُ فِي بَلَوَاهُ تَسْعَى وَدَا

روزگار در باره مردم سخن چینی میکند و قصه ملامت آنها دارد و مردم دنبال آشوب روزگار حرکت میکنند

هَذَا زَمَانٌ لَا يُورِي دَاخَةً      إِلَّا وَيُرِي أَهْلَهَا بِالْعَنَاءِ

این زمانه است که راحتی را در کسی نمی بیند مگر آنکه صیقلش با بیخ می اندازد

يُورِي الْوَدَى كَلَّا عَلَى قَدَرِهِ      فَمَنْ عَلا قَدْرًا تَأْهَى بِالْأَبْلَاءِ

هر یک از مردم را با اندازه قدر و تعاش تیر بلا میزند پس هر کس قدرش بلند است بلایش به اندازه است

فَخَالَ آلَ الْمُصْطَفَى صَفْوَةً      فَخَصَّ مِنْ السَّلامِ حَوَى

پس روزگار خانم کرد که خاندان مصطفی را به عید و تبرک برگزیده و برتر خلقند لذا آنچه بلا است

(۱) التوتی: ص. ۱۰۵ بعضی ضایع شده و ضحاک

مانند اختصاص داد

(۲) قاصد: ص. ۱۰۵ - ص. ۱۰۶

سَمِعْتُ حَسِينَ بَخُطُوبٍ عَلَتْ بِهِ وَجَلَّتْ كَعَلْوِ الْعُلَى  
 از آنجست حسین علیه السلام را بمسب و هار کرد که بوجود آنحضرت در برگ شدن مانند بلندی عزت  
 و شرف بوجود آن بزرگوار

إِذْ سَادَ لِلْقَتْلِ يَهُومُ بِهِمْ تَجْمُؤُ مَا شَاءَ نَعَمْ لَمْ يَشَأْ  
 وقتی که برای شهادت برد اصاب و یار طرا که با آنها بر قدر که میخواست یکیش و نابود  
 میکرد و آنحضرت چنین کند در هر روز این بردارد

وَقَالَ سِيرُوا اللَّيْمَانَا هُوَ فِي الْبَدَنِ أَخْفَى وَهُوَ سِرُّ الْبَدَنِ  
 در این فرمود بر دیده سیری رنگ و حال آنکه این سطل در ابتدا ( آغاز حرکت ) منفی است  
 و این منفی کردن سر بردا همیشه ( یعنی خداوند حوادث با هر فعلی نمیکنند تا از اندیشه  
 و بان تن دهند و بنیة آنها منوط باشد )

يَسْعَى بِهِمْ سَعَى الْقَضَاءِ فِي الْأَدْبَانِ حَيَاتِهِمْ فِي مَوْتِهِمْ بِالرِّضَا  
 با ایشان شب رفت مانند عزت قضا قدر ( رنگ ) در باره کس که زندگانی آنها  
 در برگ از روی رضا و خجست بود ( است روی تانوی آنها و زندگانی ابدی ایشان است  
 وَلَا تَحْتَبِئِ الَّذِينَ قَتَلُوا سَبِيحَهُ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَعِنْدَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامِ )

حَلَّ الْحَقِيقَاتُ بِهِمْ ظَاهِرًا وَبِاطِنًا حَتَّىٰ آتَىٰ كَرَبَلَا  
 حقایق برای آنها ظاهراً و باطناً آشکار شده بود تا آنحضرت زمین کربلا رسید

از روی کرم کرم در روز شهادت  
 چون از کربلا بر زمین کربلا رسید

فَجَالَتْ الْأَعْدَاءُ عَلَيْهِمْ بِهَا  
مِنْ كُلِّ وَجْهَةٍ فَسَدَّ الْقَضَا  
بِس دشنان در صحرای کربلا از هر سویشان مآخذ و فضا بر آنها تنگ کردند .

(۱)

فَجَادَلُوهُمْ دُونَهِ فِتْيَةً  
شَوْسُ بِهَائِيلَ اسْوَدَ الشَّيْءُ  
بس در حضور آنحضرت جوانان که در رزم دلیر و شجاع و نیکوکار و شیران کن گرفت بر ضد ایشان جنگیدند .

يَدْعُونَ أَنْفُسًا ذَانَهَا  
فِي الْعِلْمِ جُودٌ وَالْمَعَالِي تَقِي  
از جانهای خود روزه می بویستند جانهای که جود در دانش و برتر کار در معات بلند آنها آراسته بود

غَلَّتْ فَبَاعَوْهَا عَلَى دَيْبِهِمْ  
بَيْعَةَ دِيْوَانٍ لَهُ فَاشْتَرَى  
جانها که گرانها بود از روی رضا در غیبت پرزده خود فروختند و خداوند خرید

نَقَدًا فَمِنْ ذَا الْمَرْيَدِ قَوَابِهَا  
حَوَّ الظُّيُ وَ لَمْ يَخَافُوا الْعِدَى  
بمعامله نقد . از نیر و برهمن این فروش عوارث دم شمشیر مارا بخشیدند و از دشمنان ترسیدند .  
(آنراست نیرایش حضرت رسول اکرم صلی علیه و آله : «اصحاب حسین در دامن اهل سزای گشته»)  
(۱) د ۲۰۰ : جالد و هم : س ۰ ی

لَمْ تَجَلَىٰ فِي الْوَعَىٰ رَبَّهُمْ فِي ابْنِ النَّبِيِّ طَالِبًا مَادَ تَضَىٰ  
 پروردگارش در فرزند پیغمبر برای آنها در کارزار تجلی کرد در حالیکه آن بزرگوار آنچه پسندیده بود نوشت  
 (چون من عده بسام جوده رب بودم ابرت او جهانها را برایشان را خردم)

فَالْبَيْضُ وَالسَّمُّ لَهُمْ مَعْرَجٌ لِلَّهِ كَمْ تَسَابَقُوا الْمُرْتَقَىٰ  
 بنابر این شمشیر و نمره و زردمان آنها بسوی خدا بود از آن جهت حقد در برابر حق از آن  
 بر یکدیگر میبگرفتند (در گذشته بر یکدیگر میبگرفتند)

وَالسَّبْطُ فِي الْقَيْدِ لَهُمْ غَاثٌ وَالْيَبْرُ وَاللَّهُ لَهُمْ مَهْتَمَىٰ  
 و فرزند پیغمبر نهایت قدرت بسوی خدا و خداوند منزه است از بود

خَوْفًا عَلَيْهِ يَصْطَلُونَ الْوَعَىٰ وَهُمْ بِذَلِكَ التَّلْحُونُ الْوَعَىٰ  
 بجهت ترس بر جان آن بزرگوار آتش جنگ میافروختند و این بخوار این کار جنگ و سیراب بودند

تفسیر - السَّبْطُ الْوَعَىٰ  
 بر روی بنام شمشیر و نمره  
 بنام اسم حالت

دَاوَا عَذَابَ الْحَرْبِ فِي حَبِّهِ عَذَابًا وَبُودًا يَجِدُونَ الصَّلَاةَ  
 عذاب جنگ را در محبت آن بزرگوار گوارا و آتش کارزار را خشک و سرد دیدیدند

حَتَّىٰ قَضَوْا وَمَا عَلَيْهِمْ قَضَا  
أَكْبَادُهُمْ نَاشِفَةٌ بِالطَّمَا  
تا آنکه شهادت نمودند و حقرتی که بر آنها بود ادا کردند در حالیکه حکمت آن از شکی مشکیده بود

لِلْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ عَلَيْهِمْ بُكَاءُ  
تَنْدَبُهُمْ بَيْنَ الثَّرَىٰ بِالرِّثَا  
سازند ملا اعلیٰ بر ایشان گریسته و درین زمین دامن بر آنها زده کردند

ز بارگاه قیوس که جای طلال نیست  
گرمای قیوسین بر برزخ غم است  
(محمّد عیسیٰ)

فَمَنْ رَأَاهُمْ سَيْدَىٰ صُرِعُوا  
فَوْقَ الثَّرَىٰ وَ نُوذِرُهُمْ فِي السَّمَاءِ  
پس وقتی که آنرا از حسن عبد السلام دیدند بزرگ افتادند و در زمین با سنان بالا میروند

أَنْشَأَ لَقَدْ فَأَذَا الْأَوْلَىٰ هُمُومُ  
نَضْرِبُ بِنْتِ الْمُصْطَفَىٰ وَالْأَوْلَا  
فرز برایشی که نه که همش باری فرزند پیغمبر و نوزد ولایت بود در سنگار شدند

(۱)

ثُمَّ بَكَاءُ شَوْقًا إِلَىٰ وَرْدِهِمْ  
فِي كُلِّ صَنَابٍ سَلْبِيلاً أَحْلَا  
آنگاه باشتین رسیدن با بشواریان بر آنها که عاشق سلبدین برین بودند گریه کرد

(۱) سلبی بی سلبیلاً مر. پ. ن. شیبی

اللَّهُ أَنْصَارِي بِقَبْلِي لَقَدْ سَادَ إِلَيْكُمْ قَبْلَ سَيْرِي إِلَيَّ

ای یاران من خداوند دل مرا بطرف شما حرکت داد پیش از آنکه من بسوی او بروم (کنشوم)

فَدَيْتُوهَنِي وَ أَنَا إِنَّمَا جِئْتُ لِكَيْ أَفْدِيَكُمْ مِنَ النَّارِ

شما جانهای خود را فدای من کردید در صورتی که من که بلا ائدم تا فدای شما شوم از آتش جهنم (شهادت را برای نجات شما قبول کردم تا بهشت برودید)

سینه‌های من که از برای نجات شما فدای من شد  
ای خداوند منم که از برای نجات شما قبول کردم تا بهشت برودید

بِحُجَّتِي اشْتَرَيْتُمْ فَادِيًا كَيْفَ سَبَقْتُمُ بِالشَّرِّ وَالْفِدَاءِ

من (در عالم ذر) شما را با فدای خودی من خریدم (که بهشت رفته) چگونه شما (در دنیا) در خرید بهشت و فدای یعنی فروش جان بر من پیشی گرفتید

وَ اسْتَوْحَشَ الدُّنْيَا وَ نَادَى أَيْلًا أَحَبَّ دُونَ الْوَدَى مَا جِئْتَنِي

(در آن هنگام) آنزگر گوار از دنیا در گمان آن وحشت کرده ندا کرد ای دوستان من در برابر دشمن شما را چه پیش آمد (که خواب زفتی . قمر اعن نوشکم ایها الکرام ....)

لَيْنَ رَحَلْتُمْ فَأَمَّا الْآحِقُّ بِكُمْ قَرِيبًا فَأَبَشِّرُوا بِاللِّقَاءِ

هر آنیه اگر شما زفتی منم بزودی بشنایم می‌شوم. بشارت باد شما را بملاقات من

(۱) اللَّهُ أَنْصَارِي اللَّهُ حَاشِيِي (۲) الْأَحْسِيِي

فَجَالَتْ الْأَعْدَاءُ عَلَى سَيِّدِي وَهُوَ يُنَادِي يَا لِيُوثَ الْوَعْدِي  
 پس دشمنان بر آقایی من حمله کردند و این بزرگوار صدای میزد ای شیران کارزار

إِنَّ زُهَيْرًا وَجَيْبٌ وَمَنْ صَيَّرَ نَفْسَهُ لِنَفْسِي دِقًا  
 کجی هستن زهیر و جیب و کسی که جانش را سپردن من بیکرد

مَا لِي أَنَا دِيكُمُ عَلَى قُرْبِكُمْ مَنِي أَمَا فِيكُمْ جُجِبَ النَّدَا  
 چیست که شما صدای منم با همه نزدیکی که با من در رید آیا در میان شما کسی نیست جواب مرا بدهد

كَيْفَ مَضَيْتُمْ وَأَنَا مُفْرَدٌ بَيْنَ الْعِدَائِي وَلَمْ أَجِدْ مَلْتَجِي  
 چگونه همه رفتید در حالی که من درین دشمنان تنها مانده و پناهیگاهی نداشتم

وَصَالَ فِيهِمْ صَوْلَةٌ كَالْقَضَا لَيْسَ لَهُ دَدٌ بِمَا قَدَّمَا  
 و حمله دشمنان نمود مانند قضای تقدیر کرد که با من فرسیده و دروغ شود

يَدِيْرُ لِمَنْوْنِ فِيْهِمْ رَحِيْ  
 دَوَاتِرُ السَّوْعِ وَسَوْءُ الْقَضَا  
 آسیای مرگ یعنی پر خضای تباہی و نابودی و قضای بدر ابرایشان بگردانید

لَكِنَّهُ يَقْضِيْ عَلٰى اَبْتَرٍ  
 وَلَوْ تَوَزَّلُوا لَعَمَّ الْقَضَا  
 آن کسی را که بر زمین در پشت او نمودم کشت و اگر اصلاح از زمین پاک شده بود برگ  
 همه را فرا بگیرد (اشاره به: لَوْ تَوَزَّلُوا الْعَذْبَا الَّذِيْنَ كَفَرُوا هِيَ) (

وَلَمْ يَزَلْ مُخْلِصًا اَنْفُسًا  
 مِنْ كُلِّ نَفْلٍ وَّلَعِيْنِ عَمِيْ  
 و همواره جان هر مردمان را نجات می داد و لعین به خاطر ما می رود.

ثُمَّ دَاىِ اسْلَافَهُ عِنْدَهُ  
 عَجَلِ الْيَسَامِيْنِ عَابًا لِّوَفَا  
 پس پیشانیان خود را نزد خویش دید (که گفتند) شب بمرتا و بر عهد خود زود وفا کن  
 (عسری که در علم ذر با عهدی که گشته شوی)

فَلَمْ يُوِّ الدُّنْيَا وَّلَا اَهْلِهَا  
 فخرٍ مِنْ سَهْمِ لَعِيْنِ رَحِيْ  
 پس از دنیا و اهلیش چشم پوشید و از تیر طلوعی که انداخت (از آب) زمین افتاد

فَوْقَ الثَّرَى مَحْتَضِبًا سَيْبَهُ  
مِنْ دَمِهِ مُنْجِدًا بِالْعَرَا  
روی خاک در حالتی که محاشش بخون رنگ شده و بزیرین افتاده

ذَا مُجْتَمِعَةً لَاهِبَةً بِالطَّمَا  
وَجْثَةً شَاخِبَةً بِالِدِّمَا  
بادی از آتش نشنگی افزوده و سبکی که از آن خون جاری برد

فَطَبَقَ الدُّنْيَا مُصَاوِحِي  
لِمَا سَيَّاتِي أَبَدًا أَوْ آتِي  
پس مصیبتی روی دنیا را گرفت که تمام مصیبتها آینده و گذشته را در برداشت

مَا فِي الْوُجُودِ مُعْجَبٌ لَمْ يَكُنْ  
إِلَّا عَرْتُهُ حَيْرَةً فِي اسْتِوَا  
در عالم وجود شگفت آوری نبود جز آنکه در این مصیبت دچار حیرت شده پایش لرزید

كُلُّ انْكِسَادٍ وَخُضُوعٍ بِهِ  
وَكُلُّ صَوْتٍ فَهُوَ نَوْحُ الْهَوَا  
هر شکستگی و فروتنی بشکی باد دارد و هر صدای (که بگوش رسد) نوحه هوات (در مصیبت آرزوکار)

(۱) معجم کرمین معجم حاشیوی . معجم حاشین

أَمَا تَرَى الْأَفَاقَ مُغَيَّرَةً      وَالشَّمْسَ حَمْرًا بَكْرَةً أَوْ مَسَا  
 آیا نمی بینی که آفاق خراب شود و آفتاب با بدادان و شب مگهان سرخ رنگ است

وَكُلُّ دَطْبٍ يَنْتَهِي ذَائِلًا      وَذِي قِوَامٍ يَعْتَرِبُ التَّوَالِيَا  
 (آیاتی مبنی) هر چیز زود تازه ای را که بپزد و بکشد و هر رستی و چارگویی میشود

أَمَا تَرَى النَّحْلَةَ فِي قُبَّةٍ      ذَاتِ انْقِطَادٍ وَانْفِرَاجٍ فَشَا  
 آیا دیده است فرا نمی بینی که تکلف خورده و شش شده است

مَا سَعَفَةٌ فِيهَا انْتَهَتْ خَبْرَتُ      إِلَّا لَهَا حُزْنٌ أَمَا شَوْءٌ  
 شایسته ای در آن نیست که بکمال رشد خود رسیده و خبر بصیبت آنحضرت برآشینه باشد  
 مگر اینکه غم امام من آنرا از زود و زود کرده است

أَمَا تَرَى الْأَمْلَ وَ أَهْدَابَهُ      عِنْدَ الرِّيَّاحِ ذَا حَيْنٍ عَلَا  
 آیا درخت گز و زنده های آنرا که هنگام وزیدن باد و صاحب ناله بلند است نمی بینی

أَمَا سَمِعْتَ الرَّعْدَ يَنْبِكِي لَهُ  
وَالْبَرْقَ وَالسَّحَابَ يَقْطُرُ هَمِي  
آینا شنیدی که رعد و برق و ابر باران جاری خود برای او گریه میکنند

أَمَا تَرَى النَّحْلَ لَهُ دَنِيَّةٌ  
فِي طَيْرَانِهِ شَدِيدَ الْبُكَاءِ  
آینا نمی بینی زنبور عسل را که در پروازش ناله با گریه سخت دارد

وَكُلُّ بُقْعَةٍ بِهَا قَبْرَةٌ  
فَكَرَبَلَا كُلُّ مَكَانٍ تَرِي  
و در هر سوزنی جز آنز گور است پس هر جا که می بینی گور است

وَكُلُّ يَوْمٍ يَوْمُهُ دَائِمًا  
فَعَصَّ شُرْبَ الْمَاعِ لِي مِنْ عَمِي  
و هر روزی روز عاشورای است همیشه که نوشیدن آب را بر کسی که آن واقعه را شنیده تا گوارا کرده است

وَالسَّيْفُ يَفْرِي غَمْرَهُ بِأَكْبِيَا  
وَالرُّوحُ يَنْعِي قَائِمًا وَانْقِذَا  
و شمشیر گریه کنان گلو آنز گوارا بر او بریزد و نیزه در حال ایستادن و خم شدن خبر درگ آنحضرت را  
سیراد

۹  
مراد سگدان از زمین است که فریاد می  
در قیامت. و در قلوب من و الا که قیوم. بعد از آن است از زمین می  
در سینه می رود جلوه از است

اششاء

تَبْكِيهِ جَرْدًا جَارِيًا عَلَيَّ جُمَانًا وَإِنْ تَدَّقُ الْقَرَأَ  
اسهائی پشتانز که بر بدنش روان بودند اگر چه پشت او را میگویند بجای او گریه میکنند

وَاللَّهِ مَا دَأَيْتُ شَيْئًا مَبْدَأًا فِي الْكَوْنِ إِلَّا سَبَّكَهُ تَلَا  
قسم بخدا میدهم چیزی را که در عالم ظاهر شده باشد مگر آنکه پس از ظهور گریست.

(۱)  
وَأُحْرَقَتِي وَالنَّاسُ فِي نِعْمَةٍ عَمِيؤُهُمْ جَامِدَةٌ فِي حَنَا  
وای از سوزدم که مردم در نعمت خوشی هستند و چشمشان در شادی دسر و خشک است  
و نمی گریه

وَالْأَحْمَدَ الْبُكَاءِ بِهِمْ مَسَّهُمُ الضَّرُّ وَنَالَ الْأَدْمَى  
دجال آنکه عادت خداان بر او گریه است و سختی و آزار با ایشان رسیده است

غَطَاؤُهُمْ

قُلُوبِهِمْ تَخْفِقُ مِنْ خَوْفِهِمْ وَالذَّلُّ مَفْرُوشٌ عَلَيْهِمْ  
دلبستان از ترس دشمن می طیه ذلوت چون پرده ای بر ایشان افتاده است

(۱)  
فِي الْهَنَاءِ - ي

رِجَالَهُمْ جَزْدُ سَبَاعِ الْفَلَاحِ نِسَاؤُهُمْ تَقَادُ قَوْدِ الْإِمَامِ  
 مردان آن خوراک درندگان بیابان شده و زنان آن مانند کیزان بابت رفتند  
 (مراد از درندگان لشکرین دشمن هستند)

أَمْوَالُهُمْ نَهَبُ الْأَعَادِ كَذَا خِيَامُهُمْ تَشَعْلُ فِيهَا ذُكَا  
 مالشان غارت دشمنان و نیز در خیمه‌هایشان آتش افروز است

بَنَاتُهُمْ مَسْلُوبَةٌ سِتْرُهَا لَا زَائِمٌ وَلَا مَحَامٍ صَحِي  
 چادر از سر دشمنان ربوده شده و دلسوزی بود که رحم کند و نه پشتیانی که صحت نماید

وَالْمُسْلِمُونَ حُضْرٌ مَا بَيْنَهُمْ عَنِ مَنَكِرٍ دَاهٍ مُنْخَسٍ وَنَهِي  
 و حال آنکه مسلمانان حاضر بودند و سید بیند و در بین ایشان کسی نبود از لشکری که دیده بود و نهی کند

يَا سَيِّدَ الرَّسْلِ قَوِي صُنْعُهُمْ أَنْ فَرَّقُوا أَلْبَ أَيْدِي مَعِي سَبَا  
 ای آقای بصران ای صاحب طاعت این را باخا زاده خودت می بینی که پراکنده کردند آنها را پراکنده

(۱) جزو سباع: اللهم الذي تملكه. جزو منفق جزو است

أَجْرًا لِمَا صَنَعْتَهُ فِيهِمْ مِنْ الْجَمِيلِ أَمْ جَزَاءَ الْهُدَى  
 آیا پادشاه آن نیکی است که بایشان کردی یا جزای راهی است

رَدُّهُمْ وَحَقِّ سَبْطِكَ الْمُتَّبَلَى أَهْلُ الشَّيْءِ وَالْقَلَادِ وَالنُّو  
 قسم حق فرزند گرفتارت (حسین علیه السلام) که آنها اهل کینه و عداوت و بغض و دوری  
 از حق هستند

يَا آلَ بَيْتِ أَحْمَدٍ حُزْنُكُمْ شَوْى فُؤَادِي وَعِظَامِي بَرِي  
 ای خاندان احمد صلی علیه و آله اندوه شما دل مرا بریان کرده و استخوانهای مرا تراشیده  
 و کاسیده است

دِنْتُ إِلَهِي لَكُمْ بِالْوَلَا لَكُمْ وَمِنْ أَعْدَائِكُمْ بِالْبِرَا  
 بدوستی شما و برزاری از دشمنان خدا را اطاعت کرده و دین و رزیده ام

وَذَلِكَ مِنْكُمْ وَلَكُمْ فِيكُمْ أَنْتُمْ عَنِّي الدَّهْرِ وَنِعْمَ الْغَنَى  
 و این دیدار من از شما و برای شما و در راه است و شما ب نیاز خلق روزگار و خوب ب نیاز  
 هستم

فَاحْمَدُ كُونُوا لَهُ مُلْتَجِيًّا وَعَبْدِكُمْ يَا مُحْسِنُونَ الْوَجْهَ  
 پس نیابگاه احمد دبنده خورین باشید ای نیکوکاران و بخشندگان تهن دست

(۱)  
 وَالْعَبْدِ زَيْنِ الدِّينِ فِي حُبِّكُمْ أَبِي دَامِي يَا أَهْيَلِ الْمَجْدِ  
 و نیابگاه پدرم زین الدین بنده ای که دوست شما بود و مادرم باشید ای اهل کرم و عطا

وَمَنْ عَنَانِي أَمْرَهُ فَيْكُمْ يَا أَمَلِي فِي عَمَلِي وَالرَّجَاءِ  
 و نیابگاه کسی باشید که امر او در باره شما برنج انداخته است (کسی که دست به این سر نهاده است)  
 از آرزوی من در کار و ایسیم

حَلِّيْ عَلَيْكُمْ دَبْكُم مَادَعَا دَاعِبِكُمْ يَا مُسْتَجِدَّ الدُّعَاءِ  
 پروردگارتان بر شما در دفرستد مادامی که دعا کننده ای ضد او برسد شما بخواند ای برتر آنه نیابگاه

الف و لام عبد عوض از کم محروم است یعنی لعبدکم

القصيدۃ السابعة الالفیه المفتوحه ۱۶۴ بیت

یا بایکیا لرسم داد اقصرا  
 ای کسی که بر خرابه خانه از ابلش گریانه و بیادس کنش  
 من اهلہ و نائمًا تذکرا  
 زاری میکنی و اشک روان ریخته از خواب شیرین  
 لقاطنیه منفقًا مبدرا  
 دست بکشی  
 لدفعہ و قالیًا طیب الکرم

تکی اذا دایت بزق الامعا  
 چون به بینی که برق بدهد و گمان کنی که چشم در اشک  
 او خلت عین الشب تبکی هاما  
 دارد و باغ در برابر آن دو خندان است و پرند و خندان  
 والروض ضاحکا علیهما معا  
 و صبح روشن میشود گریه میکنی  
 والورق یثدو والصباح اسفرا

تایید  
روشنی

أوجا و زنت فی صباح الصبا یا وقتی که باد صبا بامدادت بر تو بگذرد . یا یاد روزی  
 ذکرت ایام شباب و صبا جوانه و کودکی کنی . یادلت را از عشق و شوق پر کنی  
 ذدت حشاک من هوالک و صبا و یا بر عمر گذشته تاسف بخوری  
 و عشت تمامه جوی محسرا

خل البکا علی الدیار و الهوی  
 گریه بردبار محبوب و عشق آن و یاد ایام جوانی و گمراهی  
 و ذکر ایام الشباب و الغوی  
 را کن و اندوهناک و غمزه و باسوز و گداز باش در  
 و کن حزینا ذا شجما و ذاجوی  
 حالتی که دلی سوخته و غمی افزوده دردی  
 بجمحة حرامی و ذاحوی وری

وَاتَّخَذَ الْحَزَنُ مَتَاعًا وَعَذَاغِمَ رَاتُوشَهُ وَعَدَايَ خُودِ قَرَارِ بَدَه بَارِزَنَدِگِ دِشْوَارِي  
بِنَكِدِ عَيْشِ ذَا شَجَادَةِ ذَا قَزِي مَانَدِ كَسِي كِه دِرِگَلُو اسْتِجْوَانِ دِرِ چَشْمِ فَاشَكِ دَارِدِ  
وَدُمُّ بِه مَادُمْتِ حَيًّا وَ اِذَا دِنَانِدِه اِي بِيهِنِ حَالِ بَاشِ وَ دَرِ اَنِ حَالِ نَبْتِ  
مَوْلَعًا لِحَيْرِ جَبِيلِ فِي الْوَدِيِّ بَهْتَرِي نِ يَقَرُ مَرْدِمِ عِلَاقَمَه دِرِ حِلِصِ بَاشِ

الِ النَّبِيِّ الْهَاشِمِيِّ أَحَدًا  
أَمَا سَمِعْتَ فِيهِمْ فِعْلَ الْعَدَى  
سَيِّئِيَوْمٍ أَعْدَاؤُهُمْ كَأَسْرِ الْوَدِيِّ  
ظُلْمًا وَعُدُوَانًا وَبِقَضَاءِ مَطَرٍ  
عَدَدِ سِنِ بَاشِي اَحْمَدِ صَلِي بِي عِيَدِهِ . اَيَا آرَا دَرِ شَمَنِ  
دِرِ بَارِه اِي تَن شَدِي كِه جَامِ مَرگِ رَا اِرْزَوِي سَتَمِ  
وَدِشْمِنِي دِكْنِه اَسْكَارِ بَنَانِ نَشْتَنَدِ

مُصَابِهِمْ هُوَ الْمَصَابُ الْأَوْحَدُ  
وَحَزَنُهُمْ مِثَالُهُ لَا يُوجَدُ  
وَعَيْنُنَا طَوْلَ الزَّمَانِ الْبَلَدُ  
فَلَنْ تَرَى كَأَجْرِي مِثْلَهُ  
مِصِيبَتِ اِن مِصِيبَتِي يَكَاذِبُ بِي تَهْمَا وَ مَانَدِ غَمِ  
اَنهَا پيدا نِشود اَز اَنجَبْتِ زَنگَانِه مَادِرِ طَوْلِ زَمَانِ سَمِيحِ  
بِسِ رِگَرِ مَانَدِ اَن دِقْعَه مِصِيبَتِ مَعْرُوفِ رَا نِخَوَابِي  
فَلَنْ تَرِي كَأَجْرِي مِثْلَهُ

مِصِيبَتِ اِن مِصِيبَتِي يَكَاذِبُ بِي تَهْمَا وَ مَانَدِ غَمِ  
اَنهَا پيدا نِشود اَز اَنجَبْتِ زَنگَانِه مَادِرِ طَوْلِ زَمَانِ سَمِيحِ  
بِسِ رِگَرِ مَانَدِ اَن دِقْعَه مِصِيبَتِ مَعْرُوفِ رَا نِخَوَابِي  
فَلَنْ تَرِي كَأَجْرِي مِثْلَهُ

كُنْ لِي مُعِينًا بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِمْ  
لَا سِيَّمَا السَّبْطُ الشَّهِيدَ الْأَكْبَرُ  
نَسَعْدُ فِيهِ الْمُصْطَفَى وَ نَلْطَمُ  
وَأَمَّ الْبَتُولَ تَمَّ حَيْدَرًا  
دِرِ كَرِيهِ بَرِ اِن مَحْضِي سَبْطِ شَهِيدِ بزرگوارِ يادِ مَنِ بَاشِ  
مَادِرِ اِيْنِ گَرِيهِ دِرِ زَارِي مُصْطَفِي وَ مَادِرِشِ بَتُولِ دِشْمِنِ  
حَيْدَرِ صَوْرَتِ كِه عَلِيمِ رَا مَلِكِ كَرْدِه لَطْمِه لِعَبْرَتِ  
يَزْنِمِ

يَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أُنُوحَ أَهْلِهِ أَي كاش میدادتم بپدر خانواده بشردرین دشمن گریه کنم  
 بَيْنَ الْعِدَّةِ أَمِ الذَّبْحِ طِفْلُهُ یابرفتنشیرخوار ذبیح او یابرنیزه های سرخه اش یابرفزند  
 أَمِ حَيْمًا مَحْرُوقَةً أَمْ نَسْلَهُ آدازه او که رسوا و شهره آفاق شده  
 مُشَرَّدًا مُشْتَرًّا قَسَمًا

وَلَيْتَنِي أَشْعُرُ هَلْ أُنُوحُ أَي کاش میدادتم که بر خود آنحضرت گریه کنم که درین دشمن  
 بَيْنَ الْأَعَادَةِ بِالطَّبْعِ تَضَرُّعًا بادمشیر با او را میزدند یابرجسم ترف او که نرزه های  
 أَمْ جَسْمًا سُمِّرَ الْقَنَا تَنْهَبُهُ فَاكتر رنگ آزار عارت میکرد یابرجگر او که از تشنگی  
 أَمْ لِحْشَاءَ بِالطَّمَا تَسْعَرُ آنزگر فیه بود

لَهْفِي لَهُ لَمَّا أَنَا حِ كَرَبَلَا دلم برای او بسوزد هنگامی که با جوانان بکربلا فرود آمد چه  
 بِفَيْتَةٍ وَآيِ فَيْتَةٍ عَلَا جوانان که در بلندی و بزرگواری شان از سواره  
 سَأَلْنَاهُمْ عَلَا وَتَجَدُّ نَزْجَلًا زصل برتر بود و اگر میجنگیدند بر شتران میشه کناره رفت  
 وَقَدْ سَمَوْنَا حَادِبُوا السُّدَّ الشَّيْءِ برتری می جتند

قَادَتْهُمْ أُمَّ جَبُوكِرٍ وَهُمْ مرگ این راکت نید و حال آنکه عادت این این بود  
 قَوَادِهَا نَحْوُ الْعِدَّةِ عَادَتْهُمْ که آنها مرگ را بطرف دشمن بکشند . آیا مرگ چه  
 فَمَا لَهَا فِي قَوْدِهَا إِلَّا مَا لَهَا اغیزی در کشیدنش داشت که آنها آزاد داشتند . زیرا  
 أَسَدٌ شَرٌّ قَدِ اسْتَحَقَّ الطَّمَا شتران میشه کناره رفت ، همانا استحقاق پروری دارند  
 اسد الشیء حیثی

كُلُّ يَقُولُ مِنْهُمْ اِذْ بَادَرُوا    چون بادرت بجنگ بگرددن بر یک از ایشان می گفت  
 يَا رَبِّ اِنِّي لِلْحَسَيْنِ نَاصِرٌ    خدای من بهمان من حسین را یاری گویم زیند را و اگر گشته  
 وَلَا بِنِ هِنْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ    از دوری گردانده ام (بجگه بگریزند) فرصت جنگ  
 فَأَغْتَمُوا الْفُرْصَةَ مَعَ خَيْرِ الْوَرْدِ    با دشمن را در فرصت بهترین خلق خدا نغتنم شماید

كَانَهُمْ فِي الْحَرْبِ شَبَّ هَادِيَةً    گو یا ایشان در جنگ با دشمنان شهدای دوزخ بودند  
 تَوَى الْأَعَادِي بظَاهِمِ ثَاوِيَةً    که بیدری از دم تیرشان پلاک میشدند. گوئی دشمنان  
 كَانَهُمْ أَحْمَارُ نَخْلٍ هَاوِيَةً    چون ریشه های درختان خرمای پوک و نوحه وان جوران  
 كَانُوا عَلَى الْأَعْدَاءِ رِيحًا صَرًّا    چون باد تند بر ایشان میوزیدند

هَمْ سَادَةٌ قَدِ عَظُمَتْ أُجُورُهَا    ایشان آفتابان بودند که یاد استهای آنها نزد خدا بزرگست  
 بَدَتْ لَهُمْ عِنْدَ اللَّقَاءِ حُورُهَا    حورین بشتی هنگام شهادت و مرگ بر آنها آشکار شدند  
 فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُصُورُهَا    در بهشتی که قصرهای آن بلند و سیوه های آن پائین  
 قَطُوفُهَا دَانِيَةٌ لِمَنْ يَوْمَ    دترس بنینده بود

فَعَايَنُوا الْحُورَ عَلَيْهِمْ تَشْرِيفٌ    پس حورین بشت را دیدند که از بالا با آنها می نگرند  
 وَجَنَّةَ الْخُلْدِ لَهُمْ تُوخُوفٌ    و بهشت جاوید را که برای ایشان آراسته شده است  
 فَعَايَنُوا بَيْضَ الظُّمَى وَادْتَشَفُوا    از اینجست با دم شمشیر با من آه کرده جام مرگ را مانند  
 مِنْ الْقَسَاكِاسِ الْفَنَاءِ سَكْرًا    شکر از نوک نیزه مانوشیدند

حَتَّىٰ أَبْشُرَ بِكَ عَلَىٰ ظَنًّا أَنِّي بِكَ مُتَّوِّقٌ  
 بَيْنَ طَعِينٍ وَجَرِيحٍ كَلِمًا از دم شمشیر مجروح گردیدم پس عجب باریان کریم الهی  
 فَيَا لَيْتَمَ مِنِّي نَاصِرِينَ كَوْمًا فدعا کردی بوند که جانم جز آنجا فروخته و خداوندم از  
 باعوا علی الله التَّقْوَىٰ فَاشْتَرُوا خَيْرًا ( ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم ... )

التَّابُونَ الْعَابِدُونَ الرَّكْعُ اِيْن تَوَكُّعُ كَان ، پشش گنهگان ، ركوع كن ، حمد خوان  
 الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الْخَشَعُ سجده كنهگان ، فروتوان ، ار كنهگان بكارهای پسندیده  
 الْأَمْرُونَ بِالْوَضَاءِ وَالرُّدْعُ و نهی كنهگان از ناپسند بوند که همه در معادله خدا شادمان  
 كُلِّ مَضَىٰ بِنَيْبِهِ مُسْتَبْشِرًا در گذشته

لَيْكُسْ مَنِي النَّدَمِ الْمَبْرُحُ باید بس سپی از اردنده چون منی بپوشد و افسوس دانی  
 وَ لِيَلْزَمَنِي اسْفٌ لَا يَبْرُحُ همراه من باشد زیرا کالای ک نیز که سود برونند ( در این  
 إِذْ لَمْ أَنْلُ صَفْقَةً مِّنْ قَدْرِي حَمْدُ خدای ) بدست نیاردم و آن تجارت را در ک کردم  
 وَ لَمْ أَكُنْ أَدْرِكُ ذَاكَ الْمَتَجَرًّا

لَهْفِي وَهَلْ يَنْفَعُنِي تَلَهْفِي دلم بسوزد و آیا سوز دلم فایده ای بجای من دارد یا آتش  
 أَوْ نَادَىٰ قَلْبِي بِالذَّمِّ تَنْطَفِي دلم باشکها فایده ای میشود و آیا عصبه من باغم بر طرف بگیرد  
 وَهَلْ تَزُولُ حَسْرَتِي بِالْأَسْفِ و آیا اشک جاری آتش دل مرا می نشاند  
 وَهَلْ يَبْلُغُ غَلَّتِي دَمْعٌ جَرِي

لِمَعْرُودٍ يَدْعُو أَمَا مِنْ نَاصِرٍ <sup>(۱)</sup> برای یکدوشمنی که صدانیزد آبیاری کننده ای نیست  
 مَا فِيكُمْ يَا قَوْمٍ مِنْ مُبَادِرٍ <sup>(۲)</sup> ای گروه دشمن آیا در میان شما کسی نیست که بشتابد  
 يَذُبُّ عَنْ آلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ <sup>(۳)</sup> دشمن را از خاندان پاک پیغمبر دفع نماید تا با کسانی که  
 لَكُنِّي نِيَالٍ الْفُؤَادِ مَعَ مَنْ نَصَرَ <sup>(۴)</sup> یاری کردند رستگار گردد.

مَا فِيكُمْ يَا قَوْمٍ شَخْصٌ رَاحِمٌ <sup>(۱)</sup> ای گروه دشمن آیا در میان شما دلسوزی نیست. آیا در میان  
 أَلَيْسَ فِيكُمْ أَحَدٌ مُسَالِمٌ <sup>(۲)</sup> شما یکتن نیست که با ما صلح کند و از جنگ دست  
 يَكْفُفُ وَهُوَ مِنْ ذِمَّاتِ رَسُولِ اللَّهِ <sup>(۳)</sup> برداشته بخاطر دست و حق من (از پیش دوزخ) سالم ماند  
 إِنْ لَمْ يَكُنْ لِي نَاصِرًا فَلْيَتَّخِذْ <sup>(۴)</sup> و اگر یار من نیست از عذاب خدا بترسد

يَا قَوْمِ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مَقَالِي <sup>(۱)</sup> ای گروه دشمن اگر سخن مرا نمی پذیرید از خدای بزرگ عذاب  
 فَوَاقِبُوا الْجَبَادِ ذَا الْمِحَالِ <sup>(۲)</sup> کشته ترسید. همانا کوه کمان من از تشنگی پلاک شدند  
 قَدْ هَلَكْتَ مِنَ الظَّمَا أَطْفَالِي <sup>(۳)</sup> آب جاری را از روی جبارت (بر خدا و رسول) از  
 لَا تَمْنَعُونِي جَارِي الْمَاءِ أَجْتَرَا <sup>(۴)</sup> من منع نکنید

وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَارِيدُ أَدْجُعُ <sup>(۱)</sup> و اگر از اینهم خودداری میکنید میخواهم با خانواده خود  
 بِالْأَهْلِ تَحْوِي يَثْرِبَ لَا تَمْنَعُونَا <sup>(۲)</sup> بدید برگردم مانع نشوید میترسم اگر کشته شوم آنها از  
 أَخَافُ أَنْ قُتِلْتُ أَنْ يُضَيِّعُونَا <sup>(۳)</sup> دست بردند و همه خانواده من با سیری برده شوند  
 وَأَنْ تُقَادَ كُلُّ أَهْلِي أُسْرًا <sup>(۴)</sup>

(۱) همزه اما افتاد است. گویا نیز همزه اما برای استفهام تقریری است و ملاء نایب و گاهی همزه  
 حذف میشود (معیار اللغة)

قَالَ لَهُ كَفَّ عَنِ الْمَلَامِ  
 لَتُورِدَنَّ مَوْرِدَ الْجَمَامِ  
 وَلَنْ تَبْلَّ حُرْقَةَ الْأَوَامِ  
 حَتَّى تَمُوتَ ظَامِيًا مُتَحَمَّرًا

باو گفته دست از سرزنش مبرد که برآیند با بشو زگر دارد  
 خوابی شه (جام مرگ را خواهی نوشید) و هرگز آتش عطشت  
 را خورش نیکنی تا آنکه تشنه و خوار و زار جان و بی

يَا ذُرَّةَ تَكَادُ مِنْ تَفَجُّعِي  
 تَخْرُجُ نَفْسِي بَدْمِي فِي أَدْمَعِي  
 يَا كَبِدِي لِحَسْرَتِي تَقْطَعِي  
 يَا مَذْمُوعِي مِنْ وَجَعِي تَفْجُرَا

ای آه جانسوزی که نزدیک است جانم را از این درد با  
 خون آلودم بدون آوری. ای جگر من بخاطر غمی که دردم پاره پاره  
 شو. ای اشکهای من بخاطر درد دل من جاری شوید

مجلس ششم

يَا شَفَا يَلْبُ وَسَطَ لَبِّي  
 بَشْوِي حُسَّاشَاتِي لِفُطْرِ كَرْبِي  
 يَا اسْفَا جَذَّ نِيَا طِ قَلْبِي  
 وَصَفْوَعِي شِ لِلصَّنِي تَكْدَرَا

ای آتش عشق که درین دو لب شده وی و از شدت اندوهم  
 کباب میکنی. ای غمی که پاره کردی رگ دل مرا و ای آب  
 صفت زندگی که بجهت بیماری من تیره شدی

إِنِّي لَمْ أَدْرِكْ زَمَانَ سَيِّدِي مِنْ زَمَانِ أَقِيمِ (حسین عیسیام) را درک نکردم هنگامی که بر زمین  
 إِذْ قَالَ لِلْأَعْدَاءِ أَمَا مِنْ مُسْعِدٍ فَرَدَّ أَبَايَا رَكْنَهُ نَبِيَّتِ (درین شما) پس من آنزگوار جلوتر  
 فَفَاتَنِي لِسَبْقِهِ نَصْرِي دِي اِزْنِ آدَمِ بَدْرِي اِوَارِدْتُمْ رَفْتِ وَارْتَحْتِ بَدَمِ زَمَانِ مِنْ  
 لِسُوءِ حَطِّي زَمَنِي تَاخَّرَا بَاخِرِاقَا  
 عَيْشِي مَشِي ي (۱) بَسْبَقِي مَشِي ي (۲)

لَوَانَتِي لَمَّا دَعَا سَمِعْتُهُ الرِّسْ دَعْوَتِ أَنْبِزْ كَوَارِشْنِيهِ بُوْدِمُ بَرَانِيهِ اَوْرَا بَا جَانِ جَوْدِ  
 لَكُنْتُ مِنْ طَعْنِ الْقَضَائِقِيَّتُمْ اِرْطَمْنِ نِيْزِهِ بَانِي دَشْمَنْ خَمَطُ كَرْدِهِ بُوْدِمُ اَنْكَاهُ دَلِ خُوْدِرَا  
 نَهَجْتِي تَمَّ الْحَثَا سَاوْتَهُ سِپَرَاوِ قَرَار دَادِهِ بُوْدِمُ تَا نَزْ صَدْرِهِ وَرِيَا دَشْمَنْ نِگَا شِسْ دَادِ  
 عَلَيْهِ جَنَّةٌ تَقِيهِ الضَّرَا

لَهْفِي لَهُ اِذْ حَمِي الْوَطِيْسُ دَلْمُ بَرَادِ بَسُوْرِدِ كِهْ چُونِ شُكْرِ بَرَادِرُوِيْ اَوْرِدِ جَلْگِ نَحْتَشِ  
 عَلَيْهِ لَمَّا اَقْبَلَ الْخَمِيْسُ وَدَسْتِ دَسْرَتَا دِرْ هَوَامِيْ پَرِيْ دِهْ سِيَارِ پَرِيْ نِ شَكْنِيْ ا  
 وَطَارَتِ الْاَلْفُ وَالرُّؤْسُ كِهْ اَزْ وَخُوْنِ سِيْچِكِيْ اَنْخَرْتِ بَجَا كَزَا شْتِ  
 كَمْ غَا دِرِ غَا دَرَهُ مَقْطَرَا

فَلَوْ تَرَاهُ فِي خِلَالِ الْعَبْرَةِ اَكْرَانِزْ كَوَارِشْنِيهِ اَوْرِدِ سِيْنِ كَرْدِ دِجَارِ سِيْنِ جَلْگِ سِيْدِي  
 خَلَّتِ الْاَعَادِيْ حُمْرًا مُسْتَنْفَرَهْ كَا نِ مِيْكَوْرِ دَشْمَنْ چُونِ كَرْدِ خِرَانِ بَسْتَهْ كِهْ اَزْ رِيْسِ كَرْمَنْ  
 فَرَّتْ حِدَارُ حَفْهَامِنْ قَسُوْدَهْ اَزْ شِيْرِيْ فَا رِيْ كَرْدَنْدِ شِيْرِيَا لِدَارِيْ كِهْ اَزْ رِيْسِ جَانِ پُوْچُوْشْتِ  
 ذِيْ لَبْدَةٍ اُهِيْجَ لَمَّا حَذِرَا بِيْجَانِ اَمْدَهْ دِفَاعِ بِيْكَوْرِ

ثُمَّتَ لَمَّا جَاوَهُ الْمُقَدَّرُ بَسْ چُونِ تَقْدِيْرَا لِيْ بَسُوِيْ اَو اَمْدَهْ كِهْ شِيْدِ شُوْدِ (دَشْمَنْ  
 تَالِبُوْا عَلَيْهِ وَهُوَ يَزْعُرُ دَوْرَا اَكْرَفْتَهْ دِرْ حَالَتِيْ كِهْ اَنْبِزْ كَوَارِشْنِيْشِ مِيْكَوْرِ مَانِدِ  
 ذِيْرِ ذِيْ الْاَسْبَالِ لَا يَفْقَهُمْ غَرَشْ شِيْرِ بِيْچُوْشْتِ اَوْرِكِ كِهْ بَسْ پَشْتِ بَرِيْ گِشْتِ (بَرِيْ  
 فَصَابِرُ سَهْمِ لَعِيْنِ قَدِرَا حَبِيْبِ اِيْتَا دِكِهْ مِيْكَوْرِ) بَسْ تِرْ لَعِيْنِيْ كِهْ مَقْدَرِ شُدِهْ بَا نَخْرِشْتِ

فجر كالطود المنيف السامی پس مانند کوه بلندی از بالای آب بر خاک افتاد در جا که خاک  
 علی التری وهو عقیق درامی و آغشته بخون بود تشنه ، در سینه و بیابان تشنه بود با حال خضوع  
 عطشان محروق القواد ظامی دانسا بنجیر با نگاه میکرد  
 یزید الحیام خاضعاً منکسراً

لهفی له نحو السماء ينظر دلم براد بسوزد که بسوی آسمان نظر کرده (میفرمود) ای خدا  
 تعلم احوالی وانت اکبر برادر و صف من تو از حال من آگاهی که حق مراد برده و مراد بر  
 فها انا ههتقم منکسر شسته اند چنانکه می بینی ای آنکه می بینی و ترا نمی بینند  
 كما قرأ یامن یزید و لا یزید

(۱)

وداح مخر سیدی محجماً و آب آبی من شبیه کن رفت پس حضرت زینب سلام علیها  
 قرینک قالت لیکنته انا بکنین علیها سلام فرمود آیا نمی بینی امید است این برادر من باشد  
 قرین علی ذالخی لجاؤ بنا که آب آورده است همانا تشنگی زیاد دل مرا کباب کرده و دلم  
 ان الظالمون سوء فواد وود آتش گرفته است

فاطلعت فعاينتہ خالی پس سینه علیها سلام نگریست آب را به صاحب دید فریاد بر آورده  
 صاحت وقالت واسقاهوا گفت در این حال من پس زینب بسوی او آمدند در حال که پاهای آنها  
 فجئنها یغترن بالاذنیال بدانها تشنگی گرفته بر زمین می افتادند و همه از حضرت گریه چنانکه نرسد  
 کل تشق جیبها تمسک

(۱) مهمما . پ . ن . تنی

ثُمَّ فَرَدْنَ عَنْ قُلُوبِ طَائِفَةٍ أَنْكَاهُ بِرُشْسِ اسْرٍ بِرِيدِهِ فَاذْكَرْنَ دَوْقَتِي كَيْ دُشْمَانِي رُخْمِيَةً  
 إِذِ الْعِدَى عَلَى الْجِيَامِ غَائِبَةٌ آوْرَدَهُ أَنْ زَانٍ يَأْكُدُ مِنْ رَابِعَاتِ خِيَامِ اسْرٍ كَرْدِيَةً  
 ثُمَّ سَبَّوْا بِلَاكِ النِّسَاءِ الطَّائِفَةِ اسْرَةَ كَمَا سَابَقَتْ نَدْبَتِ  
 مَعَ خِيَامِهِنَّ سَبِيًّا مَا جَرَى

فَلَنْ تَرَى الْإِقْتَاعَا يُنَبُّ بِسِ بَرَزْنِي بِنِي مَكَرًا نَكِدَ مَقْضَعِ اسْرِي نَعَارَتِ رِيْفَتِ وَبَانُوغِي كَيْ  
 وَحُورَةً عَلَى الرَّوَابِ تَسْجُبُ بِرِضَاكَ كَشِيْرَهُ مِشْدُ وَدُشْمَانِي كَمَا دَرَاوِ اسْرٍ بُوْدُوْدُ وَبِرُوْدُشِ  
 وَيَسْلُبُونَ فِرْطَهَا وَتَضْرِبُ زَوْنَ دَرْدَنَا كِي كَمَا جَزَا زَنَهَا سِرْزُوْدَةُ اسْتِ  
 ضَرْبَ اَذَى مِنْ غَيْرِهِمْ مَا صَدَّ

وَلَنْ تَرَى الْإِسْوَادَ يُفْصَمُ وَبِرْكَزْنِي بِنِي مَكَرًا سَبْنَدِي كَمَا سَكْتِ شَدُ بَاكُوشِي كَمَا جَبَلُ  
 أَوْ اذْنًا بِالْقُرْطِ حَقًّا تُخْرَمُ كَمَا سُوَاْرُهُ بِرَاسْتِي پَارَهْ شَدُ اسْتِ بِنَجْدِ قَسْمِ دَرِيْنِ زَبَانِ  
 لِيْهِ كَمَا فِيْهِنَّ خَدُّ يُلْطَمُ چَرِ صَوْرَتِنَا كَمَا سِيْلِي خُوْرَدُ وَبِرُوْدُشْمَانِي نِيَا شَدُ وَحَلَا أَنْكَ  
 بَادٍ لَّهُمْ وَقَبْلَ ذَاكَ لَا تَرَى بِشَيْرِ پُوشِيْدَهْ بُوْدُ

كَمَا ذَاتِ خَدِّ بِنَبْنِهِمْ تَجَرُّدُ وَچَرَبِيَا زَنْ بَاچَا دِي كَمَا دَرِيْنِ دُشْمَانِي رُوِي زَمِيْنِ كَشِيْدَهْ  
 وَكَمَا مَصُوْتُهُ بِهَا لَا تُسْتَرُّ وَچَرَبِيَا زَنْ پُوشِيْدَهْ يِ كَمَا دَرِيْنِ اَنْ بَانُوْكَ بِلَهْ پُرْدَهْ  
 وَكَمَا بِهِنَّ حُورَةٌ تُحَسَّرُ وَجَبَابْ شَدُ وَچَرَبِيَا رِيْنِ آرَاْدَهْ وَبَانُوغِي كَمَا كَشَا دَهْ رُو  
 لَوْ لَا الْقَطِيْعُ دَأْسُهُمَا اسْتِرَا شَدُ بُوْدُ وَ اْگَر تَا زَبَانِي دُشْمَانِي نَبُوْدُ سِرَاوِ پُوشِيْدَهْ نِشَدُ

وَكَمْ قَتَاةٍ لَهْفَتْ نَفْسِي تَجْتَلِي <sup>۱</sup> ولم بسوزد چه بسیار و عجزی که روی او پیدا شد و دشمنان  
 قَدْ سَلَبُوا الْبُرُوقَ مِنْهَا وَالْمَلَأَ <sup>۲</sup> رو بند و چادرش را بردند و در اسیری فریادش بلند بود که نزدیک  
 لَهَا صُرَاخٌ فِي السَّبَاةِ قَدْ عَلَا <sup>۳</sup> بود جگر با آواز او پاره شود  
 كَادَتْ لَهُ الْأَكْبَادُ أَنْ تَنْفَطِرَا <sup>۴</sup>

مَخْرَجٌ لِلْمَحْسَبِينَ الطَّاهِرِ <sup>۱</sup> آنگاه زن بسوی حسین پاک (بجنب قلگناه) روی آوردند  
 وَقَلْبٌ كُلٌّ فِي جَنَاحِ طَائِرٍ <sup>۲</sup> در حال که دل هر یک از جا کنده شده بود و برای بنیندگان  
 بَوَادِي الْوُجُوهِ لِلنَّوَظِرِ <sup>۳</sup> صورتشان باز و آشکار شده بود. زن با چادر که سوراخ پریشان  
 مَكشَفَاتٍ قَدْ فَشَرْنَ الشَّعْرَا <sup>۴</sup> کرده بودند.

حَبْنٌ حَسِينًا صَارِخًا فِي الْفَلَا <sup>۱</sup> فریاد زن در آن بیابان بسوی حسین آمدند و او را جسمی بر سر نیا  
 الْفَيْنَةَ جَمَامًا مِنَ الرَّاسِ خَلَا <sup>۲</sup> میخیزان میگفتند ای شهید که بدای ای پناهاگاه ما ای حامی  
 صَحْنٌ عَلَيْهِ وَأَقْتِيلَ كَوْبَلَا <sup>۳</sup> خازانه بلندتر به  
 وَالْكَفْنَا حَاهِ الْجَمَاعَةِ عَلَى اللَّهِ <sup>۴</sup>

وَيَا جَبِيبَ حَيْدَرٍ وَالْمُصْطَفَى <sup>۱</sup> ای جیب حیدر و مصطفی و خندان او که بلند و شرفت را برای  
 وَالِدِ الْمُسْتَكْبَرِينَ الشَّرِّ فَا <sup>۲</sup> خود تمام کردند. ای مجروح ای سر بریده از پشت دای کسی که  
 وَيَا جَوْمِيًّا يَا ذَبِيحًا مِنْ قَفَا <sup>۳</sup> برابر آفتاب روی رگها افتاده و خشکیده ای.  
 وَيَا طَرِيحًا فِي الْفَلَا مُعْفَلًا <sup>۴</sup>

وَايَا فَرِيدًا يَا غَسِيلًا بِالذَّمَا اِي كِه وِشَا ، اِي غِش دَاوَرِ شُدِه بُوَنُشَا وَايِ دَوَرِ اِنْقَادِه  
 وَ يَا طَوِيدًا يَا قَتِيلًا بِالظُّلْمَا اِرْطِن ، اِرْشِيَه تَشْغِي كِه مِي مِي آبِ ذَرَاتِ بِلَا اِنْدِه  
 وَ هُوَ يَوْمِي مَاءُ الْفِرَا قَدْ طَمَا مَرَجِ يَزَنِدِ دَا رِ كِ كِه كُوشْتَشِ اِكُوسِيهِ دِشْتَشِ اِدْرِمِ  
 وَيَا شَدِيحَ اللَّحْمِ مَكْسُورِ الْقَوَائِشِ تَنَدِ

يَقْلَنَ مَنْ اَبَانَ مِنْكَ رَأْسًا يَكْفَتُهُ بَرْتِ رَا كِه اِرْزِنِ جِدَا كِرُو كِه بَا اِسْبِهِي اِشْتِمَا  
 وَ مَنْ مَجْرِدُ الصَّافِيَاتِ رَأْسًا بَدَنَتِ رَا بِاِي مَالِ نَمُودِ ، چِرْ كِ نِه نَفْسَهَا تَرَا خَا تَرُ كِرِنْدِه  
 مَنْ الَّذِينَ اَحْمَدُوا اَنْفَاسًا وَ كِه بَرَايِ كُشْتَنِ شُومِ تُو دَا مَنِ كِبْرُودِ  
 وَ مَنْ لَقِئْتَكَ الْمَشُومَ شَمَلِ

ثُمَّ سَقَطَنَ فَوْقَهُ لِلَّهِهِ پَسِ اَزْ اَنِ بَرَايِ بُو سِي دِشْتَرُودِ اِدْ اِقَادِه تَا اَنْ كِه دِشْتِ دَرُودِ  
 حَتَّى تَمُضَيْنَ مَجَادِي دَمِهِ خُودِ رَا بُو خُونِ جِدَا اِرْزِ كِ كِ كِرُونْدِ وَ اِرْشَدَتِ عِلَاوَه بَدَنِ  
 مَحْضِنَاتٍ وَ هَلَّا لِحْتَمِهِ بَدَا كُشْتَرَا دَرِ اَخُوشَرِ كِرْفَتَنْدِ وَ هَلَّا اَنْ كِه بَجَلِ كِرْبَلَا بُو شِيَه  
 وَ كَانَتْ مِنْ تُوْبِ الْفَلَاحِ مَكْفُورًا

ثُمَّ يَنْجِيَنَ بِضُوبٍ مَوْجِعٍ پَسِ اَزْ فَرِبِ دَرُودِ اِرْشِنِ اَنِ بَا لُوكِ اِرْزَعِشِ اَسْمُخْتِ  
 فَيَتَّقِيَنَ فَتَرُ بَهُمْ بِالْاَذْدَعِ دَرِ شُدِه دِشْتِمَا خُودِ اِرْ تَقَابِرِ فَرِبِ دِشْمَنِ پَسِ قَرَارِ  
 لِيْثِلِ مَا قَدْ نَالَ هُنَّ مَذْمَعِي مِي دَاوَنْدِ ، اَشْ كِ مَنِ بَجَلِ اِسْبَا بَرِ كِه بَرَا اَنَهَا دَاوَرِ شُدِه  
 يَنْهَلُ مِنْ مَحَا جِرِي مُنْجِدًا اِرْ جِهْمَا مَنِ بَرَا اِرْزِيَتِ

وَأَحْسَرْتَنِي لَزَيْبِ الزَّكِيَّةِ دلم بسوزد برار زینب پاک در چاک که میگفت چه نصبت زکات  
 قَائِلَةً مَا أَعْظَمَ الزَّوْجَةَ این نصبت ای ایید من ای کاش میدیدم زکات را که میگویی  
 فَلَوْ تَرَايَ يَا أُمَّلِي دُفِينَهُ ای حسین از بهترین خلق خدا  
 تَقُولُ يَا حُسَيْنُ يَا خَيْرَ الْوَرَثِيِّ

الْأَقْرَانِي إِذْ ضُرِبْتُ الْبَتْحِي آیانم زینب مرا که چون مرا زدند زینب بنابه می برم و زینب بنی بنابه  
 بَزَيْنَبٍ وَزَيْنَبُ بِي يَلْتَجِي می آورد ( آیانم زینب ) بگامی که انگشتر و انگشور مرا  
 وَأَذْغَصِبْتُ خَاتَمِي وَدُمْلُجِي بزور گرفتند و رو بند و سر بند مرا بودند  
 وَأَذْ سَلَبْتُ بُرُوقِي وَالْمِعْجَا

يَا كُنْزُ كُلِّ أَرْمَلٍ ضَعِيفٍ ای گنج هر محتاج ناتوان و ای مراد ضعیف را خواه ای پناهگاه  
 وَيَا مُرَادَ الضَّارِعِ الْمَلْهُوفِ در زمانه هولناک و ای قلوه ما وقتی که دشمن ما با او را گزند  
 يَا كَهْفَانِي فِي الزَّمَنِ الْمَخُوفِ شود  
 وَحِصْنَانَا إِذَا عَدُوْنَا أَحْرَقِي

يَا حَافِظِي وَنَاصِرِي وَمُنَافِعِي ای نگهدار و یاور من و ای در کننده شر و دود بین از من ای  
 أَهْلِي عَزِي يَا أَخِي فَمَا زَعِي برادر من بغیرت من امانت شد در عایت نگه داری ای وسیله  
 إِدَاكَ يَا وَسِيلَتِي مُقَاطِعِي من همسایه ترا که از من بیدار آید و گذشته همواره با من  
 أَلَمْ تَكُنْ مُوَاصِلِي فِيمَا جُرِي بنور

يَا مَنْ يَقِينِي حَادِثَ الزَّمَانِ اِي آنکه از حوادث روزگار مرا نگهدار سیکری . ای پسر  
 يَا جُنَّتِي فِي الْخَطْبِ اِنْ رَمَانِي دگر قریب یا سخت اگر بمن رود میگرد (کنوز) در ابدت  
 اَسَلَمْتَنِي لِلذُّلِّ وَالْهَوَانِ خواری و کوچکی و حوادث بد زمانه تا یک سپردی  
 وَلِلْخَطُوبِ فِي زَمَانٍ اَخْبَرَا

۹۰  
 گوید هم شرط آمده و برای شکی نیست

و يَابْنَ خَيْرٍ مَرَّسَلٍ وَدَاعِي دای فرزند بهترین دستاورد خواننده بسو فرزند دای سپر  
 سَلَبْتُ يَا بَنَ وَالرِّدِّي قِطَاعِي پسر من مقلد مرا بر بودند . ای برادر من کاشش مارا نوحه کرد  
 فَلَوْ تَرَانَا يَا اَخِي نَوَاعِي و ندید کننده و سر برهنه در میان دشمنان میدیدی  
 نَوَادِبًا بَيْنَ الْعُدَاةِ حَسْرًا

نَضْرِبُ ضَرْبَ الْاِبِلِ الصَّوَالِ مَا اِمْرُنْدُ خَانِكِ شَرْمَنِ تَشْنَرَا مَا بَ چادر و گشاده  
 حَوَائِصًا وَجُوْهُنَا بَوَادِي وَتَمِي كِ دَشْمَانِ مَانْدِ كِنِزَانِ مَا رَا اَسِرَ كَرْدَنْدِ وَخِيْمَةَ مَابَشِ اَتَا  
 اِذْ اَسْرُوْنَا كَالْاِمَا الْاَعَادِ مِي سَوْتِ  
 وَبَيْنَنَا بِنَادِهِمْ تَسْعَلِ

وَ اِذْ سَقَوْا كَاسَ الْفَنَاءِ بِجَالِ وَ تَمِي كِ جَامِ مَرِكِ بَرُونِ مَنِ نَوْتِ نَنْدِ زَرْمَا كِ اَتَا دَر  
 وَ اِذْ بَقُوا مُلْقَيْنِ فِي الرِّمَالِ رِگِ مَارِ بِيَابَانِ اِفْتَادَهْ مَانْدِنْدِ وَ نِهْ كَامِي كِ دَسْتِ رُو دَر مَر  
 وَ اِذْ عَنَتْ فِينَا يَدُ اللَّيَالِي دَر بَارَهْ مَابِ سِيَا فِ اِدْ كَرْدِ وَ قَر كِ اِر بَرَادَرِ دَر مِيَا مَرُومِ رَسُوَا  
 اِذْ اَقْتَضَخْنَا يَا اَخِي بَيْنَ الْوَدَى شَدِيمِ

وَرَزِيْبٌ اِذْ فَفَقَدْتِ رِجَالَهَا وَحَضْرَتِ زَيْبٍ وَفَتْحِي كَمْ مَرَدَتْ اِزْدَتْ وَاِزْجَلِ خُوْدِ بِيْشِ  
 تَشْكُوْ لِحَدِّهَا الْبَنِيْ حَالَهَا شَكَايَتِ كَرْدِهْ مِيْ كَفْتِ هِرْ اَيْنِهْ حَمْتِ مَارَادِرِيْزِ اَمْتِيْ كِهْ دَرِ هِرْ چَوْرِيْ  
 مَدَّ حَتَكُنَا اُمَّتْ تَسْعَى لَهَا اَنَّا بُوْدِ سَبَادِرْتِ كَرْدِهْ مِيْ كُوْشِيْدِهْ  
 فِيْ كُلِّ مَا يُصْلِحُهَا مُبْتَدَا

فَهَلْ اَمَرْتِ اَنْ اَبِيْدُ اعْتَوِيْ اَيَا تَرَايْتِ رَا اَمْرُ كَرْدِيْ كِهْ حَمْرْتِ مَر اِهْلَاكِ كِنِيْدهْ وَاَنْچِهْ دَرِ حَمْتِيْمِ  
 وَضَبِعُوْا مَا قُلْتِ فِيْ وَصِيَّتِيْ كَفْتُمْ صَابِيْعِ رَحْمَهْ فَرُوْگِذَارِيْدِهْ وَاَيَا تُوْ فَرُوْدِيْ اِيْ اَمْتِ مَنِ دَرِ بَارِهْ  
 وَخَالِفُوْنِيْ فِيْهِمْ يَا اُمَّتِيْ اِيْتِيْ بَا مَنِ خَالِفْتِ كِنِيْدهْ وَاَمْنِ كِنِيْدهْ سَا خُوْدِ اَسْكَارِيْزِ  
 وَاَظْهَرُوْا بَعْدِيْ حِقْدًا مُعْتَمِلًا

فَمَلَقْتِ مَلَقْتِ مَنِ الْوَاجِبِ حَقًّا تَسْفِكُ اَيَابَايْتِ كَفْتِيْ حَقِّ وَاَجِبِ اِيْتِ كِهْ حَزْنِ حَمِيْنِ بَخْتِيْدهْ وِپَرْدِهْ  
 دِمَا حَمِيْنِ وَاَنْسَاهُ تَهْتِكُ حَمْرْتِ نَزَانِ اَوِ بَارِهْ شُوْدِ وَاِزْ اَنْ حَقِّ وَاَجِبِ اِيْتِ كِهْ حَمْرْتِ  
 وَ مِنْهُ اَنْ حَرَمْتِيْ تَهْتِكُ مَنِ دَرِيْدِهْ وَاَنْچِهْ نَارِ وَاَمْنِ نِيْمِ رُو اَبَا شِهْ  
 وَاَنْ يَسُوْغَ مَا اَرَاهُ حُطْرًا

يَا جِدَّ قَدْ اَوْصَاهُمُ النَّصِيْحُ لَكُمْ اِيْ جَدِّ مَنِ هَمَانِ قَرَانِ نَخْلَطُ شَمَادِرِ بَارِهْ مَا (حَمْلِ حَمْرْتِ) بَا اِيْتِ  
 بِنَا وَرَجِيْنِ شَانَا كَشَانِكُمْ سَفَا شَرِ كَرْدِهْ هِتِ وَشَانَا مَا تَدِيْنِ شَمْتِ چِرَا اِيْنِ كَرُوْدِهْ بَا اِيْتِ  
 هَلَّا وَاَعُوْا اَيْتِرَ لَا اَسْأَلُكُمْ قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْوَا اِلَّا الْمُوْدَّةَ فِيْ الْعَوْدِ كِهْ هِرْ كَرَقَابِلِ  
 عَلَيْهِ اَجْوَا اِنْتَالِنِ تُشَاكِرًا اِنكَارِيْتِ كُوْشِ نَزَادِهْ

سَأَدَا حَمِيْنِ

يَا جَدُّ لَوْ تَرَى نَبَاتِ فَاطِمَةَ اِى جَدِّ بزرگوار من کاش میدیدی دختران فاطمه را در حالتی که  
 خَامِشَةً لَوَجْهَهَا وَلَا طَمَّةً رُوای خود را میخراشیدند و لطمه بصورت میزدند خود را بر  
 اَحْوَتِ عَلِيٍّ نَحْرَ الْحَسَنِ لَأَمْتَهُ گلوئی حسین می انداختند که بپوسند پس دشمنان بشتاب  
 فَوَجَلَتْ بِالضَّرْبِ حَتَّى تَصُدَّ بِهَا زَيَانَهُ بَرَسَتْ تا بجای خود برگردد

وَلَوْ تَرَى إِذَا زَفَّ الرَّحْلُ وای کاش میدیدی که چون کوچ کردن ما (از کربلا) نزدیک شد  
 لَهَا صُرَاخٌ وَعَوِيلٌ بَيْنَ هَلْ بَيْنَ آهنا استغفاه و فریاد داشتند که بپوش از سر میبرد  
 كَأَدِ الْجِبَالِ خِفَةً تَوَلَّوْا نَزْدِيك بود که با از ترس لرزیده و آسمان شکافته شود  
 وَكَادَتْ السَّمَاوَاتُ تَنْفَطِرُوا

وَلَوْ تَرَاهَا فِي الْفَلَاحِ حَوْمًا وای کاش آنها را در بیابان تشنه در آسیرى چون گزین  
 وَلَوْ تَرَاهَا فِي السَّبَاءِ كَالْأَمَّا میدیدی که پس از زبون رو بندهم صورت را با بصرای خود  
 وَلَوْ تَرَاهَا لِمُصَابٍ وَالنَّظْمَا و سنج و محنت بزرگ خرد مشا بهره میکردی  
 وَالضَّرْبِ وَالْعَابِلُونَ أَصْفًا

وَلَوْ تَرَانِي بَيْنَهُمْ وَمَنْ مَعِي وای کاش مرا در آنجا که با من بودند در میان دشمنان  
 مِنَ النَّسَاءِ بَعْدَ سَلْبِ بُوَيْعِي میدیدی که پس از زبون رو بندهم صورت را با بصرای خود  
 أَسْتَرُ وَجْهِي عَنْهُمْ بِأَدْرَعِي از آنها می پوشاندم و چگونه برای من ممکن بود که خود را از  
 وَكَيْفَ لِي عَنِ فَاظِلِّ قَدْ أَسْرَلِ چشم بسته ای که مرا اسیر کرده بود حفظ کنم .

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَصَمُوا سَوَادًا  
وَالْقُرْطُ مِنْ أُذُنَيْهِ بِدَمٍ جَارًا  
وَإِذْ أَتَا لِْيَا خُدَا خَارًا  
وَإِذْ كُتِبَتْ إِذْ أَبَيْتُ فِي التَّرَا

وکاش میدید وقتی که دستبند ترا شکست و گوشواره را با خون  
جاری از گوشتم بیرون کردند و وقتی که آمدند چادرم را بگیرند چون  
مقاومت کردم مرا بر زمین انداختند

وَلَوْ تَرَىٰ سِنْبُكَ وَسَطِ الشَّطَلِ  
حَادِلٍ وَرَدَّ الْمَاءَ دَلْمًا يَصِيلُ  
وَمِنْ وَرِيدِهِ وَرُودِ الْأَسَلِ  
فَأَصْدَرَتْ رِيَانَةً مِنْ أَعْمَالِ

وکاش فرزند خویش حسین را درین گرد و غبار دیدن چنگ میدید  
که خونت وارد دهنش شود و رسید (نگه نشسته) ای کاش  
میدیدی تیر بوری پیشش وارد شد و بیرون آمد در حالیکه از خون  
سرخ سیراب شده بود

وَلَوْ تَرَاهُ فِي بَقَاعِ كَرْبَلَا  
مُجَدَّلًا بِقَاعِ كُؤَبٍ وَبَلَا  
كَفَّةِ سَائِجِ الْفَلَاحِ مُغَسَّلَا  
بِالدَّمِ فِي مَضْرَعِهِ مُنْعَفِرَا

وای کاش او را در زمین کربلا میدید که در میان غم و اندوه افتاده بود  
با در میان او را از خاک کفن کرده در حالتیکه بچون خود غسل داده شده  
در قفلاکاش خاک آورد افتاده بود

وَلَوْ تَرَاهُ وَهُوَ فِيهَا حَاصِلٌ  
تَجِبَةُ بِنْعَلِهَا الصَّوَاهِلُ  
وَحَالَهُ لِأَمَّا عِلْمَتِ حَائِلٌ  
فَصَدْرُهُ كَظْهَرِهِ تَكْسَرَا

وای کاش او را میدید در حالیکه در آن میان باقی مانده و اسبابها  
بانعل خود او را پامال میکردند و حال او نه آنطور بود که میدید  
بلکه تغییر یافته سینه او مانند پشت او شکسته شده بود

ملقی ثلاثہ بحجم بالی  
 قد اخلقت جدید اللیالی  
 من غیر الکفان ولا اغسال  
 تبکی علیه الخامعاً والفرا

سه شبانه روز باین فرموده و از هم بیشتر رو خاک افتاده  
 در درنگار بدن تازه اورا کنه کرده بود که کفن و غسل  
 در حال که کفرا و گورفرش بر او میگرفتند

تنوحه الاطيار في الاوكار  
 معلنه والوخش في القفار صحار  
 تندب و الحوت في البحار  
 والجن مكيه و تنفاه الود

پرندهگان در آسپانه با آشکارا بر او فوجها میگردند و  
 در صحرا در بیابان بر او میگرفتند و ماهیان در دریاها و پریان  
 بر او گریه کرده و خلق جزیرگی اورا میدادند

ولو توى كرميه بذابل  
 محضت الشيب بقان سائل  
 قد جددت دؤيته بلابلي  
 فوفت قناتر يجاكي القرا

دکاش سر او را با محسن آغشته بخون جبار بلای نيزه  
 بنامها دیدن آن سر مبارک غمخواران کرده در حال که  
 بلای نيزه شرمناک ماه میگذشت

فمد و عي التداع ذو العناد  
 فنعمها القطيع لاسناد  
 فتستغيث منه بالسجاد  
 يضربني يابن اخي الشمر افتر

از دست او بجزت سجاد علیه سلام استغاثه کرده یاری  
 طلبید (گفت) ار برادرزاده شمر را با فر (فانما) بریزد

وَسَيَرُو الْاِيْتَامَ وَالْاِيْمَى  
 وَخَلَفُو فِي كَرْبَلَا الْاِمَامَا  
 لَهْن نَوْحٌ يَشْبَهُ الْحَمَامَا  
 عَوَارِيَا مِنْ فَوْقِ كُلِّ اَدْبَرَا

دینک و بیوه زن را با سیری بودند و امام علیه السلام را در کربلا می گذاشتند  
 ناله آنها چون ناله کبوتر بود در حالیکه برهنه بالای شتران زخمی  
 نشسته بودند.

فَلَوْ قَرَأَ وَالطَّاجِرَاتُ حَسْرَةً  
 كُنَّ كَانٌ وَجَهَ كُلِّ قَمَرَةٍ  
 وَالْيَوْمَ كَالْقَبْرِ شَوَاهُ السَّهَرِ  
 وَالشَّمْسُ وَالْحَزَنُ الْمُدِيمُ وَالسَّهَرُ

ای کاش سید در حالیکه آن زمان پاکدامن سر برهنه بودند. پیشتر رخ و  
 هر یک چون ماهی بود و امروز بیدار شب و حرارت آفتاب  
 و غم دهر و خسروی صورتشان را مانند قمر سوخته و سیاه کرده است

لِمِثْلِ هَذَا تَنْدُبُ النَوَادِبُ  
 وَعِنْدَ حَالَا تَذَكُّرُ الْمَصِيبُ  
 فَفِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ صَائِبٌ  
 لَهَا وَجُوحٌ فِي الْحَشَامَا سَبْرَا

برای چنین مصیبتی گریه کننده گان میگریزند و مصیبت دیگر با وجود آن بیاید  
 نمی آید. پس بخاطر آن مصیبت تیر بر لب اهل ایمان نشسته و در روز  
 زخم است که عیان معلوم نیست.

يَا بَنَ الْاِمَامِ الْبَطْلِ الْهَمَامِ  
 مُصَابِكُمْ لَقَدْ بَرَأَ عِظَامِي  
 كَدَّرَ عَيْشِي وَتَفَى مَنَامِي  
 تَصَلَّى قُوَادِمِ زَفْوَقِي تَحْسَرَا

ای پسر امام شجاع بلند همت مصیبت شما استخوان مرا تراشیده و زخم  
 تیره کرده. خراب را از دنیا گانم روده و آه حسرتی که من دلم را  
 با تش کشیده است.

هَاجَ مُصَابِي وَاهَاَجَ نَفْلِي  
 مِصِيبَتِ مَن بَسِيحَ آئِدِه نَظْمِ مَرَاهِجِنِ اُورِدِ بِسِ رَايِ  
 تَمَّ دَنِيَّتِكُمْ لِعَفِيفِ عَمِي  
 نَشِزِنِ غَمِّ دَلَمِ بَرَايِ شَمَارَتِيَه سِرُودِ . غَرْنِ مَن زَبَايِشِه  
 فَرَادَ حَزْنِه وَاسْتَزَادَ سَفِي  
 دِ بِيْمَارِ مَرَا زَبَايِ دَكْرَدِ وَفَتِي كَه غَمِّ بِنَهْنِه رَرُو خُودِ اِسْيَانِ مِكْنَمِ  
 عَمَّا اَكْرَبُ فِي الْحَسَا مُعْتَبَرًا

بِنَظْمِ عَقْدِ مَنْطِقِي يَا سَدِي  
 اِي تَكِيه گَاهِ مَن سَخْنِ مَن بَا نَظْمِ رَشْتِه شُورِدِ نَجْمِه وَخَامِ  
 يَدِيْبُ قَلْبِ الْمُنْتَهِي وَالْمَبْتَدِي  
 وِ پِرُو جُونِ رَا اَبِ مِكْنَدِ . دَر اَن رَشْتِه دِگَلُو بِنَدِ  
 نَظْمَتْ فِيه قَطْعًا مَن كَبِي كَشِيْمِ پَارِه بَا اَنْ اَز جَلْمِ دِگُو بَرِي (اشك) لَا  
 مَرْتَبًا فِي سِلْكِه وَجُو هَرَا كَه دَر رَشْتِه خُودِ مَرْتَبِ شُدِه اِسْت

اَبِكُمْ فِيهَا وَابْكِي السَّامِعَا  
 دَر اَن قَصِيْدِه بِرَشْمَايِكُوْمِ دِشُونَدِه رَا مِي گِرَايِمِ دَا سِي دَر اَمِ  
 وَفِي رَجَائِي اَنْ تَكُوْنُ شَا فِعَا  
 كَه شَمَارِ گِنَا نِه كَه مَرْتَبِ شُدِه اَمِ شَفِيْعِ مَن بَا شِي رِيْسِ بَلِيْعِ  
 فِيمَا جَنِيْتِه فُجْتُ طَا مَعَا  
 رِيْزِشِ گِنَا مِ اَدَمِ چُونِ تُو نِيَا هِ دِلْمَجَانِي  
 فِي حِطِّ وَرْدِي حَيْثُ كُنْتُ الْوَرْدَا

فَاَقْبَلِ لَهَا يَا بِنِ اَبِي تُوَابِ  
 پَسِ اِي پَسِه اَبِ تُوَابِ اَن رَشِيَه رَا اَز مَن پِذِيْرِ دَر شَفِيْعِ  
 وَكُنْ لَوَا اِلْدِيْمِي دَا اِلْحَبَابِ  
 پِرُو مَادَرَمِ دَا صَحَابِ وَفِي رَسْمِ مَن دِ مَر كَسِ بَرُو  
 كَذَا مَعْلَمِي فِي الْحِسَابِ  
 اَشْكُ يَخْتِ بَهْتِ دَر دَرُو زِ حِسَابِ بَا شِيَه  
 وَمَنْ عَلَيْنِكَ دَمْعُهُ تَحَدَّرَا

تَعْبِيْر: فِي يَوْمِ الْحِسَابِ

اَهْدَاكُمَا بَنِي الْوَصِيِّ اَحْمَدُ اِي فَرْزَنَدِ وَصِيِّ شَيْخِ بَرَامِي قَصِيدَهُ رَا اَحْمَدُ تَوْجِيهِيَّةً كَرَدَهُ اِسْت  
 وَ مَن عَلِيٌّ وَلَا بِنَاكُمْ مَعْتَدُ كَسِي كَه اَعْمَادِش بِدِوَسْتِي شَمَاتِ وَ تَقَرُّو اُو تُو هَسْتِي وَ خُزْبِ  
 مَقْصَدُهُ اَنْتَ وَ نَعْمَ الْقَصْدُ مَقْصَدِ رِسْتِي اِي اَقَايِ مَن وَ حَالِ اَكْمَه تُو بِلَنْظَرِي (مِرَاغُومِي)  
 يَا سَيِّدِ مَيِّ دَانْتِ اَعْلَى نَظْرًا

صَلَّى اِلَهَ الْعَرْشِ مَا الْمَنْ هُمِي اِي اَقِيَانِ مَن تَارْمَانِي كَه اِبْرَاهِيْمُ بِي بَارِدِ دَقْمَرِي تَحْرِيرِي  
 عَلَيْكُمْ يَا سَادَتِي وَ سَلَامًا اُو اَرْبَابِي خُوَانِدِ دِكْبُوْرِ دَرِخْتِ صَبْحِي كَا اِي نَفْسِي سَرْمِيْدِ بِي خُدَايِ  
 مَا سَبَّحَ الْقُرْءِ وَ مَا تُوْنَمَا عَرْشِ بِرِشَا صِلُوْتِ وَ سَلَامِ نَبِيْسْتِ  
 وَ مَا حَامَمُ الْاَيَاتِ فُجْرًا هَدَا

تیرہ اعلیٰ  
یا ہرگز

الفصیحة الثامنة الرأية المكسورة ۹۱ بیت  
وَعَافِلٍ عَنِ ضَنْيِ الْحَزَنِ يَعْزِلُنِي  
عَدَلَتْ صَبَابًا يَصْبُ الدَّمْعُ الْجَارِي  
بکسی کہ از بیماری چلا شخص غمزدہ غافل است ملامت میکند (با و کفتم) آیا ملامت کری  
عاشقی را کہ اشک روان میریزد

درد معنی

هَلْ لِلْحَزَنِ سَبَبٌ مِنَ الْحَزَنِ الْمَدِيمِ  
وَجَارِي الدَّمْعِ عِنْدَ الْفَاعِلِ الْجَارِي  
آیا فرزند دلدی ہمراہ اشک جاری برای غمزدہ شفاست نہ گمانی کہ معصبت بزرگ کرد  
می آورد

وَحَيْثُ انْكَرْتُ سَلُوا نَسَائِي  
لَمْ التَّكْبِيرُ فَمَا اسْتَفْهَامُ انْكَادِي  
دقتی کہ کفتم خوشحال نیستم ، تو از من می پرسی چرا خوشحال نیستم ؟ سنجوایی بغنی انکار  
از نصیحت ؟

نَحْوَلُ جَنَمِي وَتَكْدِيرُ الْمَعِيشَةِ وَأَصْفِرَادُ وَجْهِي وَتَوَفَادِي بِتَكَرَّرِي  
لاغوی اندام من ، ترگی زندگی من ، زردی چهره من و آہ پے در پے من  
( آہی کہ عیانت جہت بدینست )

وَالْعَجْ فِي الْحَسَا لَا يَنْطَفِي فَلَذَا  
تَجْرِي دُمُوعِي مِنْ تَصْعِيدِ تَوَفَادِي  
دعشق سوزانہ است درد من کہ فاشتر نہیںد از نہت اشک من از آہ کثیر من جا  
میشود

وَبِي شُجُوبٍ تُرِيكَ الْعِدَّةَ مِنْ حَالِي  
 تُعْنِيكَ حَالِي عَنِ مَطْوِي الْأَخْبَالِ  
 مرا از غصه تغییر رنگی است که گواه صادق حال من برای توست و حال ترا از خبر دادن نباید  
 بکنه (از یک خضاره جزیرید را از من میبرد)

تَبِيكَ أَنْ مُصَنِّعًا فَاقْتِمِ فَنَسِي  
 إِذَا سَمِعْتَ بِرِي تَحُولًا عَذَابِي  
 حال من بجزیرید که بصیبت من بزرگ است پس ایست که چون از آشنوی و برای تو  
 شرح دهم بعد از من توجه کنی (که چو سخن نگفتم و شرح غم ندادم)

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ الْمُصْطَفَى  
 الطَّهْرُ سَبِيحُ رَسُولِ خَيْرِ نَحَارِ  
 همان حسین فرزند دختر مصطفی و علی پاک سبط رسول خدا بهترین برگزیده

أَمْسَى لِبَيْضِ الظُّلْمِ الزَّاغِرِضَا  
 مِنْ بَعْدِ انْقِصَارِ مَا بَيْنَ كِفَارِ  
 پس از شهادت بارش این کفارتندم شمشیر با و نیزه است

دَهْوَالِ سَلْبٍ إِذَا رَأَى بِالْعَرَاغِ  
 مَعَ أَنْفِ الْوِزْرِ الْعَارِفِ الْعَالِ  
 دوست که بدون لب در سپان بر نه افتاده با اینکه او پناهاه خلق عاری از عار  
 و تنگ بود

(۱) شُجُوبٍ پ و شُجُوبِ د است (۲) اَخْبَارِي شَيْنِ فَاغَمَّ حَالِي

و در خبری است از جزیرید  
 از وی است که در آنجا جزیرید  
 زایعی از جزیرید است از او

وَإِنَّ هَذَاكَ مَعْرُورٌ بِبِتَارٍ      وَدَاسَهُ الْعَالِ عَالٍ فَوْقَ خَطِّهِ  
واین بیت آن کسی که بشمیه گلوش بریده و سر بلند او بالای نیزه بلند است

کسره اصلی لام است  
العال یعنی العالی کسره العالی

وَإِنَّ جُنَّتَهُ فِي الطَّفِّ تَحْطِبُهَا      جُودَ الْمَذَاكِ بِأَيَادٍ وَإِضْدَارٍ  
وهمنا اسبک سرکش میزنند با آمد و رفت خود بدتر از او زمین کرد بلا در هم شکستند

وَإِنَّ أَعْسَالَهُ مِنْ قَيْضِ مَخْرَهٍ      وَإِنَّ الْكَفَانَهُ مِنْ نَسِجِ أَعْصَاءِ  
وهمنا او یکدسته از خون گلوش و کفن او از بافته مار گرد باد بود

وَإِنَّهُ مَفْرُودٌ لَمْ يَلْقَ رَاغِرَهُ      وَلَا إِلَّا نَيْسَ سِوَى وَخَشِيٍّ وَأَطْيَاءِ  
وهمنا او یکدسته بود که زار و زور او را جز خشک و پرندگان نمرباید

وَإِنَّ نِسْوَتَهُ بَعْدَ الصَّبَا تَبْرِينِ      بَعِيدٌ مَقْتَلُهُ مِنْ غَيْرِ اسْتِلا  
وهمنا زنان او پس از ممنوعی و پوشیدگی کسی بر از شهادت آنرا گردیده بدشتر

لَهَا وَجْهٌ كَمَا الْأَقْمَارُ فَانصَلَبَتْ مِنْ الْمَصَائِبِ وَالْأَحْزَانِ كَالْقَارِ  
 آنها را رخساره ای چون ماه بود که پس از مصیبتها و اندوهها مانند قریبیه شد

كَأَنَّهَا بِنَسَاءِ السَّبْطِ حِينِ آتَى مَهْرَ الْحُسَيْنِ وَمِنْهُ سَجْدَةُ عَادِي  
 گویا می بینم بانوان سبط پیغمبر حسین علیه السلام را هنگامی که اسب آنحضرت با زمین برهنه بسوار آمد

خَوْجِنٌ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ فِي الْفَلَاوِ قُلُوبُهُنَّ مِنَ الْحَزَنِ فِيهَا لَأَجْعُ النَّارِ  
 بے اختیار و اراده بیرون آمدند (از خیمه) در بیابانها در حالتی که دلهاشان از غصه در آنجا  
 آتش سوزان بود.

وَأَمَّ كَلْتُومٌ لَمَّا أَسْمَعَتْ خَوْجِبَتْ  
 و آن کلتوم وقتی صدای اسب را شنید از خیمه بیرون آمد در حالتی که آتش حزن در دلش آرزو میگردید  
 می گفت

مُصِيبَتِي فَوْقَ أَنْ أَدْرِي بِأَشْعَادِ وَأَنْ يَحِيطَ بِهَا فَهْمِي وَأَفْكَارِي  
 مصیبت من بالاتر از آنست که بشعر بسیرم و بالاتر از آنست که فهمم و افکار من بدان حد کند

سَرَفْتُ بِالرِّيقِ فِي أَخٍ فَجَعَلْتُ بِهِ  
وَكُنْتُ مِنْ قَبْلِ أَدْوَى كُلِّ ذِي حَارِي  
درصفت برادری که بزرگ او در دندش آب دهان گلوی مرا گرفت در همانی که پیش از آن  
از آب جاری سیراب میشدم

فَالْيَوْمَ أَنْظِرُهُ فِي التُّرْبِ مُنْجِدًا  
لَوْلَا التَّحْمَلُ طَاشَتْ فِيهِ أَسْرَابِي  
امروز با دمیگرم که روی خاک افتاده است اگر خود در رنکنم رازهای دلم (در دمای دلم)  
آشکار میشود

كَأَنَّ صَوْدَقَهُ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ  
شَخْصٌ يَلَايِمُ أَوْهَا وَأَخْطَاؤُهُ  
گویا بهر سو که مینگرم صورت برادرم شبی است موافق با صورتی که از او در خاطر دارم  
بهر جا بنگرم کوه در رویش نشک از دست رعنا تو بنیم

قَدْ كُنْتُ أَمَلُ أَمَالًا أَسْرَبَهَا  
لَوْلَا الْقَضَاءُ الَّذِي فِي حَكْمِهِ جَادِي  
اگر حکم الهی در باره برادرم جاری نبود و کشته نمیشد بر آینه بازوهای که بدانها شادمان میشدم  
رسیده بودم

جَاءَ الْجَوَادُ فَلَا أَهْلًا بِمَقْدَمِهِ  
إِلَّا بِخَبْرِ حَسَنِ مَذْمُوكِ الشَّادِ  
ذو اجماع آمد ولی مبارک قدم نبود مگر با آمدن حسین وقتی که خوشنواهی شده باشد (در نظر مردم)

(۲) التَّحْمَلُ مِنْ حَسَنِ بْنِ

أَج - پ. ن. ی

مَا لِلْجَوَادِ لِحَاةِ اللَّهِ مِنْ فَوْسٍ      أَلَا يُجِدَلُ دُونَ الضَّيْعِ الضَّادِ  
چپشه که ذوبجیح آن سبب به سعادت در برابر آن شیرجکی گشته و نمک و خون

يَا نَفْسِ صَبْرًا عَلَى الدُّنْيَا وَفَحْتَهَا      هَذَا الْحَمِيمِ إِلَى دَبِّ السَّمَاءِ  
ای جان من بر دنیا و فحش آن شکستهایش زیرا که این حسین بسور بر درگاه آسمان می رود

فَجَنَّتْ وَهُوَ فِي الْبُؤْفَاءِ ذَبِيدٌ      وَالْجَنِّمْ عَادَى سِتْوَهُ مَوْدِ الصَّبَا الذَّادِ  
پس زنان بسوی آبنرگوار آمدند در حالیکه او در گرد و خنبار میدان روی زمین افتاده و پش  
برهنه بود مگر از خاک که باد صبا بر سو میبرد

فَأَقْبَلَتْ زَيْنَبُ شِعَاهُ قَائِلَةً      يَا نُورَ انْسَانٍ عَيْنِي عِنْدَ ابْنِ آدَمَ  
پس حضرت زینب روی بر آرد آورده خبر مرگ او را میداد و در آن حال می گفت ای روشنی مردمک  
چشم من بگامی که میگویم

وَحَقِّ حِفْظِكَ لِي عَنْ كُلِّ نَائِبَةٍ      وَحَقِّ شَوْكِ لِي عَنْ كُلِّ نَظَائِدٍ  
قسم بگماردایت مرا از هر ناملایمی و پوست ندرت مرا از هر بیننده ای

مَا جَاءَ يَا بَنَ ابْنِ بَالْبَالِ تَرَكْنِي خَلِيَّةً مِنْكَ فِي بَلْبَالِ اشْرَارِ  
ای پسر پردهم بخاطرم نیگدشت که مرا جدا از خودت تنها در میان جنب و جوش دشمنان  
داگذاری

يَا سُوْدَ حِصْنِي هِدْمَتِ الْيَوْمِ فَكَشَفْتِ  
عَمَّا لَيْسَ بِرِ الْحَسَادِ اسْتَارِي  
ای دیوار قلعه من امروز خراب شدی و از پادشاه قادی و حجاب من برداشته شد که ما  
خوشحال صورت است

مَا كَانَ فِي خَلَدِ ابْتِغَاءِ خِلَافَتِي فِي  
الدُّنْيَا بَغَيْرِ حِمِّي يَاعِصِمَةَ الْجَارِ  
بخاطرم نیگدشت که پس از تو در دنیا بدون پشتیبانی منم ای نگهبان همسایه

مَنْ ذَا خِلَافَتِكَ يَرْعَانَا وَيَكْفُلُنَا وَمَنْ يَعُولُ عَلَي ذُلِّي وَاضْرَارِي  
کیست که پس از تو رعایت حال ما کند و عمده دار ما شود و کیست که هنگام خواری  
و زبانی رساندن دشمن مرا کفایت کند

وَمَنْ لِيضًا يَغْتَرِبُنِ الْإِنَامَ لَهَا عَلَيْكَ نَوْحُ جُمَامَاتِ بِاشْجَارِ  
کیست فرماید پس زنده که حشمت ضایع شده میان مردم برای تو مانند کبوتران درخت و نه  
سرای میکند

وَمَنْ لَفِجَعَتْ بِالْبَيْنِ مَا عَلِمْتَ      حَتَّى تَعَادِقَهَا مِنْ غَيْرِ اخْتَارِ  
 وکیت فریاد رس زن در دندنی که از این جدی آگاه بنود تا آنکه تو به خبر از او جدا شدی

وَمَنْ لِسَابِئَةٍ فِي السَّبْتِ تَقْسِمُهَا      مَعَ الْغَنَائِمِ أَيْدِي كُلِّ حَتَّارٍ  
 کیت فریاد رس زن که با بارت زنده دستهای هر سبای شکن به دفاعی او را با غنائم تقسیم کند

مَنْ لِلصَّغِيرِ وَمَنْ ذَا الْكَبِيرِ مَنِ      يَلْمُ شَمْلِي بَعْدَ الشَّتِّ فِي دَارِي  
 کیت فریاد رس کوچک بزرگ ما و کیت که در خانه من صبح مرا بپس از تفرقه گرد آورد

وَمَنْ لِحَاثِقَةِ صَاقِ الْفَضَاءِ بِهَا      وَمَا حَلَا عَيْشَهَا مِنْ بَعْدِ امْرَأَةٍ  
 وکیت فریاد رس زن رسیده ای که غصه بر او تنگ شده و زندگیش پس از تنگی ترین نشسته است

فَلَا أَصَابَتْكَ يَا عَيْنِي السِّهَامُ وَلَا      سُمُّ الْعَوَالِي وَلَا تُؤْذِي بِنِتَارٍ  
 ای چشم من تیرها و نیزه ها تو نگرزد و شمشیر آرزده نشدی (از بزرگی صحبت خواهر برادر  
 نیکو در ادبش هفت تیرها و نیزه ها باشد)

وَلَا تَدُقُ الظَّامُ النَّهْرُوكَ بَلْ  
وَلَا تَفْسَلُ مِنْ فَيْضِ الدَّمِ الحَارِ  
و با بدون فرات برگرد تو تشنگی را نجسیده بلکه از زبرش خون جاریت غسل داده نشود

أَيْضًا وَلَا جَمْعَ الزَّكِيِّ <sup>در تَبَرُّدِ</sup> صَبْرٍ  
جُودُ المَذَاكِي لِسَبَاحٍ وَ طَيَّارٍ  
و نیز اسب شناسد در درپنده بدن پاک ترا خود نکردند

وَلَا كَسَا سِلْوَكِ البَا العِبَادِ إِذَا  
الْوَيَاحُ يَسْعَبُ مِنْهَا كُلُّ جَوَادٍ  
و غبار هم بدن فرسوده ترا پوشانند هنگامی که هر سپاهی جرار باد را با خود می کشید

وَلَا تَكُونُ قَرِيًّا لِلْوَحْشِ إِنَّكَ مَا  
تَزَالُ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ لَهَا قَادِي  
و خوراک درندگان صحرانستی زیرا همیشه شکاران را طعمه آنها می کردی

وَلَا يُهَانَ لَكَ الحَارُ التَّرْبُلُ وَلَا  
يُدْنَا حِمَاكَ وَأَنْتَ الحَامِي الذَّارِ  
و بهسیار وارد بر تو (۶) به آخر می نشود و مجرم تو کسی نزدیک نگردد بهت و حال آنکه  
تو حامی هر یگان و دور کننده دشمنان



حَسِينٌ مِنَ لَيْسَاتِ الضَّالِّينَ وَيَعِينُ  
 اِي حَسِينِ كَيْفَتِ كِه سَررِبَتِ تِي مَن اَز دَتِ زَوْدَه بَاشَدِ وَ كَيْفَتِ كِه مَهَمَّانِ بَر جِب مِعْمُولِ بَا دِي نَهَادِ

حُسَيْنُ الْبَسْتَنِيِّ غَرَّكَتُ بِي  
 اِي حَسِينِ دَر كَشْتِه مَن جَا غَرَّة پُوشِ نَذِي كِه بَد نَجَبَتِ اَكْر نَخِي كَيْفَتِ مَر دَمِ زَمَانِ مَن بَكْفَتِه مَن  
 كُوشِ مِي دَارَنَدِ

وَالْيَوْمَ جَارِي لَا يُحْيِي وَقَوْلِي لَا  
 يُوَضِّي وَلَا يَسْمَعُ اللَّاحُونَ أَعْدَائِي  
 دَلِه اَمْرُ دَرْ پَانَهَنده مَن حَمَايَتِ نَمِي شُودِ دَسْمَنِ مَن مَورِدِ پَسَنْدَنِتِ دِ مَلا مَكْرَانِ عِيْجُو سِهَارَه  
 مَن كُوشِ مِي دِهَنْدِ ( كِه جِهَمِ سَمْعِرِ دِي مَر مِ عَلِي دِمَادَرَمِ مَطَرِ دِ بَر اَر دَر مَن اَبْتِ ... )

وَقَوْلِي لَا يُوَضِّي وَلَا يَسْمَعُ اللَّاحُونَ أَعْدَائِي  
 اِنْ قُلْتُ قِيلَ اسْكُتْ بَلْ اِنْ عَثَرْتُ  
 اَكْر نَخْنِ كُيُومِ مِي كُونِي دَسَاكْتِ بَاشِ بَلَكِه اَكْر بَلْعَرَمِ دِ بِنَقِيمِ مَن نِي كُونِي دِ بِنِ مَن اِنْقَادِ مَكْرِ بَر اِي زَبَانِ مَن

اِذْ عَثَرْتُ بِذِي لِي بَيْنَ سَبِيهِمْ  
 يُقَالُ لِي لَالَعَالِكُ غَيْرِ اِنْكَادِ  
 بَر كَاهِ دَر اَسَا رَتِ اِي شَانِ پَايَمِ بَد اَنْتُمْ بِرِ سِجِرِ وَ بِنَقِيمِ صَرِيحًا مَن مِي كُونِي دِ اَز جَا بَر نَخْرِي .

(۱) مَر س . مَشِيهِ ي . عَثَرَةُ ن  
 لَالَعَالِكُ دَر مَقَامِ نَفْسِ كَلْمَةِ مِي شُودِ  
 يَعْنِي بَر نَخْرِي

فَإِنْ مَضَيْتَ بِوَالِحَاتِ أُنْسٍ هُنَا      فَاِنِّي بَيْنَ شِدَاتٍ وَأَضْحَارٍ  
پس اگر تو بسوی آسایشها و انس و فرح رفتی همانا من درین سختیها و دشواریها گرفتارم

وَإِنْ مَضَيْتَ إِلَى دَارِ الْقَرَامِيعِ الْأَطْهَارِ فَالْيَوْمَ قَدْ فَارَقْتُ أَهْلَكَ  
و اگر از دنیا گذشتی و بسوی بهشت بپایگان رفتی امروز من از پانگام دور افتادم.

شَوِي فِرَاقَكَ قَلْبِي بِالضَّرِيحَةِ      نَادُ الْفِرَاقِ تَلَطَّى بَيْنَ أَسْحَارِ  
دوری تو دل مرا با درد های یون که کدوشت کباب کرد و نتیجه آتش فراق درین ریبه های  
(سینه) من شعله ور شد

وَذَكَرْتُ ذُنُوبَكَ يَا عَرَبِيَّ مُلَاذِمِي      حَتَّى غَدَا وَدَدَعَمَاتِي وَأَسْحَارِي  
و یاد صیبت تو ای مایه غمت من همیشه تا من است تا آنجا که در دشمنی و سوخمن شده است

كَلِمَ سَكِينَةٍ إِنَّ الْحَزْنَ أَسْكَنَهَا      مَسَاكِينِ الذَّلِيلِ تَحْتَ الْمَسْكَنِ الْبَرَارِ  
ای برادر با سکنه سخن بگو که بهمان غم و اندوه صیبت تو او را در منزل خواری بود و بر سرش همچو آن قرار  
داد است

عَوَدَتْهَا أَمْسِ حُسْنِ الدَّلِّ فَأَنْعَلَتْ      بِهَا اللَّيَالِي بَجَسِّ الذَّلِّ وَالْعَادِ  
 فیروز بود که اورا بوقدر حسن نظر و فریاد عادت دادی اکنون روزگار حلت اورا در گون نشخ  
 غوش را بپستی ذلت و عادت بدل کرد

مَا كَانَ ظَنِّي وَلَا فِي ظَنِّهَا أَبَدًا      بَانَ فَوَاكِ طَرِيحًا وَسَطَ مِضْمًا  
 من داور گزگان نیکویدم که ترا این میدان افاده بیسینم

(۱)

تَوَى سَكِينَةً تَبْكِي وَهِيَ لِأَطْمَةٍ      بِمَدَمَعٍ مِنْ جَوْعَى الْفَجَاءِ مَذْرَبِ  
 آیا سینه زامی بینی که نظریان گریه میکند با اشکی که از زورش مصاب بران است

وَأَنْتَ مَهْمَا بَلَّتْ تَبْكِي وَتَلَمُّهَا      لَا تُحْرِقِي مُجْتَمِعِي يَا خَيْرَةَ النَّادِ  
 وصال آنکه هرگاه گریه میکرد تو گریه میکردی و اورا می بوسیدی و می گفتی ای برگزیده خداوند دل برهنه

قَدْ خَانَنَا وَمَنْ قَدْ كَانَ يَجْبَعُنَا      حَتَّى يُفَرِّقَنَا مِنْ غَيْرِ إِشْعَارِ  
 همانا مژده گار که ما را دور هم جمع میکرد بمخانت کرد تا آنکه بجز میان ما تفرقه اندخت

(۱)  
تقدیر اتوی



اِذْ اَنْطَوْتُ بِمَا قَدْ نَالَكُمْ وَبِمَا  
 قَدْ نَالَنا نَالَ مِنْى طَيْشِ اَنْطَاكِ (۱۱)

هرگاه در مصیبتی که بشما و بما رسیده است فکر میکنم هوش از سرم میرود

وَسَيُروُهُنَّ نَحْوَ السَّامِ حَاسِرَةً  
 سَعَى عَلَيَّ كُلِّ ذَنْبِى الظَّهِيرِ حَذِيْبًا

و آنهارا غمزه لبوی شام بردند در هر حالتی که هر یک بر فراز ماده شتر زخمدار لاغر بر کشکان  
 زبان میگرفتند

مُشَهَّرَاتٍ عَرَايَا مَا لَهَا خُرُودٌ  
 وَلَا ثِيَابٌ سِوَى اسْمَاءِ اَطْمَادِ

در حال که آشکارا رو باز ، برهنه بے سر بند و خردول بها گفته بای نداشتند

تَوَمَّنَا اِدْوَسَ الْاَطْهَادِ زَاهِرَةً  
 فَوْقَ الْاَسِنَّةِ وَهَنَّا سِلَاقِمَارِ

پیشاپیش زنان سرهای نورانی پاکان بالای نیزه نایم شب چون ماه میدرخشید

وَدَأَسُ مَوْلَايَ مِثْلَ الْبَدْرِ طَلَعَهُ  
 لِلْاَيِّ فَوْقَ سِنَانِ الْاَصْبَحِيِّ قَارِي

دسر مولای من که صورتش مانند ماه شب چهارده بود بالای نیزه خروغ اصبحی آیت قرآن بخواند

(۱۱) قَدْ نَالَنا ذَالَ مِنْى طَيْشِ اَنْطَاكِ حَشِيْبِن



بَعْدًا لَهَا أُمَّةٌ مَّا نَالَ مَصْدَرُهَا

مِنْ فِعْلِهَا أَوْ قَدْ رَعِشَ مِعْشَارُ

تضع نام یکی از آن دو شعر است که هم یکی باشد تا دو صاع را بکند

هراک باداشتی (قوم صالح) که تضعیع بن قنبرخ و قدر بن سالف آن یکصدم بدیگانه است و قدر این است را گذاشته (آنرا بجان تضعیع فته کاغذ بنامند)

وَلَا جَرَى مَنَارٌ تَحْكِي لِمَنَّا كَرِهِمُ

فِي فِعْلِهِمْ فِي بَنِي الْهَادِ بِأَقْطَارِ

قدر بن سالف نام یک کشته نام است

در عالم کار زشتی اتفاق نیفتاده که نظیر کار زشت سالف این است بشه نسبت بظنر که دوباره فرزندش پیغمبر کردند

فَلَعَنَهُ اللَّهُ تَعَشَاهُمْ وَتَعَمُّهُمْ

عَلَى الدَّوَامِ بِأَصَالٍ وَأَبْكَارٍ

بر لعنت خداوند پیوسته است و با بد این است ترا فرزند و بر پشتند

يَا آلَ أَحْمَدَ يَا سَفْنَ الْجَنَّةِ لَقَدْ

أَهْدَيْتُمْ جَوْهَرَ مِنْ بَجْرِ أَفْكَادِي

ای خاندان احمد اگر کشیدها سبابت گویی از دریا افکادم را برسم هدیه بشما تقدیم کردم

يُنْبِي بَأَنِّي خَرِينٌ مِنْ مُصَابِكُمْ

أَبَدَتْ مَظَاهِرَ أَشْعَارِكُمْ بِأَسْرَارِكُمْ

که خبر میدهم من در صیبت شما غلغله کنم و ظواهر شعرها را من را از درون مرا آشکارا کند

فَإِنَّ أَحْمَدَ يَرْجُو مِنْ جَنَابِكُمْ أَنْ تَقْبَلُوهَا تَبْقِيَةً وَأَقْرَأَكُمْ

همان احمد اردکگاه شما امید قبول آنرا داشته ما بوجد تقصیر که درین مصائب شما درشتند بدان  
اقرار دارم

(۱) وَتَسْفَعُوا لِي وَزَيْنِ الدِّينِ وَالِدِي  
(۱) وَتَسْفَعُوا لِي وَزَيْنِ الدِّينِ وَالِدِي

و انچه شفقت کند از من و زین الدین پریم که درباره شما مرثیه مروده و از مادر و همسایم

(۲) وَالْأَهْلِ وَالصَّعْبِ جَعَلْتُمْ قَادِمًا  
(۲) وَالسَّامِعِينَ لَهَا يَا جَلَّ إِذْخَارِكُمْ

و از خانواده و همه یاران من و از خزاننده و شنوندگان قصیده ام ای آفرینان که همه ذخیره های  
دنیا و آخرت من هستید

صَلَّى الْإِلَهِ عَلَيْكُمْ مَا هَمَّتْ فَرْكٌ  
جُونَ وَمَا وَدَقَتْ حِينًا بِأَمْطَاءِ

خدا بر شما درود فرستاده مادامی که ابرهای سیاه من با بندد بارانها را میریزند

أَوْشِيمُ بَرَقَ وَمَا نَاحَتْ مَطْوِقِي  
تَجِيْبُ سَابِحَةٌ تَنْغِي بَاوْكَارِ

یا مادامی که برق دیده میشود و ما زمانه که کبوتر طوطی با زودگر جنت خود را که از آشنایان با خبر گیریم

یا منج میگردد

(۱) لِلجَادِ - مَعَارِ - يَرْبِ - يَفِي - (۲) اذخار - يَرْبِ

أَوَّلَاحِ نَجْمٍ مُضِيٍّ مِنْ ضِيَانِكُمْ وَمَائِدٍ يَهْتَدِي فِي الدَّاحِي السَّادِكِ  
 یانا وقتی که ستاره درخشان از نور شفاظ پر شده و تار و ننده در شب تار با ستاره جبری رینگ

مشود  
 اشاره به مایه و بالنجم هم یهتدی  
 نجم ستاره جبری تفسیر شده است

الْقَصِيدَةُ التَّاسِعَةُ الْآلْفِيَّةُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِت

سَلِ الرَّبِيعَ تَبْدُلَ الْحَالِ مَا كَانَ خَافِيَا وَعَنْ هَلْجٍ فِي الذِّكْرِ هَلْ كَانَ سَالِيَا  
 از گوی محبوب پرس که حال ظهیر آن از بلنش خبر میدهم و از گیک شیفقه خاطره آن خایه است  
 پرس آیا آرام دارد

(۱)

مَعَاهِدًا إِنْ تَبَلَّ الْأَعَاصِيْرُ وَسَمَّيْنَا فُرُودَهُ تُجِيهٍ بِالذَّمِّ مَعَ جَارِيَا  
 از خانه تا پرس که اگر باد با در و دیوار آنرا کند و فرسوده و خراب کرده است در عوض گنگ که مری  
 آن بردند با اشک بر رزنده اش میزند

تَعَاهِدًا دُعَابًا بِالنَّجْمِ مِنْ عَهَادِهَا هُوَ أَطْلُ الْأَيْدُونَ الْإِهْوَامِيَا  
 ابر با اباران بهاری خود خانه ای را که در حمی واقع است دیدار کند ابرای که خبر میدین  
 ظاهر نشوند

(۱) معاهد شیبی - متن ۱۰۰



تَقَلَّبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى تَفْرُقُوا      وَاضْحَمْتِ مَغَانِمَهُمْ بِرَغْمِي خَوَالِيَا  
 روزگار برگشت تا دوستان پراکنده شدند و بر خلاف میل من خانه‌ها را آتش زدند

قَضَى اللَّهُ لِي أَصْطَلِي نَادِيهِمْ      وَأَنْ لَسْتُ أَسْلُوهُمْ وَالْأَلْيَا  
 خدا مقدر کرد که من در آتش فراوان بوزم و فرارشان نکنم و ملاقاتشان ننمایم  
 (۱)

إِذَا سَفَعَتْ نَادِ الْفِرَاقِ نَجْحَتِي      نَطَمْتُ لَهُمْ شِعْرًا لِيُجِدَ مَا بِيَا  
 هنگامی که آتش فراق دل مرا میوزاند شعر برای آنها می‌نرم تا آتش دل را خاموش کند

أَوْجِهْ أَوْطَارِي بِهِمْ كُلَّ مَسَلِكٍ      أَمْوَهُ عَنْهُمْ فِيهِمْ مَتَوَالِيَا  
 در برابر منی حواجج خود را بیاور تا عرض میکنم و پی در پی (گفتار دشمنان) خود را در باره ایشان  
 به فضیلتان زینت میدهم

أَقُولُ وَمَتْنِي النَّابِتَاتُ بِهِمْ كَمَا      دَمَّتْ بِمُصَابِ السَّبْطِ مِنِّي فَوَادِيَا  
 میگفم حوادث روزگار بخیرترین برآید تیر بیاورد چنانکه دل را بمصیبت فرزند دختر می‌بهرند  
 رفت

(۱) وَالْأَلْيَا ي. ن.

عَدَاةَ نَحَا اَرْضِ الطُّفُوْفِ اِلَى الْفَنَاءِ      بِاصْحَابِهِ يُرْجَى الْمَطِيَّ الْحَوَافِيَا  
 منجمله که آنحضرت با اصحابش برای شهادت قصه زمین کر بلا را کرده شتران ساقیده پای خود را  
 آورده اند

فَلِلَّهِ شَوْسٌ مُّقَدَّمُونَ اِلَى الْوَعْدِ      سِرَاعٌ اِذَا مَا الشَّوْسُ تَبَدَّى الْوَعْدِ  
 چه دیران که شتران بر خلب شفته نگاه می که شتران در کارزار سستی نشان میدادند  
 (از قرآن)

مُنَاهُمْ مَنَائِمُهُمْ لَتَرْضَى عَلَيْهِمْ      دَعَاهُمْ دَفَعِي عَنْهُمْ لِدَاكِ وَمَنَائِمَا  
 آرزویشان این بود که گشته شوند بر آینه برگ برایشان گوارا باد از اینجست امام عده اسلام  
 با حضور ایشان و از راه آرزویشان را بنهادت دعوت کرد

صَحَّتْ لَهُمْ سَبِيلُ الْوَسَادِ فَا      وَشَاؤُا بَعَيْنِ اللّٰهِ مَا كَانَتْ شَانِيَا  
 راه برایت در گستره بری آنها آشکار شد پس پیش قدمی بنماز و آنچه را خدا آورده است بپوشند  
 پیش چشم خدا

فَكَمْ غَانَقُوا مِنْ مَسْلَقَاتِ الْفَنَاءِ      وَمَا غَانَقُوا اِلَّا الطَّيِّبِ وَالْعَوَالِيَا  
 پس چه بسا با آفات قاردهت در گریبان شدند و جز ما بدم شمشیر و نیزه تا منافعه نکرده اند

(۱) المضارع يتعين للاستقبال متى تضمن طلبا نحو درجات الله - لترضى عليهم

قَضَوَابِينَ مَحْمُومِ الْقَضَاءِ مَبْلَغِ الرِّضَا فَوْضُوا لِلَّهِ مَا كَانُوا قَاضِيَا  
 تا با قضا حرم و در سینه نجسند خدا جان دادند و بعضی را رضی شدند

سَقَى اللَّهُ أَرْوَاحَ الَّذِينَ تَوَازَدُوا عَلَى نَصْرِهِ سَحَابًا مِنَ الْغَيْثِ هَامِيَا  
 خداوند از ریش باران رحمت پدید آورد ارواح کس بزرگه بکمک یکدیگر آرزو کرد و باران کردند بر کس

لَقَدْ أَفْلَحُوا فِي الْغَايِبَاتِ وَمَا لَقُوا مِنَ الْحَالِيَاتِ الْأَمْثَرِ إِلَّا تَوَاضِعًا  
 برآید در عوالم آئیده (قیامت) رسگار شدند و از گذشته ها سبکین (شهادت) بخشنیدی  
 بهت نیارزد

وَصَادَ حَسْبَيْنَ وَاحِدًا مِنْ صِحَابِهِ يُنَادِيهِمْ لَمْ لَا تُجِيبُونَ دَاعِيَا  
 حسین علیه السلام از یاران خود تنها ماند ایشان را صد میزد که چرا جواب خواننده (دعا) نمیدید

الْيَا أَصْحَابِي اجْبِبُوا لِي دَاعِيَا<sup>(۱)</sup> عَلَى الْقُرْبِ مِنِّي لَمْ تُجِيبُوا لِي دَاعِيَا  
 ای یاران عزیز شمارا صد میزنم و شما با من نزدیکیان بمن ندای مرا جواب نمیدید

(۱) اصحابی حشیدون جمع اصحاب . اصحاب جمع اصحاب (المعجم)

اصدکم رب المنون ام ایتمت  
 بکم جادیات النابا المرامیا  
 آیا حوادث روزگار شمارا (از جواب دور) مانع شده یا تیرم را مانع شده بلا شمارا از یاد آوردن

ام الحال حالت ام تسابقتم العلی  
 الی الغایة القصوی لکم و المراقبا  
 یا اینکه حال شما در گزند یا از من پیشی گرفته در رفتن به بلندی یعنی آن نهایت دور و فراتر  
 آن که خاص شما همیشه

وهذه الاغادی یطلبون ادتی  
 ولم ادهذا الیوم منکم محامیا  
 و این دشمنان آزار مرا بخواهند و امروز نمی بینم از شما کسی مرا حمایت کند

لین کدر العیش الهنی فراقکم<sup>(۱)</sup>  
 فقد کان عیشی قبل ذلک صلیا  
 اگر فراق شما زندگی که گوارا مرا تیره کرد همان پیش از این با بودن شما صفت در روشن بود

سلامی علیکم غیر انی تاقی  
 بلصبرکم حتی انال التدرینیا  
 خدا حافظ شما بفرمانم شما هم مثل شما گفته بودم تا بشما نزدیک گوم

(۱) هنی - تیر به و بجز الهنی بالابدل و الاغام بنا بر این هر دو در است

وَهَذَا أَنَا مَاضٍ لِّلْفَنَاءِ لِقَائِكُمْ      وَلَمْ يَكُ الْآخِثُ الَّتِي الْأَعْدَاءُ  
 آگاه باشید برای دیدار شما بسوی شهادت میروم و این نمی شود مگر وقتی که با دشمنان رو برو گردم

فِي اللَّيْنِ لَمَّا اسْتَفَا حَضْرَتُهُ      وَكُنْتُ لَهُ بِالرُّوحِ وَالْمَالِ فَادِيَا  
 ای کاش من هم هنگام استغفا از تو حاضر بودم و چون دلم را فدا می کردی (بیخ مرحوم بنویسید)

أَمَا وَجِبَّهِ الَّذِينَ تَوَادَدُوا      عَلَى نَصْرِهِ لَوْ كُنْتُ فِيهِمْ مُوَالِيَا  
 آگاه باشید قسم بجان دستان آنحضرت که بسیار دوستی است هم دادند اگر در میان ایشان برای  
 مرا دوست گرفته بودم

لَكُنْتُ فِدَاءً لِّلَّذِينَ فَدَاكَ وَاللَّهِ      بِرُوحِي وَمَنْ لِي فِي الْفِدَاءِ وَوَالِيَا  
 بر آنست که خردم را فدای آن می کردی که فدای او شده بودی و کسیت که با من در فدا کار می کردی و پسر بلا باشد

وَلَكِنْ حَطَى حَطَى غَيْرَ انْفِي      أَدِيمُ الْبُكَاءِ فِيهِمْ وَأَنْشَى الْمَوَاسِيَا  
 بجز آنکه همواره بر این نشان گریه میکنم و در شب میسازم

(۱)

فَاقْبَلْتِ الْأَعْدَاءَ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ عَلَيْهِ وَلَمَّا يَلْقَ فِيهِمْ مُوَالِيَا  
بسر زنگ از هر سو با در در آورند و از هر گداریکن دست درین آسانند

الْهَفَى عَلَيْهِ إِذَا حَاطُوا بِرِ الْعَدُوِّ وَقَدْ اسْتَرْعَوْا فِيهِ الْقَنَادَ وَالْمَوَالِيَا  
دلم بر او بسوزد هنگامی که دشمنان دور او را گرفته و نیزه با و شمشیر بر سر او را بر بدن آنزگرار وار آورند

و يَدِيهِمْ دَوْدَ الرَّحَى فِي دَوَائِرِ مِنَ السُّوءِ لَا يَنْتَجِنُ إِلَّا دَوَائِيهَا  
آسی برنگ را بر آنها میگرداند که بر بلاهاست نتوانند نجات

فَدَمَّرَ مِنْهُمْ مَا يَدُ مَرُّ قَاصِدًا وَكَانَ عَلَى حُكْمِ الْمُقَادِيرِ جَارِيَا  
هر که را هلاک میکرد از در قصد و بیهوش بود و حکم خداوند در هر شیب

كَمَا أَنْزَلَ الْقُرْآنَ أَنْ لَوْ تَوَلَّوْا لَعَذَّبَ فِيهِمْ كُلَّ مَنْ كَانَ قَائِلًا  
چگونه در قرآن نازل شده اگر بر تنان از اصواب گزین جدا شده بودند بر آیه خطاب میکرد از پیشین  
هر که را دشمن بود (آنحضرت اگر سپید در پیش از دشمنانیت ادرا می گشت)

تَلْقَى ن - س. ی. پ (۱)  
لَا يَنْتَجِنُ ن - س. ی. پ (۲)

فَلَمَّا دَايَ اسْلَافُ اِذْ دَنَا الرَّحِيْلُ فِي فَجْهِ اَنْ سِرَّ وَاَلَا تَكُنْ نَبِيَا  
 پس چون زین شادتر رسید در آن کارزار پیشینان خود را دید که باو نیگوند بیاوستی کن

رَمَاهُ الْقَضَا سَهْمًا بِلَبَّةِ نَعْرِهِ      بِكَيْفِ شَقِيٍّ مَسَّهُ السُّوْدُ رَامِيَا  
 تصادفت تیر اندازد بخرم بر بدت تیر بر بگودی طور آنحضرت از جهت

فَخَرَّ عَلَى عَفْرِ التُّرَابِ لَوَجْهِهِ      عَفِيْرَجَيْبِيْنَ نَاشِفِ الْقَلْبِ ظَامِيَا  
 پس بر روی مبارکش روی خاک افتاد ، با پیش خاک آلود ، تفتیر دل و لب نشنه

فَاقْرَبُ مَا كَانَ لِلَّهِ سَاجِدًا      خُضُوْعًا لَهُ اِذْ خَرَفَ التُّرَابِ حَاوِيَا  
 پس نزدیکتر صفتش را بر خدا از روی خضوع سجده کرد و فرود آمد که بنام فرود آمد

عَلَا دُبَّةٌ لَا تَرْتَفِي فِي هَيْبَتِهِ      فَاعْجَبْ بِمَنْ هَابِطًا كَاعَالِيَا  
 در خود آمد نفس بر برابر بالا رفت که کسی با بزرگتر زلفه بود ، شگفتا از افتاده ار که بلند بود

فَجَّ جَمِيعَ الْخَلْقِ حُرْنَا وَخَيْفَةً      وَثَادَتْ اَعَاصِيرُ الرِّيحِ سَوَابِئًا  
 بر همه خلق از غصه و ترس (که با دایره تامل شود) بفریاد و فغان آمدند و گرد بارهای سزاگزاره  
 وزین گرفت.

فَجَاءَ اِلَيْهِ الشُّمَّرُ ثُمَّ اَكْبَهَ      عَلٰى وَجْهِهِ يَاسُوْعَ مَا كَانَ اَتِيَا  
 بر شمر بر او آمده آنرا گرد را بر او در انداخت و چه کار بر کرد

فَجَنَّ كَرِيْمٍ السَّبْطُ يَالْبِ نَكْبَةَ      لَهَا اَنْحَطَّ فِي الْاِسْلَامِ مَا كَانَ سَامِيَا  
 انگاه سر فرزند پیغمبر را از بدن جدا کرد. چه همسیر پیش آمد که برای خاطر آن چیز که در اسلام بیاید  
 بر نشه

فَعَلَاهُ فِي عَالِي الْوَشِيْحِ وَاِلَادِي      لَهُ مِنْصَبًا يَرْضَاهُ اِلَّا الْعَوَالِيَا  
 بر آنرا بالای نیزه زد و منزیم که آنحضرت فرججا بار بلند تقوی رضی باشد

وَغَارُوا عَلٰى اَبْيَاتِهِ وَاِنْسَانِهِ      وَاَطْفَالِهِ بِالضَّرْبِ وَاَلْسَلْبِ ثَانِيَا  
 در خمیه در آن و اطفال او بر زدن و پس برای برهنه کردن حمله بردند

عليه پ - ن      فحز (۲) س

فَنَكَمَ كَأَعْبِ حَسْرَةٍ وَطِفْلِ مَكْبَلٍ      وَفَاقِدَةٍ مِنْهُمْ كَفَيْلًا وَكَافِيَا  
 پر و بید زعفران و کود کبته شده و زنی که سر پرست و پیشک خود را از دست داده بود  
 ( در حیدرآباد )

وَسَبُّوا عَلَيَّ الْآيَاتِ نَادَاؤًا      قَوَائِبَ سَلَوِ السَّبْطِ فِيهَا الْمَذَاكِبَا  
 و آتش بخیمه افکنده و با ستم سوزن قرمز خوانند سینه بیکر سبط پیغمبر را کمال کردند

وَسَا قُوا الْأَسَادَ حَسْرَةً فَوْقَ      ضَلَعِ  
 و ایران را با سر بر بند با لاری سر آن هموش را نند زان گریانه که تحریک نمیکردند مگر زان در غنچه  
 قَوَائِبَ لَا يُسْعِدَنَّ الْأَنْوَاعِيَا

فِيَادِ الْكِبَائِيْنِ قَوْمًا شَمِيْلَةً      طَوَاهَا السَّرْحِي فِي الْعَنْسَلَا نَوَا  
 ای سوار که ماده شتر چون تند رود که بشود را غمناک کرده با شتران تند رو در نواحی مختلف  
 بک سویترا ( خطاب بحضرت علی بن حمین بن ابی بکر علیه السلام )

وَوَجْنَاؤُا لَتَمْفَلُ الْأُمْنَاخَةُ      (۱)  
 و شتر منجی را که پیشتر در حرکت است مگر وقتی که از گرسنگی بخوابد یا در میانها ( برای چریدن )  
 ران شود  
 (۱) و جَنَاءُ عَطْفٍ بِشَيْءٍ وَصَفَتْ رِجْلَهُ قَوْمِي  
 (۲) یومئذ یومئذ

لَطِيْبَةٌ يَسْعَى قَاصِدًا وَمَوْمِلًا      فَلَا حَالَهُ فِيمَا اسْتَطَابَ الْمَسَاعِيَا  
 (اگر سوری ، که بقصد مدینه میرود و بازگشته که بخود پسندیده هر آنزدی رسیده آنجا را دور

إِذَا جِئْتَ أَرْضَ الْقَدِيبِ قَبْرَ مُحَمَّدٍ      فَصَلِّ عَلَيْهِ وَادْفَعْ الصُّوْسَاكِيَا  
 چون بزمن بیاک مدینه مدفن محمد صلی علیه السلام وارد میشوی بر او درود بفرست و صدراک بکلیت  
 بلند کن

انتهای از غیبی بکلیت

وَقُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَا      آيَاتِكَ أَسْعَى مُسْتَعْفِيًا وَنَاهِيَا  
 وگو ای رسول خدا من از زمین کربلا فریاد خواهم بگو تو آدم و خبر برگ فرزندت حسین علیه السلام آوردم

جَبِيْبٌ مُلْقَى فِي التَّوَابِ مَعْفَرٌ      تَجْرَعُ عَلَيْهِ الذَّرَايَا السَّوَايَا  
 جگرگشته تو برابر آفتاب روزگار افکاره بادش و زبان خاک افشا خاک را بر بدن او میریزند

وَتَجِبُطُهُ الْجَرْدُ الْعِتَاقُ وَأَنْتَ مَا      قَدَّرْتَ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ السَّبِيْبُ بَأْسَا  
 واسبان پیشرو برگزیده خوش نظری او با همای میکند در حالتی که تو نیستی و نسبی صدای  
 گریه فرزندت را بشنوی

وَهَارَاسُهُ فِي الرَّوْحِ يَهْدُكَ وَنُورُهُ  
 كَبَدِّ الدُّجَى لَا ذَالَ لِلْأَيِّ تَالِيَا  
 و اینک سر او را بالای نیزه زده بهمدیه میزند در حالتی که نور و روشن مانند ماه تمام در شب تار است  
 که پیوسته آیات قرآن میخواند

تَبَصَّرَ رَسُولَ اللَّهِ أَسْرَاكَ تَلَقَّهَا  
 فَوَاطِمُ حَسْرَةٍ لِّلْعَيُونِ بَوَادِيَا  
 ای رسول خدا نگاه کن اسیران خود را که زمان بچه در افسرده را مقابل چشم تماشا چنان  
 باروی بازمی بینی

وَفِيهَا تَبَاطُحِي مَعَ كَوَاعِبِ دَابُّهَا  
 صَوَاخُ يَهْدُ السَّاحَاتِ الرَّوَّاسِيَا  
 و در میان آنها تپانند با دهرانه نوس که حادثان فریاد و فغان است که کوههای پاره پاره  
 بلند را از هم می پاشد و غراب میکند

وَلَوْ عَايَنْتَ عَيْنَاكَ مَا قَدَّضْنَا  
 مِّنَ النَّخْبِ وَالْبَلَاغِ فَمَا كُنْتَ رَايَا  
 و اگر چنانکه تر میبستند و بیازنای را که با این رسید میدید آیا بران راضی بودی

وَسَلِّمْ عَلَى الزُّهْرَاءِ وَاسْمُهَا  
 لَدَى الرَّوْضَةِ الْفَرْدِ مَوْجِ الْجَوَادِيَا  
 (ای سوره) بر زهر اسلام تپه جلایا سلام کن و بر قباد کنار روضه پیغمبر اشکهای جاری روشن بپزند

(۱) لَدَى رَوْضَةِ الْفَرَادِ مَوْجِ الْجَوَادِيَا فَشِيَه ن

وَقُلْ يَا ابْنََ الْمُخَارِقِ قَوْمِي لَتَصْنَعَنِي  
 قَمِيصًا مِنْ جَارِي دَمِ السَّبْطِ قَاتِلِيَا  
 دگر بگو ای دختر بنیغیر برگزیده بزغیر تا پیراهنت را از خون سرخ جاری فرزندت حسین رنگ کنی

وَقَوْمِي الطَّرِيقِ سَلَوُ الْحَسَنِ تَلْدُهُ  
 الْمَذَاكِي فَدَقَّتْ صَدْرَهُ وَالْتَرَاتِيَا  
 دگر بنظر نگاه کن بیکر حسین را که اسبهای قوی آزا لگد مال کرده و سینه و ترقوه های او را  
 کوبیدند

وَلَمْ يَسَاءَ ضَائِعَاتٍ وَلَمْ تَجِدْ  
 لَهَا بَعْدَ مَوْلَاهَا الْحَسَنِ مَرْحِيَا  
 در زمان از دست رفتن او را که پس از مولای خویش نیایی نیافته اند جمع آوری کن

سَلَامِي عَلَيْهَا ضَائِعَاتٍ وَحُرِّي  
 لَهَا جَائِعَاتٍ لَا تَوِي الْيَوْمَ وَالْيَا  
 سلام من بر آن زنان از دست رفته و سوزدل من بر آنها که گرسنه بودند و امروز سر پرستی  
 برای خود نمی بینند

وَسِرِّ قَاصِدًا أَهْلَ الْبَيْعِ وَقُلْنَا  
 عَلَيْكُمْ أَيَا أَهْلَ الْقُبُورِ سَلَامِيَا  
 و بود بقصد اهل بیع و ما آنها بگو ای اهل قبور سلام من بر شما باد

سَمِعْتُمْ بِمَا قَدْ صَادَفَ طُفَّ كُرْبَلَا      مَصَادِعُ أَطْيَابِ قُورْبَنِ مَنَاقِبِنَا  
 آيا شنيديد كه در زمين كربلا چه پيش آمد كه قبور پاكان نزديك يكديگر قرار گرفت

فَلِلَّهِ اِنْ فِيهَا اُدْبَعْتُمْ دِمَانُكُمْ      فَقَدْ كَانَ ذَاكَ التُّرْبِ طَيْبًا وَاَشْيَاءُ فِيهَا  
 پس بجز قسم اگر خون شما پاكان در آن زمين نريخته شده همانا آن خاک عطر و شفا دهنده است

وَ اِنَّ لَكُمْ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ لَمَعَدَّةً      يَتَأَمَّلُ وَحَسْرَتِي تُكَلِّلُ وَ بَوَاكِيَا  
 و شما شما بالای شتران در دست دشمنان كودكان تيسيم و زبان حسرت زده فرزند مرده و گريه داريد

سَلَامِي عَلَيْهَا مِنْ غَرَابِ شَقْمَا      النَّوْمِيُّ مِنْ عَلَا بُزْلِ يُجِبُّنِ الْفَيْئَا فِيهَا  
 سلام من بر آن زنان غريبي كه دورى راه آنها را بالای شتران بيابان پيدا لاغر كرده بود

وَعَجَبًا وَاِنَّ حَيْثُ الْفِرْعَوْنِ فَلَقِنَّ      سَلَامِي عَلَى خَيْرِ الْوُدَى وَمَعَالِيهَا  
 و شتران را برگردان و اگر بخواهيد آمدی سلام و پیام مرا بهترین خلق (ابرار المؤمنین علیه السلام) برسان

بَانَ حَسِينًا فِي ثَوَاهَا مَعْقَرٌ      وَنِسْوَةٌ لِلشَّامِ تُهْدِي عَوَارِيَا  
 (دجوه) که بدن فرزندت حسین در روی خاک کربلا بر آفتاب افتاده و زینب را برهنه در میان  
 هدیة لبرشام میزند

بَنَاتِكَ مِنْ فَوْقِ الْمَطِيِّ حَوَاسِرٌ      يَنْدِيكَ يُعَلِّقَنَّ التَّدَّ الْمُتَعَالِيَا  
 دخترت با مهر برهنه بالای شتران مگر بر تو صدای خود را بلند میکند

فَهَلْ لَكَ فِي اسْتِدْرَاكِ اَدْوَانِكُمْ هَلْ      تَفَكُّ اسِيرًا فِي السَّلَاةِ طَاوِيَا  
 آیا خونتان را که از شمار نجات انعام میگذری و امیر گرسنه خویش را که بر نجر با بسته است باز میکنی

وُعْجَهَا إِلَى اَرْضِ الطُّفُوِّ وَقَفَّتْ بِهَا      عَلَى نَائِيْ اَيَّاتِ اَلْهَمِّ كَانِ عَافِيَا  
 در نام ناله و خیزش بر زمین کربلا گردان و در آنجا بایست که خدق خویرگاه ایشان که در پیش  
 محو شده است

اِخْتَمًا وَتَنَعِي فِي مَنَاحِ دِكَايِهِمْ<sup>(۱)</sup>      بَقَاعًا خَلَّتْ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَعَايَا  
 خیزش در خوابگاه شتران ایشان خرابان و از سرزمینها و منزلها که بعد از آنها خالی مانده  
 خبر ده

نوع (۱) یعنی ضبط کرده اند و جمع است زیرا یا بجزئی فیه و ضبط و تنعی در است که ضامع است و منعی امر است

بیشتر از اینها در شرح  
 از زبان حسین

أَنْخَهَا وَرُدَّهَا الْوِدَّ مَنَعَ لِمَنْ قَصَّ عَلَى ظَمَاءٍ وَالْمَاءُ يُوَفُّهُ طَامِيئًا  
 بخوابان نادر حوزت را و آبش ده تا جردی از کسی که بآلب تشنه از دنیا رفت در حالتی که سید به  
 آب خورده بود بالا آورده و بر زبانت

وَتَنَعَى تِيَامِي فِي الْهَوَاجِلِ مَضْمَا الطَّوَى وَنِسَاءً نَادِيَاتٍ دَوَاعِيَا  
 و خبر به از تیمانی که در بیابانها گرسنگی آنها را با نان و نانچ آورد و از زنان که گریه میکردند و جد حوزا  
 صدا میزدند

فَوَادِحُ لَوْ دَا لَلَّهِ حُمِّلَ بَعْضُهَا تَبَيَّرَ وَرَضْوَى كَانَ تَالَلَهُ وَاهِيَا  
 این نصیبها مصیبتا نخرمت که بخدا قسم اگر پاره ای از آنها بر کوه بشیر و رضوی بار شود پاره  
 میشود

دو صبح دوم خبر از کورف یک و غیره  
 فشان الرزایا المصفاک و شایا  
 در توتیای

إِذَا عَنَّ ذِكْرُهَا لِيُؤَادِرِ خَاطِرِي فَشَانَ الرِّزَايَا الْمُصْفَاةِ وَشَايِنَا  
 هرگاه یاد آنها بخاطرم آید دل منم همیشه یاد مصیبتا گشته را میکند

دُمُوا بَرَزَايَا لَيْسَ يَدْرِكُ كُنْهَهَا وَمِنْ حُزْنٍ مَا نَالُوا أَدْمَا دَمَانِيَا  
 آفتابان من هفت تیر مصیبتا شدند که هیچ حقیقت ندارد که کمر و زانیه من در پاره ای از اندوه  
 مصیبتا ایشان هفت در آید

بَنِي الْوَحْيِ بَلَّوْا كُمْ تَوْزِينَ مَقَامِكُمْ  
 وَتُسَعِدُ مَوْلَاكُمْ وَتُسْفِي الْمُنَاوِيَا  
 ای فرزندان وحی صیبت شما تمام شمار از نیت سیدم و دوست شما از نیت دشمنان را بخت  
 یسازد

أَمَا وَالَّذِي مِنْكُمْ عَلَيَّ وَمِنْكُمْ  
 عَلَيَّ وَمَا أَصْفَيْتُمْ مِنْ وِدَادِيَا  
 مان قسم بان حتی که شما بگردن من دارید و قسم ببطر شما بر من و قسم بر پدر خالص من نسبت شما

وَمَا بَيْنَنَا مَاتَرَ ذِكْرُ بِلَا نِكْمِ  
 عَلَيَّ خَلْدِي الْأَوْجِحِ مَا يَبِيَا  
 و قسم با آنچه که میان است یاد صیبت شما بی طرفی من بگذشت مگر آنکه اندوه دل بر اسیبها آورد

وَقَسَمَ أَكَادِمِي وَكَلْدَ عَيْشِي  
 وَأَسْعَرَ أَحْسَانِي وَبَلَّ الْأَمَانِيَا  
 و افکار مرا بر اکنده کرد و زندگ مرا تره سخت ، اندرون مرا آتش زد و حیثان مرا ترخت

وَأَنْشَدْتُ فِيكُمْ مَا يَبْرِدُ وَوَقْتِي  
 فَمَا أَنْشَدُ الْأَشْعَارَ إِلَّا لِنَدْوِيَا  
 و در باره شما شعر سردم که سوز دل را خشک میکند و آن اشعار را نمیخوانم مگر بار در یاد خود

وَلَكِنَّا وَاللَّهِ تَجْرِي مَحَاجِرِي تَصْعَدُ تَوَفَادِي وَتُصَلِّي حَشَائِيَا  
 وای نجوا هم آن اشعار شک چشمه بر جا بر کنده و آه دل را با لای آورد و آتش بدل من میرند

وَإِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ فِيمَكُمُ نِطَامِي وَذَيْنُ الدِّينِ نِعَا دَائِيَا  
 و من بجز خداوند شاگرد شما هستم باشعارم و زین الدین که مرثیه سدا رشت

أَبِي فَأَنْظُرُونَا وَالْأَخْلَاءَ فِيمَكُمُ وَمَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ مِنْ أَحْبَابِي دَائِيَا  
 پدر من است پس بباید در ستاین و کند که سیدانید از در ستان نزدیک من سهند نظر رحمت بنمازید

وَصَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مَا إِنَّ بَلَّتْ لَكُمُ غَوَادٍ بِصُوبِ الْوَدْقِ يَجْلِي الْعَرَالِيَا  
 و درود خدا بر شما باد تا زمانه که ابرها را با دای بریزش باران بر شما بگیرد ، باران که چون آب از دانه شک بریزد .

وَمَا أَسْفَعَتْ نَيْبُ بَعَامِلِ حَادِيَا دَمَا نَا حَكْمُ وَدَقِّ بِنَشْرِ ثَنَائِكُمُ  
 و تا زمانه که پرندگی بخاطر انت رشا بر شا زهر سران میکند و تا زمانه که ماده شکر از کوزه براننده صد خرگ نزدیک میشود .  
 منصف و دق

المضمومة  
القصيدة العاشرة الراية ع بيت

لَمْ يَطَّلِعْ عَافٍ طَوِيْمٌ نَشْرُهُ الدَّمْعُ      يَذْكُرْنِي مِنْ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ الدِّكْرُ  
 برای ایشان (دوستان رفت) اثر فراخ کهنه ایست که روزگار بط آنرا بر چیده است و بیاد  
 من می آورد ز ماینز که یاد آن فایده ای نمی بخشد

يَذْكُرُ عَهْدَ القَاطِنِينَ بَرْنَعَهُ      عَلَي حَيْثُ طَابَ العَيْشُ وَاتَّقَى  
 آن اثر عهد سکن آنرا می آورد وقتی که زنگش خوش و ظم بود و کارش سرور است  
 داشت

فَا سَفَرْنَا دِيهِيْمًا بِأَنْوَارِهِمْ      وَأَنْوَالِيَادِ يَهِيْمٍ بِهَالِ الرَّبْعِ مَجْمُوعٍ  
 مجله آنها بنور راه و سیرت روشن و نزلشان بباران عطا های دستان بنور و قلم بود

بِهَالِيْلٍ زُهَادٍ كِرَامٍ أَهْلَةٍ      كَهْفٍ وَعِبَادٍ عَطَاوَةٍ غُرِي  
 ساد و بوند جامع خیریت ، زاهد دنیا بخشنده ، نیکو خوار ، پناه خلق ، عابد اسادت  
 بزرگ و نورانی

(۱) تَرَدُّ حَيْثُ لَلْوَمَا أَيْضًا (المعجم)

سَعَى الدَّهْرُ فِيهِمْ وَالرَّزَايَا تَحْفَهُ <sup>رود</sup>   
 وَلِلدَّهْرِ فِي تَصَوُّفِ أَمْثَالِهِمْ دَهْرٌ   
 روزگار که پیچیده ببلایا بود در محوشان کوشید و عادت روزگار نابود کردن امثال ایشانست

فَمَا كَرِهْتُمْ فِي مُسْتَفْزِ صُرُوفٍ <sup>(۱)</sup>   
 دَلَوْلًا قَضَاءُ اللَّهِ مَا جَوَّهْتُمْ مَكْرَهُ   
 روزگار با حوادث بنیان کن خود با آنها طعنه کرد و اگر قضا الهی نبود مکر گرین ایشان را نمی کشید

وَلَكِنْ مَحْتَمَمَ الْقَضَاءِ يَجْرَهُمْ <sup>رود</sup>   
 عَلَى نِقْطَةِ اللَّبَيْنِ مِنْ بَيْنِ مَا جَرُوا   
 و لکن تضاحمتی ایشان را بجدا نمی کشید و حالگی آنها با تمام مصائبی که تحمل شدند بیدار و عادت بان جدا می بودند

أَمْرُهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ عَلَى الْفَنَاءِ <sup>(۲)</sup>   
 عَلَى غَيْرِ تِلْكَ الْحَالِ يَا لَهْفٍ مَا مَرُوا   
 حوادث روزگار ایشان را بیهوشی در گشتنید بر عکس زندگان دنیا که داشتند و لم برای ایشان بسوزد دنیا که در گشتند

فَأَوْتِ مَفَانِيهِمْ فَلَا دَائِدُ لَهَا   
 وَلَا سَائِرُ فِيهَا وَلَا وَاوَدُ كَعِرْدُ   
 پس نمره شدن بی صاحب ماند بنابرین نه طلبی دارد نه رونده و نه وارد شونده ای که قصد آن کند

(۱) صدر میم است که بفعال از فشره است   
 (۲) یا لهفی مرُوا سر. ن. پ. میثی

رَوَّادٌ طَلُولٌ جَرَتْ فِيهَا الْأَعْيَادُ بَعْدَنَا  
 تَقَضَى بِرُغْمِي أَهْلَهَا وَأَنْقَضَى الْعَصْرُ  
 آن منزل خرابه با آنست که باد با بر آنها وزید پس آنکه بر حرف میل ساکن آنها در گذشته و زمانه  
 بسر آمد

عَلَى الطَّلَلِ الْعَافِي الْمُحِيلِ لِقَوْلِي  
 لِنَذْكَادِهِمْ نَظْمٌ وَمِنْ مَدَمَعِي نَشْرُكٌ  
 بر آن خانه خرابه که نه سنجورده بخاطر یادآوری از ایشان بر زبان خود نظم و از چشم خود نثری (اشک)  
 دارم

سَقَى الْمَرْجِعَ الْبَالِي لِفَقْدَانِ أَهْلِهِ  
 مَدَامِعُ تَجْرَمِي مِنْ مَحْتَبِمِ حُرُوكِ  
 اشکهای سرخی که از چشم در تازان جا ریت آن خانه که نه را بسیاد فقدان ساکنان آسایشی کرده است  
 میسوزد

فَإِنْ يَشْجَلُكُمْ وَصَفَى فَمَا الرَّبِيعُ خَيْرٌ وَأُ  
 وَمَنْ كُنْتُ أَبْلِيَهُمْ فَهَلْ لَكُمْ خَيْرٌ  
 پس اگر وصف من شما را عکس میکند بمن خبر دهید پس آن خانه که نام است و کتا را که بر آنها گریه میکنم  
 کیستند آیا از آن اطلاع دارید

فَمَرْبَعُهُمْ أَرْضُ الْبِلَادِ جَمِيعِهَا  
 وَسَكَانُهُ أَلُ النَّبِيِّ الْأَنْجَمِ الرَّهْمِ  
 (شاعر از زبان فخر بن جویب میدهد) منزل ایشان زمین همه شهرت است و ساکن آن خانه پیغمبرند که تبار  
 درختان است خلق میباشدند

لَقَدْ مَرَّ آيْمَانِي إِلَىٰ مَا جَاءَ لَهُمْ ۖ وَآذَكُرُّ بَعْضًا مِنْهُ وَالْقَوْلُ يُجَرُّ  
 برآیند بیشتر اشاره من در مصائب و آرزو بانها گذشت و اینک بعضی از آنرا یاد آور میشوم و همانا آنکه در  
 گفته و لازم باشد

لَقَدْ شَرِدُوا بَعْدَ النَّبِيِّ وَشَتَّوْا ۖ وَضَاقَ عَلَيْهِمْ بَعْدَهُ الْبُرُ وَالْبَحْرُ  
 برآیند پس از پیغمبر اهل بیتش (از شهر خود) رانده و پراکنده شدند و برود بحر پس از او برایشان تنگ شد

فَفِي كُلِّ حَىٍّ نَصَّةٌ مِنْ دِمَائِهِمْ ۖ وَفِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ تَفَرُّقِهِمْ قَبْرٌ  
 پس در هر قبیله ای (که ششید) در راه یارایشان و او را که ششید از خون ایشان است و در هر سرزمینی که بدو  
 رفته قبری از آنهاست

وَاحْسَنُهُمْ فِي اللَّهِ بَلَاءٌ وَمِجْنَةٌ ۖ وَحُسَيْنٌ ۖ وَفِي مَا نَالَهُ شَهْدًا لِدُكْرٍ  
 و بهترین ایشان از نظر آزارش و تحمل بلا حسین علیه السلام است که قرآن گواه صحبتها اوست . اِنَّ اللَّهَ اشَدُّ  
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْخَبْرُ . وَ مَنْ هَلْ مَظْلُومًا لَخ

قَتِيلٌ بِأَرْضِ الطَّفَّاطِمِ بِقِيَّةٍ ۖ قَضَوْا دُونَهُ ظَالِمِينَ حَوْلَهُمُ النَّهْرُ  
 کشته ای که در زمین کرطالان بود با جوانانی که پیش روی او همه کشته در گذشته در همان سرزمین کشته شد  
 این بود

بِقَوَانِي صَحَابِهَا تَنُوحُ عَلَيْهِمُ  
 مَلَائِكَةُ سَعْتٍ لِيَضْرَعَنَّهُمْ غُبْرًا  
 اج و این در بیانها آنجا بماند در حالتی که ملائکه برین نام و غبار آلود در قتلگاهش بر آنها نوحه  
 دزاری یکسند

مَعْرِينَ فِي رَمَضَانَ هَجِيرَ جَمِيعِهِمْ  
 وَلَوْ لَا سَوَافِي الرِّيحِ مَا فَهَمُ طَمْرُكُ  
 بلخی بر بنه دعوت در گرامی نیز فر افتاده بودند و اگر باد بارش آوز نبود کس بهای نداشتنه

تَدُو سَهْمٌ جَرْدٌ سَلَاهِبٌ اَطْلَقُوا  
 اَعْتَهَا يَوْمَ الْوَعَاءِ اِذَا كَرُوا  
 در حالتی که اسب پشتند کشیده قد که دشمن نوز جنگ بر وقع حمله بجم آنها را تا سخته مبارز  
 پمال بگردند

وَزُوَادُهُمْ اَضْيَا فَمَهُمْ فِي حُرُودِهِمْ  
 مِنَ الدَّارِعَيْنِ الْمُقْتَفِي الذَّبَابِ وَ  
 دز ازان شهیدان سلحشور زره دار در میدان جنگ گرگ و گرس بودند که پس از رفتن سپاه دشمن بر جان  
 آندند ( زهی گرگان بیابان که بر گرگان آدمی صورت کوفه تری داشتند )

وَادُو سَهْمٌ فَوْقَ الْعَوَالِي كَانَهَا  
 نَجْمٌ وَدَأْسُ السَّبْطِ بَلْبَنِيهِمْ بَدْرٌ  
 در رمای این ( شد ) بالا نیزه مانند ستاره گان و سر فرزند دختر پیغمبر در میان آنها چون ماه شب بیدار

وَأَبْيَاتُهُمْ مَحْرُوقَةٌ وَنَسَاؤُهُمْ  
مُحْتَكَةٌ أَوْدَعِي بِهَا الزُّجُورَ وَالنَّهْرَ  
دخیر باشن سوخته و زبانشان پرده حرمتش در دیده شد و این و با کلمه سخن آنها را میرانند

لَدَى السَّبْيِ وَالْهَفْيِ لَهَا وَرِجَالُهُمْ  
لَوْحِشِ الْفَلَاوِ الطَّيْرِ فِي كَوْبَلَا حَزْرٍ  
بنگام اسارت که دلم برای آنها بسوزد در حالتی که مردانش در کربلا تفر و وحش حوا در پندگان (و بیگانه) شدند  
اشاره است بزهر حضرت زینب علیها السلام کافی با اقصای متقطعاً عسلان العلویت بین  
النواویس و کوبلا در حیدرآباد ششم در حیدرآباد

فَمَنْ مُبْلَغٌ عَنِّي جَسُومًا يَكْرِبِلَا  
كَيْتُ كِزْمَنٍ بَرَسَانِ بِيْزْمَانِ كِزْمَانِ  
کستها السوا فی اد دعاما لها ذر  
کیت که از من برساند بیزمان که در کربلا افتاده . بیزمان که با دوزخک اور زیزه مانع به تکلم  
بر آنها پرشانه است (مفعول مبلغ کلمه رساله است که به بیت بعد خواهد آمد)

تَدِقُّ قَوَاهِمَ الشَّامِثِ بِرُكُضِهَا  
عَلَيْهَا إِلَى أَنْ حُطِمَ الصَّدْرُ وَالظُّهْرُ  
(بیزمان که) اسبها چهرش بالگد خود پشت آنها را کوبید تا آنکه سینه و پشتش در هم شکست شد

روزی از بیگانه  
روزی از بیگانه  
روزی از بیگانه

وَأَدُّسُهُمْ أَقْدٌ فَادَقْتُهُمْ وَقَدَّبَقُوا  
وَقَدَّمَرَّ قَبْلَ الْقَرِّ بِالْقَرِّ النَّحْرُ  
دوسه را آن بیزمان بیکر با جد او به نهار در زمین ماند و قبر از آمدن روز یازدهم (در روز عاشورا) عید و با  
از آنها گذشت .

رِسَالَةٌ مَفْجُوعٌ وَضَائِعٌ مُهَجَّرَةٌ هُنَاكَ وَ مَكْسُورٌ بِهِمْ مَالُهُ جَبْرٌ  
 پیام درنده ، دشمنه و دل شکسته آنها را که هرگز جبرانی ندارد با نجا (که بلا) برساند

فَهَبُوا لِأَوْتَارِكُمْ فِي طَعَانٍ وَأَسْرَى هَذَا يَا أَيْنَالِ لَهَا  
 ای شهدا ایثار شوید و بجزیرید برای انتقام کشیدن از بانوان کجاده نشین . زنانه که آنها بفرمان  
 پیشتر با برت بردند و انتقامشان گرفته نشده است .

أَلَا فَانصُرُوا الْمُسْتَعِينِ يَا لَهَا مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ بَعْدَكُمْ كُنُزٌ  
 هان یاری کنید زان و نایب خواهی که بر شما برای ایشان درین همه مردم نامه یانیت

مَضْمُونٌ وَقَطَعْتُمْ كَبُودًا وَ دَعْمٌ قُلُوبًا بِالْكُمِ طَارَتْ وَ لَيْسَ لَهَا قُرُ  
 شمار گذشتید و جگرهای را پاره پاره کردید و دماند را که بر شما پرواز کرده و قرار ندارد به فرخ  
 در آورید

فَفِي كُلِّ عَيْنٍ مِنْ مَصَارِعِكُمْ قَدْ وَفَى كُلَّ كَيْدٍ مِنْ مُصَابِكُمْ فَنُزُ  
 پس در هر چشمی از شما غش که و در هر جگر از نصیب شما شکار است

(۱) رساله منور است برای مبلغ چاکه پیشتر گفتم

وَكُلُّ فُرَاتٍ دَانِقٌ لِيَظْمَانِكُمْ وَكُلُّ طَعَامٍ لَذِيذٌ مِّنْ أَهْلِكُمْ مَرَّةً  
وهرآب خوشگوارى بخاطر عطش شما که در کل آلود و هر غدار لذیذ ترنج است

وَمَا أَنَسَ لِأَنَسِ النِّسَاءِ وَصَبِيَّةٍ صِنْفَادًا عَلَى الْأَقَابِ إِذْ قَوَّضَ السَّفَرُ  
وهر چه را در پیشتر کنم در پیشتر نمیکنم آن زنهاد که در کان کوچکی که بر قتب شران سوار بودند در رخ سفر آنها  
در هم شکسته بود

فَوَاطِمٌ لِلْمُخْتَارِ أَسْرَى حَوَاسِرًا يَلَا حِظَهَا فِي سَيْرِهَا الْعَبْدُ وَالْحُرُّ  
زنان بچهارم بغير مختار اگر اسیر در برهنه بودند بر بنده و آزادی در ریشک تمش میکردند

كُوَاعِبٌ دَبَابٌ الْخُدُودِ بَوَادِيهِ أَلْوَجُوهُ بَعَيْنِ اللَّهِ مَا كَتَبْنَا خِدْدُ  
دو شیرگان پرده نشین قبل چشم خدا رو باز بودند و پرده را آنها را نبوشنده بود

لَئِنْ سَلَبْتَ خُمْرًا فَقَدْ لَفَّهَا تَقِيٌّ وَقَفَّهَا مِرْطُ الصِّيَانَةِ وَالسَّيْرِ  
اگر در سر بیار از سرش را بودند چاق تفری سرش را پوشاننده و چادر و پرده حضرت بخت آنها  
شده بود

لِيَظْمَانِكُمْ مَرَّةً نِسَاءً مَرَّةً بِ شَيْئِي مَانِكُونِ اسْمَاءُ النَّبِيِّ هُوَ مَا يَعْمَلُ  
وهر چه در سر ن. پ. شئی می مانگون اسماء النبی هُوَ مَا يَعْمَلُ  
وهر چه شرط بجزم فعلین

وَلَكِنَّهَا أَبْلَى نَضَادَتَهَا السُّرْمِ وَلَفْحُ سَمُومِ الرَّيْحِ وَالْوَجْدُ وَالْحَرُّ  
دلیر شبانه و سوزش باد سموم و آتش اندوه و حرارت آفتاب فرحی و تازگی آنها را کند و پرورده کرده

فَتَسْوَدُ فِي الْمَسْرِ مِنْ الشَّمْسِ تَارَةً وَمِنْ مَضَعِ الْأَخْوَانِ وَالْبَيْعِ تَصْفَرُ  
از یک سو سیاهی صورتشان در سیرتیا بخار آفتاب روز بود (نه تاریکی شب) و از سوی دیگر از درد  
اندوهها و کرسنگی رزد میگردید

(۱)

سَلَامٌ عَلَيْهَا فِي الصَّخَاكِ بِأَسْرِهَا وَلَيْسَ لَهَا وَال دُونَهَا جَوْدُ  
سلام من بر پنهان زنان در آن بیابانها در حالتی که سر برستی مرغان و نیکو کارند باشند

وَفِيهَا تِيَامِي ذَادَهَا النَّوْحُ وَالْبُكَاءُ عَلَى قَبْرِ الْأَجْمَالِ مَسْهُمِ الضُّرِّ  
و در میان آن زنان تیمانیه بودند که گریه و ناله و نوحه آنها در هنگام بر قبور آن سخی با ایشان رسیده بود

عَلَى مَا بِهِمْ فِي الْأَمْرِ لَيْسْتُمْ جَدُّرٌ وَيَضْرِبُهُمْ نَعْلٌ وَيُجْرِمُهُمْ زَجْرٌ  
گذشته از تلخیها و سختیها سارت بجز بزرگواران و شام میدارند و ناپاکی ایشان میزد و در جرمین  
آنها را بعنف میرزند

(۱) اسهم . س . ن . حاشیه ی

يَحْتُّ بِهِمْ سَيْرًا عَنِفًا عَلَى الطَّوْنِ طَوَّاهُمْ سَمُومَ الصَّيْفِ وَالْمَحْمَةَ الْقَفْرِ  
 آنند در حال گرسنگی بسختی میبرد. باد گرم تابستان و بیابان بآب و علف لاغرشان کرده بود

تأمل خلیجی حالهم تلق فادحًا عظیمًا وخطبًا لا یحیط به الفکر  
 ای دوست من در حال ایشان تأمل کن تا بر خوری نسبت بزرگ و پیش آمد ناگوار را که از اندیشه برود  
 و فوق تصویر است

یساد بهم من کوبلاء لجلیق علی ائینق یوحی بها السهل والوعر  
 آنرا از کربلا به شوق برشته می بردند که زمین نرم و سخت زیر پای آنها پیچوده میشد.

فاین النساء الفاطمات والسری واین الیتامی و الإهاتة و الشری  
 زنان فاطمی کجا و سیر شبانه کجا یتیم کجا و خواری و آزار کجا

سلامی علیها فی العناء وحرمتی وذلک مجهود المقصر و القدر  
 سلام و سوز دل من بر زنانی که در بیخ بودند و این سلام و دلسوزی استطاعت و تو زمانه شخص مقصر است  
 ای قدر المقصر

لَا تَقْضِي لِي فِي ذَلِكَ لَوْعَةً وَاجِدٍ تَلَطَّى بَقَلْبِي لَيْسَ لِي دُونَهَا عُدَّةٌ  
 تا بدان وسيله برای خدا کنم سوزشی را که دارم. سوزشی که در دم شعله ور شد و مرا بخیر آن پوزشی  
 نیست

وَالْأَفْئَالُ اللَّادَاءُ إِلَّا فِخَارُهُمْ فَكَمْ شَكَرُوا مَا لَيْسَ فِي غَيْرِهِمْ صَبْرٌ  
 و گزشتی و مصیبت سخماً فخرین است و بعد نسبت بمصیبتی که دیگران تحمل آنرا ندارند شکر گزارند

ثَاوُهُمْ يُبْدِيهِ حَسَنُ بِلَايِهِمْ وَخَلَّ جَلِيلُ الرُّزْعِ عِنْدَهُمْ فَمَنْ  
 آرزایش نگوید این شای این را آشکار سازد و تحمل مصیبت بزرگ مایه فخر ایشان است

مَصَابِيَهُمْ جَلَّتْ مَنَابِقُهُمْ جَلَّتْ وَالْأَوْهُمُ أَوْلَتْ وَأَنْكَارُهُمْ كَفَرُوا  
 مصیبتشان بزرگ شد و افتخار آن آشکار گردید و نعمتشان کمزور شد و انکار کرده و انکار توکل  
 کفر است

مِمَّا دَخَلَتْهُم مِلَأُ الْفَضَا فَلَإِجْرًا عَلَى مَا حَمَلْتُمْ يَسْهُلُ النَّظْمُ وَالنَّثْرُ  
 قضای عالم خوبهاشان است (همچون زود آهنا آفریده شده است) بدیجت برتساگران آنها  
 سرود شعر و نثر آن است

فَيَا أَيُّهَا الْفَجْرُ الْمَجَلِيُّ بِرُؤْيِيهِ حَادِسٌ طَمَّتْ لِأَجْلِهَا الْفَجْرُ  
 ای سپیده‌دی که بصیبت خود تبارکیمیا (ظلم‌نمی‌آید) را که عالمگیر بود و سپیده‌دی نزدشت بر طوالت کردی

مُصَابِكٌ فِي قَلْبِي مَعَارِفٌ وَقَعِيهِ وَقَوْلِكُمْ فِيهِ مِنَ السَّبْعِ الْعَشْرِ  
 صورتها بصیبت واقع بر تو. در دل من است و حال آنکه یک به تمام آن در قلب من قرار دارد

أَهْيَمُ وَبَلَّوْا كُمْ أَهْيَمُ بِحَبِّكُمْ وَدَمَعِي عَلَى الْخَالَيْنِ مِنْ شَبَابِ غَمِّكُمْ  
 آشفته بلا و اسفان شما و شیفته محبت شما هستم و اشک من بخال عشقی که دارم در برده است  
 زیاد است

وَإِنِّي لَتَعْرِفُنِي لِذِكْرِكَ هِرَّةٌ كَمَا انْتَقَصَ الْعُصْفُورُ بِلِلَّةِ الْقَطْرِ  
 و از یاد بصیبت تو لرزه از من دست میدهد چنانکه گنجشک از تر شدن باران بخود می‌لرزد و پرده‌ها باز می‌کند

يُفِرُّ لَكُمْ قَلْبِي وَإِنْ صَدَّ نَاطِقِي وَإِنْ كُنْتُ مُخَادِرًا فَإِنِّي مُضْطَرٌّ  
 دلم بسوی شما پرواز میکند اگر چه دیده‌ام از دیدار ممنوعت و اگر چه فدا را مخیر آفریده است در دل آن  
 به غنیمت

فَهَيَاتَ مَا قَضَيْتَ مِنْ شَفَعِي بِكُمْ  
 مَنَائِمِي وَلَا نُوحِي لَكُمْ وَالْقَضَى الْعُمُرُ  
 ہیات کہ عمر بیان رسید و بہنایت مجتہد کہ بشمارم آرزو باد و نوح و ناله ہا خود را نسبت بہنما  
 در شمارم ادا نمودم

تَقَطَّرَ  
 تَقَسَّمَ افْكَارِي وَعَيْشِي مُنْقَصٌ  
 وَفِي بَصَرِي بَرَقَ وَمِنْ مَدْعِي  
 افکار من پریک شدہ است و زندگانیم ترہ و تدہ است در حاتی کہ چشم من برق میزند و دیدہ ام میبارد

حَوَامٌ عَلَى قَلْبِي السَّلْوُ وَكَيْفَ  
 بِذَلِكَ وَالسَّلْوَانُ مَوْعِدُهُ  
 دلجوئی بر من حوام بہت و چگونہ میسر بہت و حال آنکہ وقت آن قیامت بہت زدنیا

فَإِنْ مِتُّ لَمْ أَشْفِ الْغَلِيلَ فَلَيْحَا  
 أَشْرْتُكُمْ مِنَ الْأَسْرَارِ مِنْ جَدِّي  
 پس اگر بمیرم حوریت و لم اشفا زاده ام پس وقتی کہ از قبر خود بیرون آمدم چنانکہ در اسرار (اشرف)  
 خود پشہ کردہ ام

هُنَاكَ مِنْ ذِيْنَ الدِّينِ أَحْمَدُ  
 وَيَسْتَفِي  
 وَذَلِكَ أَمْرٌ فِي أَحَادِيثِكُمْ سِرًّا  
 آنجا احمد پسر زین الدین شفا می یابد و این امری بہت کہ در حدیث شما بیان است (در حجت  
 روزنک خالص دایم زنده میشوند)

عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللهُ مَا فَاهَ ذَاكَ  
 لَكُمْ بِكُمْ أَوْ فَاحَ مِنْ طَيْبِكُمْ نَشْرُ  
 درود خدا بر شما باد تا زمانی که یاد کننده او را برای شما بکشد شما را  
 در فضا پرکنده است و میوزد

وَمَا إِنْ دَعَا اللهُ الدَّعَاةُ بِذِكْرِكُمْ  
 وَجَاءَ عَلَى طِيٍّ اسْتِجَابَتِكُمْ ذِكْرُ  
 و تا زمانی که دعا کننده گان بگویند شما را بخوانند و تا زمانی که ذکر را بر بیهوای استجابت شما ذکر میکند.

القصيدة الحادية عشر البائية المكسورة ۱۲۹ بیت

بنات اللیالی لأعباب بلاعب قضي عمره الفانی بکسب المطالب  
 حادث روزگار بیازی گرفتت سرگرمی را که در کب خواستهای دنیوی عمرت در خود اگر زنده

(۱)

لنیل المنی والذهر لنیله و یطبعه والذهر امکر خالب  
 برای رسیدن بآنروزها در حالتی که روزگار او را بمراد نیرساند و او را بطمع می اندازد و زمانه از  
 هر چیزی مکارتر است

(۲)

تصادف فی الحاجا غیر مرادهم بنوه و یغنیهم بکل النوائب  
 چون زمانه با تمام بلاها بآنها در روزگار رو میکند از نجات در خارج خویش بمراد خود نمیرسد

(۳)

یقضی الفتی غیر اولم یقضی حاجه له و یمتیته کفعل المداعب  
 جوان عمری را میگذرانند در حالتی که روزگار بسود او حاجتی را بر نیاموده و تا عمل باز نگردد او را دار  
 بآرزوها میکند

لا لا . ری . شین (۱) یصادف . پ . ن . نوبلی (۲) به . سر . پ (۳)

يَلَا طِفَّهُ غَدًّا تَقْرِيْبِ حَتْفِهِ      يَدِّبُ لَهُ فِيهَا دَيْبِ الْعَقَارِبِ  
 برای اینکه زنگ اورا نزدیک سازد از راه بیوفائی با او مهر نیا میکند و در آن طوفان مانند عقرب (بی صدا)  
 و آرام حرکت میکند.

(۱)  
 فَكُنْ حَازِمًا فِي وَعْدِ دَهْرِكَ إِنَّهُ      يَمْجِي بُوْعْدِ فِي الْحَقِيقَةِ كَاذِبِ  
 پس در وعده ای که روزگار تو میدهد دوراندیش باش چه در واقع تو وعده دروغی میدی

وَ كُنْ حَذِرًا مِنْ وَعْدِهِ إِنْ وَقَّعَ      لَا فَرْجَ يَخُجُّ السَّمَّ وَسَطَ الْمَرَاضِبِ  
 اگر روزگار وعده خود وفا کرد بهر همزیرا درین عمل زهر میریزد

(۲)  
 فَكَمْ مِنْ فِتْنٍ يَقْضَى عَلَيْهِ بِغَفْلَةٍ      وَ حَاجَاتُهُ لَمْ تُقْضَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ  
 چه بسیار جوانی را که ناگهان میگذرد در حالتی که حاجت او از هر جهت برآورده نشده است

(۳)  
 أَلَا يَا حَذِرَ الدَّهْرِ وَالْمَوْتِ طَلَبُ      وَأَدْرِكَ بِرِمَنِ طَالِبٍ وَمُسْلِفِ  
 ثان بهر همزیرا روزگار چون مرگ جبار آدمی است و زمانچه قدر خوانمان مرگ دقتش انگیز است

(۱) دَهْرًا لَا فَرْجَ يَخُجُّ السَّمَّ مِنْ تَمْرِ بَدِيٍّ ضَمِيرِهِ (بدر) میکند حاجت. ن.  
 (۲) مِنْ فِتْنٍ تَمْرِ بَدِيٍّ ضَمِيرِهِ (بدر) میکند حاجت. ن.  
 (۳) مِنْ تَمْرِ بَدِيٍّ ضَمِيرِهِ (بدر) میکند حاجت. ن.

عَلَىٰ غَيْرِ سِرِّبٍ اِمِنْ يَتَّبِعِي سُرِّيٍّ      بَعِيدًا بِالْاِزَادِ مُعَدِّ لِسَارِبٍ  
 آیا بنحوی برای راه ناما منی بدون توستی که من فرود است شب سیر دوری کنی

كُسُوفُ بِالْاِطْلَاعِ نَوْمًا وَ لَيْلَةً      عَلَىٰ اَمَلٍ عِنْدَ الرَّخَاوِ الشَّطَابِ  
 آیا بانگ کار و کوشش بامید آنکه در وقتها و سختیها بار زونی می رسم روز و شب را بخیر گذر

طَوِيلٍ عَلَىٰ مَرِّ اللَّيَالِي وَ اِنَّهُ      عَلَىٰ اَجَلٍ مِنْ مَرِّهَا مُتَقَارِبٍ  
 آرزوی که همراه روزگار است و با گذشت زمانه برگز نزدیک است

تَوَدُّ قَضَاَ الْاَيَّامِ كَمَا تَدْرِكُ الْمُنَىٰ      وَ يَأْتِيكَ مِنْ ذَاكَ الْقَضَا غَيْرَ تَائِبٍ  
 دوست بیدار روزها بگذرد تا با روزها برسی و حال آنکه از گذشت روزگار توبه نکرده برگ تو برسد

وَ فِي الثَّانِ مِنْ يَوْمِ الْوِلَاةِ قَدْ      مِنْ الْعَمْرِ نَوْمٌ لَوْ تَعَىٰ غَيْرَ اَتَّابٍ  
 اگر سخن در این نور روز دوم ولایت تو روزی که برنگردد از عمرت گذشته است

فِي أَمْرِي مِمَّا مَضَى فِي سَبِيَّتِي      وَفِي الْقَلْبِ مِنْ مُسْتَقْبَلِي حُرْدَالِبِ  
 جقدر از کردار گذشته درین جور خود پشیمانم و دل امکا آنرا امید که فائز تر نیز نسبت بآئینه در دل  
 دارم

أَخَاطِبُ نَفْسِي بِاللَّحْمِ قُلْتُ إِنْفَاءً      أَحْذِرُهَا مِنْ حَاضِرِ خَوْفٍ غَائِبِ  
 آنچه بیشتر گفتم نفر خود احطاب کرده اور از فانیان که خوف از دست ز من داردمی ترسم

فردی بمی شخص است که در  
 از مخاطبی زنده مخاطبی

تَقُولُ إِذَا مَا قُلْتُ صَبْرًا فَبَعْدَ ذَا      أَطِيعُ فَتَسُوْنِي نَشَامِنْ مُخَاطَبِي  
 بگو نفر خود بگویم صبر کن بگویم پس از این ترا اطاعت میکنم بنابر این تا بفرزند من باشی از شخص خود  
 من است

فِي أَدَبِ اتِّي أَسْتَعِينُكَ دَحْمَةً      وَفَضْلًا عَلَيْهَا يَا جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ  
 پس پروردگارا از تو بیاورم بگویم که مرا بر ختم و فضل خردت بر او چهره گردانی ای خدا رب بیا عطا

لَقَدْ أَعْبَتُ فِكْرِي وَأَعْمَتُ بَصِيرَتِي      وَغَطَّتْ عَلَيَّ عَقْلِي فَأَعْيَتْ مَذَاهِبِي  
 هر آینه برستی فکر مرا بخت انداخته و دیدة بصیرت مرا نابینا کرده و پرده بر عقل من کشیده بنابر این رهیار  
 من دشوار شد و من در کار خود در ماندم

وَإِنِّي عَنْ تَهْذِيبِ نَفْسِي لَشَاغِلٌ      بِدَهْرٍ عَلَى جُلِّ النَّوَائِبِ رَاقِبٌ  
 همانا من از اصلاح نفس خود باینکه نماندم بخاطر سرگرم شدن بزرگوار که با تمام سختیها و مصائب همراه است

وَمِنْ نَائِبَاتِ الدَّهْرِ يَوْمًا مُصِيبَةٌ      لَقَدْ خَبَاتَ خَرْنَا جَمِيعَ الْمَصَائِبِ  
 و از جمله حوادث روزگار مصیبتی است که در یک روز همه مصائب را از جهت اندوه پوشانده و از نظر انداخته است

فَوَاللَّهِ مَا يَأْتِي الزَّمَانَ بِأَحْتِبَا      وَوَاللَّهِ مَا تُنْسِي لِدَى كُلِّ صَائِبٍ  
 پس بخدا قسم که روزگار مانند آن مصیبتی نمی آورد و بخدا قسم در برابر هر حادثه دشمنی فراموش نشده از خاطر می رود

لَهَا ذَفْرَةٌ عَنْ حَصْرَةٍ مُسْتَمِرَّةٍ      مَرَادُهَا فِي مَطْعَى وَالْمَشَارِبِ  
 بخاطر آن مصیبت برآه در آن است که از غم دائمی بزرگتر است و غذا و آب را تلخ کرده است

مُصِيبَةٌ أَذَى الْعَالَمِينَ أَدْوَمَةٌ      وَأَشْرَفُهُمْ مُسْتَوْدَعًا وَسَطْحَانًا  
 مصیبت بزرگترین جهان است از نظر اصل و نسب و شرفترین آن که بود و بجهت در پشت آنگاه مانده شده است

(۱) استهدانک کنت نوراً في الاصلاح الشاعر زيارت دارت

مُصِيبَةُ خَيْرِ الْخَلْقِ أَمَّا وَالِدَا  
 وَجَدًا وَجَدَاتٍ وَصَفْوَةً غَالِبٍ  
 مصیبت بهترین خلق در نظر پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگها و مصیبت برگزیده فرزندان غالب که  
 قهر پیغمبر است

مُصِيبَةُ نَهْجِ الْحَقِّ وَالصِّدْقِ الْتَقَى  
 وَصَفْوَةً دَبَّ الْعَرْشِ نَسْلِ الْأَطْهَارِ  
 مصیبت راه حق و راستی و پر زین کار و برگزیده پور و کار عرش از نسل برگزیده طاهران

مُصِيبَةُ سِنِّ الْمُصْطَفَى نَجْلِ حَيْدٍ  
 وَعَرِيْمِ الْكُبْرَى حَلِيْفِ النَّوَابِ  
 مصیبت فرزند دختر مصطفی صلی الله علیه و آله پس حیدر و دریم کبری (فاطمه سلام الله علیها) است که همراه بلاها و سختیها  
 بود

مُصِيبَةُ مَوْلَايَ الْقَبِيلِ بِكُرْبَلَا  
 قَتِيلِ النَّوْمِ ثُمَّ الْقَوْمِ وَالْقَوَاضِ  
 مصیبت مولای شهید من در کربلا، گشته دور از وطن و شهید گشتی و شمشیر باران

الْهَفَى عَلَيْهِ وَ الْمَنَايَا تَسْوَقُهُ  
 وَأَصْحَابُهُ مِنْ فَوْقِ غُرِّ الْجَانِبِ  
 دلم بر او بسوزد در عالمی که گمها او و مادرش را که برشته گردیده سوار بر دند بسوزد شهادت میراند

الْهَفِيُّ لَهُ بَيْنَ الْعِدَّةِ تَشْتِكِي الصَّدَائِمِ  
 فَرِيدًا أَعْدَاءَ مَنْ فَقَدَهُ كُلَّ صَاحِبٍ  
 دلم برای او بسوزد که میان دشمنان از تشنگی شکایت میکرد در حالتی که با از دست دادن دوست  
 و یارانش تنها شد

الْهَفِيُّ لَهُ إِذْ لَمْ يَعِينْ يُعِينُهُ  
 وَالْأَمَّا صِرٌّ مَا بَيْنَ دَامٍ وَضَارِبٍ  
 دلم برای او بسوزد هنگامی که در میان دشمنان از نماز و شمشیرین یار و دیاوری نداشت

الْهَفِيُّ لَهُ يَرُونُ الْفُرَاتَ بِزَفْرَةٍ  
 تَفُودُ وَقَلْبٍ بِالظَّمَامِ تَلَاهِبٍ  
 دلم برای او بسوزد که با آبی که از درونش فزون میگردد و بادلی که با تشنگی شعله ور برده و برفت  
 چشم دوخته بود

وَيَرُونُ إِلَى أَنْصَارِهِ إِذْ تَجَرَّعُوا  
 كُؤُوسَ شِبَاءٍ شَبِيتَ بِسَمِّ الْمَنَاءِ  
 و یارانش چشم دوخته بود وقتی که جگرهای تشنه را نوشیده بودند. جگرها که آینه زبر کرسی است که آن  
 جگ میکند

وَإِذَا صَرَّعُوا فَوْقَ التَّرَابِ قَدَرُوا  
 بِلَيْضِ قِصَارٍ بَعْدَ سَمِّ شَرِّ الْعِبِ  
 (و نظریه کرد) زمانی که روی خاک افتاده و با شمشیر کوتاه پس از نیزه ها بلند پاره پاره شدند

وَإِذَا فَردًا اسْتَفِيَتْ فَلَا تَبْرِيْ سَوِي كُلِّ كَلْبٍ فِي الْعُنَادِ مَكَالِبِ  
 (دلم بسوزد) زمانه که آنزگوار تنها ماند و فریاد خواهی میکرد و بر وجه نگاه میکرد و فریادگان که در دشمنی آشکارا  
 عرصه را بر او تنگ کرده بودند نمیدید

الْهَفْيُ لَهُ هَيْمَانَ مُسْتَعْرِ الْحَشَا بِيَوْمِ الْمَاءِ حَتَّى مَا قَضَى غَيْرَ شَابِ  
 دلم برابر او بسوزد در حالتی که تشنه بود و در لش از تشنگی آتش گرفته آب را میدید تا آب تشنه از جهنم در گذشت

الْهَفْيُ لَهُ إِذْ خَرَمَيْنِ فَوْقَ مَهْرِهِ قَحْرَ التَّقِي وَالْجُودُ خَرَّةَ سَائِبِ  
 دلم برابر او بسوزد وقتی که از بالا آتش در فدا پس در جفت تو و سخاوت مانند فرو آمدن آتش بر  
 از بالا ایستادن فرود آمد

الْهَفْيُ لَهُ وَالشِّمْرُ يَقْطَعُ دَأْسَهُ عِنَادًا وَكُفْرًا دَائِبًا غَيْرَ رَاهِبِ  
 دلم بر این بسوزد وقتی که شمر از زور دشمنی دگر و کمال میل بر او را می برید و تری از خدا نداشت

فِيَا خَيْرُونِي عَنْ حَرِيقِ حُشَاشَةٍ بَحْرِنِ لَوْجَدِي فِي الصَّمَاوَاتِ نَائِبِ  
 برای دوستان از آنجا که با آتش اندوه سوخته شده برای غمی که در همه دلهما نوزده کرده است مرا خبر دهید  
 (صحبت حضرت سید الشهدا علیه السلام)

وَجِيعٌ كَيْسِيٌّ قَدْ تَمَيَّرَ فِي الْبُكَاءِ  
و از درد و سوزی مانند من که شجرت برار کلام یک گریه کند و دل آنکه غمها آبشوزی است که بصدای  
بمزد گریه میکند

اعتراف  
اعتراف السی و البسی

فَوَاللَّهِ دَبَّ الْعَرْشِ اِنِّي لَمُخَاوِرٌ  
فَلَّ حَفِيًّا مُخْبِرٌ فِي الْبُكَاءِ بِي  
قسم خجسته پرده ریشتر که من چراغم بس امیدوارم و انانته در گریه مرا آگاه کند

الْبُحَى لِي فِي الطَّفِّ فِي خَيْرِ قَلْبِيَّةٍ  
فَدَارَتْ عَلَيْهِمْ دَائِرَاتُ الْكِنَانِ  
که آیا گریه کنم برای حسین علیه السلام در کربلا در میان بهترین جوانان که حلقه بارش کربلا دور نشین را گرفته بود

(۱)

(۱)

أُمُّ الطَّاهِرَاتِ الْفَاطِمِيَّاتِ مِنْهَا  
هُنَالِكَ شَعْبُ الضَّرْبَيْنِ الْمَشَاغِبِ  
یا بزرگان پاک فاطمی که در آنجا است و گرفتاریها بزرگ میان راهها با این رسید

أُمُّ النَّاصِرِينَ النَّاصِحِينَ تَمَرُوا  
وَقَدْ أَزْهَقُوا عَنْ كُلِّ عَضْبٍ لِعَاقِبِ  
یا بزرگان خالصان که پاره پاره شده و از دم سینه بارش در شکر شمشیر ازین رقتند

تفسیر ام الطاهرات (۲) المساغيب ن

أَمِ الْبَطْنِ لَمَّا كَفَّهْ وَأَاجِ الظَّامِ      سَقَى مِنْ صَبِيبٍ مِنْ دَمِ النَّخْرِ شَاءَ خَبِيبِ  
یا برضل شیرخوار او که چون عطش افروخته براد تنگ گرفت برده خون ریخته جگر مملویش آب نوشید

أَمِ الْبِاسِمِ النَّخْرِ الْجَوَادِ لَدَى الْجَدِ      أُحْيَيْنَ اجْتِرَاءً لَمْ يُخَلَّ بِوَأَجِبِ  
یا بزغنده ار که هنگام نخش لبش خدن بود بجرات و جرات دشمن خوار شد با آنکه وحشی را و کله دار  
نگرده بود

وَلَيْتَ عَرِينِ خَادِرٍ صَادٍ أَكَلَتْ      فَرِيَّةَ أَنْعَاضِ الْمَهَادِ وَالْتَوَابِ  
و یا بر شیر همیشه ناتوان که طعم و شکار گادان و خرگ و حشی شد ( دشمنان )

أَمِ الْأَجْدَلِ الْبَادِ الْجُدِ وَكَلْتُ      لَرُ فَاخْتَاتُ فَاخْتَاتُ الْخَالِبِ  
یا گریه کنم بر باز شکار که بجنگ و خون غلطیده در حالتی که کبوتران کشته او ( دشمنان ) با پنجه های  
سخت شده رو در زمین آغشته خون افتاده بودند

أَمِ ابْنِيهِ مِنْ فَوْقِ التَّرَابِ مَرَمَلًا      ذَبِيحًا وَمِنْهُ الرَّأْسُ عَلَيَّ بِنِزَاعِي  
یا بر او گریه کنم که رو در خاک آغشته بخون سر بریده افتاد در حالتی که سر مبارکش را بالای نیزه زانجری

أَمِ الْجَنِّمِ مَرَضُوضِ الْعِظَامِ مُحَطَّمًا هَشِيمًا بِرُكُضِ الْمُسْتَهْمَاتِ السَّلَامِ هَب  
یا گریه کنم بر جسمی که استخوانها آن کو سیده و از دودین است پاشیده است شکسته و فرود شده بود

جانب  
و  
شبهات

تَجُولُ عَلَيْهِ السَّامِعَاتُ بِرُكُضِهَا وَتَخْطُهُ فَوْقَ الْعَرَبِ بِالشَّوَابِ  
اسبان دوند و بادویدن خود بر آن بدن جولان کرده آزار و زمین بایمان ستمها خود می خندند

(۱)

أَمِ الْفَاعِطِيَّاتِ السَّلِيْبَاتِ إِنِّهَا تُجَرِّدُهَا أَعْدَاؤُهَا فِي الْمَنَاءِ هَب  
یا گریه کنم بر دختران چه بروده خاطر که دشمنان آنها را هنگام عزت برهنه میگردند  
(یا بنا بر درخت تجریدها آنها را روی زمین میکشند)

أَبْكِي لَهَا إِذْ سَيَّرْتُهَا حَوَامِيرًا لَهْنٌ صُرَّاحٌ مِنْ عَلَاكِلِ الشَّاسِبِ  
آیا بر این گریه کنم که با سر برهنه آنها را می برونند و از بالا شران لاغر فرماید بیزند

كَفَى الضَّرْبُ بِالْأَسْيَاءِ عَنْ سِتْرِ مَقْنَعِ  
وَدَمٌّ كَشِعْرٍ عَنِ سِتْرِ الْمَصَابِ  
زدن با تازمانه با کاف بودی بر مقنعه بکار رود و سر خون آلودن آنها را بپنجه میگرد که پنبه چین  
مصیبت را که علات فرارود بر سر گذارد  
(۱) تجریدها سری دن

بَسِيرٌ عَنيفٌ غَيْرُ الْحَزْنِ خَالَهَا      وَضَرْبِ الْعَدْبِ بِالسُّوطِ فَوْقَ الْمَنَابِ  
 بواسطه زدن سخت که غم آن حال آنها را تغییر داده بود و بانامزاینه زدن دشمنان بر شانه های ایشان

تَسِيرٌ وَتَرْفُوْ خَلْفَهَا لِخَلْفٍ      تَرَاهُ عَلَى التَّرْبَاتِ تَوْبِيبِ التَّرَائِبِ  
 میرفتند و از پس پشت بکشته بجا مانده خود (حسین علیه السلام) چشم میدرخشند و او در اردوی زمین  
 باسینه خاک آلود میدیدند که

مَزُورٌ وَحُوشِ الْقَفْرِ وَالطَّيْرِ عَكْفٌ      تَنُوْحُ لَهُ فِي دُكْرِهَآ وَ الْمَرَاقِبِ  
 دشمنان بیابان زیارتش میکنند در حالتی که پرندگان ترقیم آشیانه باوشاخ را برابر او نوحه سرانی  
 مینمایند

فَيَجْرُحُنَّ بِالْمُتَّحِرِ حَرْنَا وَهَنَ فِي      ظُهُورِ عَجَافٍ مَدْبُورَةٍ نَقَابِ  
 از غصه بر پیغمبرش را تشنه میکردند در حالتی که بر پشت شتران لاغری که زخم و پای آنها از زاده  
 ساییده شده بود سوار بودند

أَيَّاجِدْنَا إِنْ لَمْ تَرَقِّ لِحَالِنَا      وَمَا نَالْنَا مِنْ كُلِّ سَابِغٍ سَابِغِ  
 (میگفتند) ای چه بزرگوار ما اگر بحال ما و ظلمی که از ما برکنده و کشته به ما رسیده است وقتیکه



أَيَا جَدْنَا مَا نَزَلَ نَجْحِي حَوَائِمَهُ      عَلَى نَهْجِ اسْتَلُوبٍ مِنَ الْحَقِّ لَا رَيْبَ  
 ای جد بزرگوار! فرزندان از خاک نواده‌هایش حمایت می‌کند بر روش راه حقی که روشن بود

فَجَبَدِلْ يَا جَدَاهُ فَاجْتَزِمَا سُرَّهُ      فَالْقَى سِلْوًا فِي مَجَالِ السَّرَابِ  
 پس بجنگ و خون در غلظت و سرش از تن جبرشند و پیکرش در جویانگاه مادیانها افتاد

لَهَا جَفَلَاتٌ فَوْقَ صَدْرِ حَوَى الْهَدَى      مَعَ الدِّينِ وَالتَّقْوَى كَجَفَلَاتِ ضَبِ  
 آن مادیانها مانند دویدن شتر مرغ بر سینه انبزرگوار که هادی هدایت دین و تقوی بود  
 میدویند

فَلَوْ خَلَّتْهُ إِذْ مَا نَجَّ التُّرْبُ لِحْمَهُ      بَرُوضِ الْمَذَاكِ فِي جُرُوحِ شَوَائِرِهِ  
 (ای جد بزرگوار) اگر در خیال او را تجسم می‌کردی که با پای کیوی اسبنا بر زخمهای خونفشان خاک با  
 گوشت او مفرج شده است

لَعَايِنْتَ حَالًا يَا مُحَمَّدٌ مُنْكَوَرًا      يَذِيبُ لِفْرِطِ النَّخْبِ صَمَّ الْأَخَابِ  
 بر آینه ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وضع ناگواری را میدیدی که کوههای بزرگ و سختی را از فرط صیبت  
 آب میکند

أَيَا جَدْنَا أَنْظُرُ سَكِينَةَ قَسْتَكِي      وَتَسْدُبُ حُرْنَا بَيْنَ تِلْكَ النُّوَادِي  
 ای جد بزرگوار ما نگاه کن بسکینه که از دست دشمن شکایت میکند و درین زمانی که گریه میکند  
 از غصه میکشد

وَهَلْ لِي قَوْمٌ مِنْ حِكَايَةِ قَوْمِهَا      فَلَا صَبْرَ وَالسَّلَاوَانَ مِنْهُ بِيَانِبِ  
 (شیخ بزرگوار میفرماید) آیا من آرامی دارم که در دلدل او را بجد بزرگوارش بگویم؟ تاب گفتنش نیست  
 چه آرامش دل از من دور است

تَقُولُ أَيَا جَدَاهُ لَوِ خِلْتُ حَاتِي      أَسَاتِرُ وَجْهِ عَنَّمِ بَدِ وَابِي  
 می گفت ای جد بزرگوار کاش حالت مرا تصور میکردی که با کسی تو را بصورتی که با از ایشان می بینم

وَيَا جِدَّ خَطْبِي فَا دَحْ لَا تَطِيقُهُ      بَعْظَمِ فِرَاعِي اتَّقِي سَوْضَابِ  
 وای جد بزرگوارم مصیبت من بزرگ است که تاب شنیدن آنرا ندارم که با استخوان دستم  
 جلوی تازمانه رننده را بگیرم

وَيَا جِدَّ جَدُّوَا فِي السَّمِّ قَسْتَنَا      مِنَ الدَّمِ سَاقِي مِنْ عَجَا الْوَكَايِ  
 وای جد بزرگوارم در اندن شتران شبنا شب کردند تا از سواری شتران لاغر اساق پای  
 من خون جاری شد

وَيَا جَدُّ سَاوِنَاهِدًا يَادَ خَلْفُوا  
 عَلَى الرَّغْمِ مِنِّي فَوْقَ تَرْبِ الْفَلَاحِ  
 دای جد بزرگوارم مارا بعنوان هدیه برودند و بر خلف میل من پدرم را در رفاک بیان بجا گذارند

وَيَا جَبَّ أَمَا أَدْعُهُ مُسْتَجِيرَةً  
 فَلَيْسَ مُجِيبِي هَلْ تَرَاهُ مُجَابِنِي  
 دای جد بزرگوارم اگر پدرم را بخوانم تا باد پناه برم جواب مرا نمیدهد. آیا گمان میکنی که او از من دور میکند

وَاسْمَنِي لِلنَّائِبَاتِ وَلَمْ يَكُنْ  
 إِذَا جَادَتِ الْأَعْدَاءُ يَوْصِي بِنَائِبِ  
 و مرا تسلیم بلا کرده و هنگام جفا شدن سفارش مرا بجا نداشتن و نایب نکرده است

وَيَا جَدُّ لَوْ قَدْ خَلْتَنِي عِنْدَ مَنْ  
 أَبِي عِنْدَ مَا قَدْ نَالَنِي لَتَسَاءُ عِي  
 دای جد بزرگوارم اگر در خیل بستم میگردم وقتی که پدرم رفت وقتی که آن مصیبت بهم آمد هر آینه بر این نادر چیست

وَهَلَّا تَرَانِي يَأْخُذُ الْمِرْطَانَا  
 وَيَنْجُرُّمُ أَذْنِي الْقُرْطُ مِنْ بَرَسَالِي  
 چه این نگاه نمیکنی که غارتگر من چادر از سرم بریدار و از کشیدن ربانیده نگوشواره گوشم را پاره میکند

اَنَادِي فَلَمْ اَسْمَعْ وَاَدْعُو فَلَمْ اَطْع  
 وَاَنْعَى وَاَلَمْ يَنْفَعْ اِذَا مَنِ مَجَادِبِي  
 بلند صدایم نمی شنود و می خوانم نمی پذیرند میگویم پدرم را شهید کردند مخرج کشنده من نمیرود

وَيَا جَدِّ قَدْ كَانَتْ مَنَاةُ وَالِدَتِي  
 يَقْصُرُ فِي اخْطَاها دَقْمُ كَاتِبِ  
 وای جد بزرگوار من افتخارت پدرم با ندازه است که نویسنده از شمرن و نوشتن آن اظهار عجز میکند

فَكَانَتْ لِي اُمُّ الْمَصَابِيْهِ مَنَقِبًا  
 تَحْصِلُ بِالْاِخْوَانِ كُلِّ الْمَنَاقِبِ  
 پس بر ختم مصائب (شهادت) برابر افتخارت که بخاطر عمه است که دارد همه افتخارت را بهت می آورد

مَنَاةُ تَبْنِي بَعْظَمِ مَصَابِيْهِ  
 وَمَصْرَعُهُ يُوَلِي عَظِيْمِ الْمَوَاتِبِ  
 افتخارت او از بزرگ مصیبتش خبر میدهد و افتادش بزنگ او را صاحب بلندترین مقامات میکند

وَيَا جَدِّ لَمَّا رَاحَ مِنْ لَوْ مَلِ  
 وَمَنْ لَوْ فُوْدِ لِلْمَطَالِبِ طَالِبِ  
 وای جد بزرگوارم وقتی پدرم از این جهان رفت گویست بداد آرزو منی برسد و گیت بزرگ به ما باشد که با حاجتی آمده است

فَوَاللَّهِ يَا جَدَاهُ إِنَّ خَيَالَهُ لَدَى كُلِّ مَرْتَبَةٍ أَدَاهُ مُصَاحِبِي  
 ای جد بزرگوار خجده قسم بهره نظر اندام خیال او را با خود حس میکنم

وَوَاللَّهِ مَا أَنَسَى عَظِيمَ الْمَنَازِلِ كَسِيرَ عِظَامٍ مِنْ خِيُولِ الْمُقَابِلِ  
 و خجده قسم صاحب افتخارت بزرگ را فراموش نمیکنم که آنخوانهار او از ستم اسب سواران دشمن در هم شکسته بود

وَوَاللَّهِ يَا جَدَاهُ إِنِّي حَقِيقَةٌ بِأَنْ تَبْكِينَ حَالِي وَمَا قَدَرْتُ رَاحِي  
 و خجده قسم ای جد بزرگوار من را دارم که بحال من و مصیبتی که می بینی بمن وارد شده است البته گریه کنی

الضَّرْبُ إِذَا دَعَاكَ ضَرْبًا مَبْرَحًا وَشَمَّتْ يَا جَدَّ مَجَابِكِ لِضَارِدِي  
 آیا وقتی که ترا بخوانم من را در است چنانم با تارایزه بزنند که از سختی مرا تبع اندازد و آیا دشنام تو ای جد بزرگوارم جواب کسی است که مرا میزند

وَإِنْ قُلْتُ يَا قَوْمِ اسْتَقِيمُوا فَمَجِبْتُمْ لِي  
 و اگر بگویم ای قوم آیم و سید که دلم از تشنگی آتش گرفته است میگویند خرابی چشم آید برای تشنگی نیست

الاقربوا داس الحسین لها لکی  
 تَبَلَّ لَطَاهَا بِالذُّمُوعِ السَّوَابِ کب  
 (سید گیر میگیند) آن سر حسین از نزدیک او برید تا آتش تشنگیش با اشکها ریزان خاطر شود

فِيؤْتِي بِعُرْوِي دَأْسُهُ فَيُنْفِضُ مَا  
 يَبْلَلُ أَدَانِي وَيَزِدُّ لَاهِي  
 پس سر او را از نزدیک من می آوزد آن نگاه اشکی که سر استینها مرا تر کرده و آتش عطش را زیاد میکند  
 جبر می شود

وَإِنْ قُلْتُ يَا حَادِ اتَّقِ اللَّهَ إِنِّي  
 وَشَيْكَةُ حَتْفٍ مِنْ سُرَاكُمُ وَدَائِبِ  
 و اگر گویم ای سر باد از خدا ترس که نزدیک است از حرکت شبها شما و نگهبانان میمیرم

أَنَا دُونَ حُرُونِي يَسْتَعْتِ مَطِيَّتِي  
 بِضَوْبِ أَيْمٍ فَوْقَ كِتْفِي وَغَادِي  
 من باغم خود شغولم سبها شترم را نشد میکند در حال که بر شاه و بالا از پشتم مانده در زمانه میزند

وَإِنْ قُلْتُ وَاخِرِيَاهُ يَا ذَا فَكُنْ لِي  
 يَنْوَهُ بِأَسْمِي بَيْنَ كُلِّ الْأَعَادِ ب (۱)  
 و اگر گویم و ای از خواری از فلان مرا بکنید صد ابرن بر عکس میان مردم بر شناسک مرا با اسم صدمه میزند  
 (تا بیشتر آزارم دهد)

(۱) العوارب نمیدان وی

وَأَنْ قُلْتَ بَزَيْمٌ قِنَاعِي فَخَلَنِي  
 الذُّعْنُ عِيُونَ النَّاطِرِينَ بِجَانِبِ  
 و اگر بگویم مقنعه مرا بودید بگذار مرا از چشمان تماشاچیان بکناری پناه برم

بَلَا بُرُوعَ حَصْرِي يَوْمَ مَطِيَّتِي  
 يَقُلْ هَذِهِ بِنْتُ الْحَسَنِ الْمُحَادِبِ  
 به رو بند و حسرت زده سر این شتر مرا (این جمعیت تماشاچی میبرد و میگوید این دختر حسین است که بجنگ زید آمد

وَأِنْ أَنْدَبَ السَّبَّاحُ دَيْضُوبٌ  
 وَيُسْتَمِنُ  
 يُوَادُّ بِرَاضِعًا مَأْقَدُ يُرَادُّجِي  
 و اگر بر سجاد گریه کنم او را میزنند و دشنام میدهند و برابر آزار من او را می آزارند

فِيضْرَبُ أَدِيدٌ عَمَّوَيْدٌ عَوْلِضْرَامٌ  
 وَقَدْ كَانَ قُطْبُ الدَّوْرِ بَيْنَ النَّوَا حَبِ  
 وقتی که (پدر یا شتر) صد میزند او را میزنند و چون او را زنند فریاد خرابی میکند و در حقیقت قلب دایره زمانه است که مدام بگریه بلند میکند

فَأَنْ قَالَ يَا حِدَاهُ كَيْسَمٌ عَقِيْبٌ مَا  
 يَعْمُرُ مِنْ أَسْيَا طَلِيمٌ لِلْعَوَاجِبِ  
 اگر چه شتر را صد میزنند پس از آنکه از زمانه تا بر او بر سرش آماج بسته باشد با او نامش را میگویند

الْأَيَا أَنْظُرُونَ عَطْفًا عَلَيَّ فَإِنَّهُ  
بِسْمَعِكَ يَا خَيْرَ الْأَنَامِ جَوَابِي  
مان ای بهترین مردمان از راه عطف بمن نظری کن که گزارشهای من بگوشت میرسد

وَأَمَّا يُقَلُّ يَا وَالدِّمَى قِيلَ قَرَّبُوا  
لَهُ الْوَأْسَ كَيْلًا يَسْتَعْنِفُ نَجَابِي  
و اگر سجاد پدرش را صد بارزند دشمنان میگویند سر پدرش از نژادیک ادب برد تا از غایب فریادرسی  
دلک نخواهد

فَيَرُونَهُ إِذْ يَأْتُو بِرِي فِي ثَنَاتِهِ  
خَضِيبًا بِدَمٍ مِنْ ثَوْبِ الْأَرْضِ شَائِبِ  
چون سر را با تیره نزد او بیاورند آرزو آغشته بخون و خاک آلود می بیند

لَقَدْ أَيَسَّتْ خَدَّيْهِ شَمْسٌ هَجِيرَهَا  
وَلَفَّحَ سَمُومٌ فِي الْهَوَا مُتْلَاعِبِ  
در چاه که آفتاب نظر تابستان گونه بار او را خشک کرده و باد سموم سوزان در هوا بازی میکند

(۱)  
بَشِيبِ خَضِيبِ سَرَّحَتْهُ يَدُ الصَّبَا  
بِمَسْطِ غُنَادٍ مِنْ عَجَاجِ الْهَبَا  
با محاسن خون آلودی که دست باد صبا باشد از غبار باد باطن ناشی شده است آرزو از میکند

(۱)  
هَبَابِ پیدی

كَبِدِ الدُّجَى قَدْ نَقَطَتْ وَجْهَهُ الْقَنَا  
 فَأَعْجَمَ بَعْدَ النُّطْقِ عِنْدَ الْخَاطِبِ  
 مانند ماه شب چهارده در تاریکی شب که نیزه با بر صورت او نقطه گذار کرده است بر قوی که بالا رفتی خطابه  
 با قرآن میکرد خاموشش کردند

عمل میشود بنگار در شب در روز  
 بنگار در وقت غروب خورشید

تَضَى بِرِ الْأُفُ مِنْ شَفْوَةِ الظُّبَى  
 قَدْ اجْتَرَّ مِثْلَ الْبَدْرِ عِنْدَ الْغَارِبِ  
 که هزاران دم شمشیر از آن روی تپان روشن میشود روئی که مانند ماه دو هفته بنگام غروب سرخ  
 شده بود

وَهَامَتْهُ شُقَّتْ وَعَيْرِنُ أَنْفِهِ  
 حَظِيمٌ عَلَيَّ دَعْمٌ إِلَى الذَّلِجَالِبِ  
 و سر با کیش شکافه و استخوان بینی او که بسختی و خواری شکسته شد

لَمْ شَفَةَ مَرْضُوضَهُ فَوْقَ سِنِّهِ  
 وَيَا طَالَ مَا قَبْلَهَا فَعَلَّ دَاغِبِ  
 (از صبر بگوار) لب روی دندانش را که با کمال میل می بوسید کوبیدند (با چوب خیزران)

إِذَا مَا دَاوَاهُ مِنْ قَرِيبٍ دَعَا بِرِ  
 دُعَاءَ بَعِيدٍ دَاغِبِ لِلدُّعَا بِي  
 (از صبر بگوار) وقتی که امام چهارم سر پند را نزدیک می بیند او را صدا میزند مانند کسیکه از دور صدا میزند و چون  
 صدای او نزدیکترک صدا میکند

اِذَا مَا دَعَاهُ لَا يُبِينُ كَلَامَهُ      تَصَعَّدُ تَوْفَادٍ عَلَى ذُلِّ تَاعِبٍ  
وقتی که پیرا صدایند آبی که بخواری از دل برنجیده برین می آید میگذارد سخن او معلوم شود

(۱)

فِي مَوْجِيْ اِيْمَاءٍ فَيَنْشَقُّ قَلْبُهُ      اِلَى الْحَشْرِ شَقًّا لَا يُخَاطِرُ لَشَاءِ خَبِ  
پس با اشاره حرف یزند که در نتیجه دلش چنان شکافته میشود که تاقیات آن دل خوفناک  
دوخته نمیشود

يَزِيدُ عَلَيَّ مَرَّ اللَّيْلِ نَحْوَهُ      وَتَجْعَلُهُ اَيَّامَهُ فِي الْاَقَادِبِ  
لاغی او با گذشت روزگار زیاد میشود و خاطرۀ ایامی که درین نزدیکیان میگذرانید دلش با درد  
می آورد

وَتَمَثِيلِ جَالِي مَعَ اَخِي هَالِكِنَا      فَتَنْسِبُهَا مَا بَيْنَنَا بِالْتَّنَاسُبِ  
(از صبر بزرگوار) مثل حال من با برادرم مثل حال همه ما زمان است و نسبت آن حال در میان ما تناسب  
نزدیکی است

فِي اَجْدَانِهِ اِنَّا فَا بَكِنَا بَدَا      بَكَاءِ حَزِينٍ شَاهِدِ الْخَطْبِ نَلَجِ  
ای صبر بزرگوار ما این حال ما است پس گریه کن بر این حال مانند گریه مخوفی که آن مصیبت دیده و صبر  
بگریه بلند کرده است

(۱) لشاجب . ن . نموده ای

الَا إِنَّ يَوْمَ الطَّفِ طَافٌ مُنْتَهَجٌ      بِحُزْنٍ ابْنِي ذِكْرِي سُرُورِي مُغَالِبِي  
 (شیخ بزرگوار میفرماید) جان همانا روز عاشورا غمی را که بر من غالب است بگوش آورد که دل من از خوشی کز است  
 دارد و سروری پس از آن نخواهد بود

يُطَالِبُنِي أَنْ أَسْكِبَ الدَّمْعَ حَصْرَةً      لَهُمْ فَاوَدِي فِيهِ حَقَّ مَطَالِبِي  
 روز عاشورا از من میخواستند که از در حسرت بر این بیت اشک بریزم تا در آن اشک رختن حق خواسته باشی  
 دلم را ادا کنم

وَلَيْسَتْ جَلْبُ الْعِزَاتِ مِنِّي مُنْشَدٌ      يُوجِعُ بِالْزُقَادِ نَظْمَ غَرَائِبِ  
 در مشیه خوانی که با آه درون اشعار شگفت انگیز را با تخریر بخواند از من اشکها بگیرد

يَقُولُ لِمَنْ يَعْنِيهِ غَيْرُ مُصَابِهِمْ      أَمِنْ دَسَمٍ دَادَ بِاللَّوِي فَالذَّنَابِ  
 رثیه خون بکسی که معنیست غیر اهل بیت با درد میکند میگوید آیا از خوابه خانه اگر که در لوی دوزنا شکست  
 می ناله ( یعنی اگر باید گریه کنی بر آل محمد صلی علیهم آله و سلم گریه کن )

لَيْجُرَ مِنِّي نَوْحِي بَتَكْدِيرِ عِيشَتِي      فَطَلَبِي مِنْ لَوْعَاتِهَا غَيْرُ دَائِبِ  
 تا بابتیره کردن زندگی من مرا از خوب محروم کند در توجیه دل من از سوزش آن مضطرب به آرام است

هِيَ الْفَجْعَةُ الْكُبْرَى عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ  
 تَسْحُ دُمُوعَ الْحُزْنِ عَيْنَ السَّحَابِ  
 واقع گرد بلا مصیبت بزرگ است برای هر مؤمنی که چشم او بر آتشها غم را بچوید و در او آن برای آن  
 میریزد

فِي ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى هَدَى حُزْنُكُمْ  
 لَوْ كُنْ حَيَاتِي إِذَا شَادَ مَصَابِي  
 میرای فرزندی نبوی که زنده شما پاید حیات مرا دیران کرد آنگاه که بنیان مصیبت مرا  
 بلند کرد

فَقَاسَمْتُكَ الْبَلَاءُ فَكَلِمَاتُ الْبَلَاءِ  
 يَجَلُّ وَحَلَّ الْيَوْمَ حُزْنُ الْبَلَاءِ  
 بنا بر این من مصیبت را با تو قسم کردم باین طریقی که بلا تو وارد شده است و امروز غم آن بر ما

عَلَى كُلِّ لَذَاتِي لِبَلَاءِكُمُ الْعَفَا  
 وَهَذَا نَادِي حَقِّي يَجَلُّ الْقَنَاءِ بِي  
 (ای آقای من) بخاطر مصیبتی که بر شما وارد گردید خاک غم بر سر من خوشتر است از آنکه  
 من همین حالت هستم تا مرگم فرارسد

أَنْظِمُ مَا يَشْبِي بِذِكْرِ مَصَابِيكُمْ  
 خَرَّابَتٌ تُؤَدِّي بِالْفَوَاخِرِ الْعَجَبِ  
 بنظم می آورم اشعری را که بزرگ مصیبت شما را زانگی میکند. عروسها زینبای فکری که از  
 اندرش می اندازد عروسهای بی نیاز از آرایش را

آتیت بهامن زوفه فصداقها  
القبول و من یرجوکم غیر حایب  
آن عروسها اشعار را پیشگاه شما هدیه کردم که کابین آنها پذیرش شمامت و امیدوار شما نام امید بخشید

تصیرت : فاشفعوا

فاحمد یا مولای یرجو ک شافعاً  
الیکم ما بی فاشفعوا یا محاسبی  
بنابر این ای آقای من چه شفقت امیدوار است . بگذشت من بسورت شامت پس ای حسابگر من  
از من شفقت فرماید

اشفعوا الین الذین

کذلک ذین الدین والیه الذین  
رثاکم و امی ثم اهل و صاجی  
همچنین از پدرم زمین الیه من که برای شما مرثیه گفته است و از مادرم و خانواده و دوستم

(۲)

علی خدیجی للذین فیدجاب  
علیکم صلوة الله ما ساد ذاک  
درود خدا بر شما باد تا زمانه که سواری بر شتر سخی بیابانها را قطع میکند سیر بینماید

و ما لاج بوق او تقنی بروضة  
سوا جمع و رق او تو نم داعی  
و تا زمانه که برقی بخشد یا کبوتر آن فکر تر خواننده در باغی نغمه گر کشته یا کبوتر بلند آوازی  
نخواند

سلام عشیه نادی

القَصِيدَةُ الثَّانِيَةُ عَشْرُ المِثْمَةِ المَكْسُورَةُ ۲۲ بیت

عَلَى حِينٍ مَا كُنَّا بِبِالٍ مُقَسِّمٍ      نَعَى رُذَعِ سَادَاتِهِ هِلَالُ المَحْرَمِ  
در آن هنگام که ما با خاطر پریشان بودیم هلال محرم پیام نصیحت سادات مراد

لِيَهْتَفَ بِالْعَالِ الذِّمَّةَ كَلَّهَ الضَّيِّ      عَلَيْهِمْ وَكَمْ فِي قَلْبِهِ مِنْ مُنْتَمِمٍ  
تا خبر دهد از رنج کشیده ار که بخاطر سادت لاغری اورا انگین کرده است و حال آنکه در دل هلال چه  
فدا بر سیاهی است

(۱۱)

قَدِ اسْتَوَطَّنَهُ النَّاسُ فَأَنْجَلَتْ      كَأَحْيَمْتِ اطْنَابَهَا أُمَّ صَيَّامِ  
براستی بلا ما در دل هلال وطن نموده و اورا لاغر کرده است گریه مادر مصائب (عاشورا) طناب  
چادر غمرازی است .

بیت اول  
بیت دوم  
بیت سوم  
بیت چهارم  
بیت پنجم  
بیت ششم  
بیت هفتم  
بیت هشتم  
بیت نهم  
بیت دهم  
بیت یازدهم  
بیت بیستم

أَجْدَكَ وَالْأَحْرَاضُ بَرٌّ لِأَذِيبِ      لِيَصَّبَ لِدَارِ رَيْبِ المُنُونِ مُقِيمِ  
منم از ترا ای هلال تازه یکدم (مانند تو از غصه لاغر میشوم) و حال آنکه غمها برای دل عاشق سیاه  
در ادوات روزگار ضربت چینه است (شیخ مردم نیز بگوید)  
(۱) انجَلت . سر . پ . ن . ی

يَسُدُّ الْجَوْمَ بِالْكِي الْجَوَاءِ بِصَدْرِهِ وَيُورِي الْغَضَانَاغِي الْغَضَابَاتِ الْم  
 کسی که بر بجزب بر زمین چو او گریه میکند آتش غم را در سینه خود تند میکند و کسی که از راه در دست  
 خبر رگ بمرب بر زمین غضا را می برد آتش چوب غضا (آشغ) را که در تمام فموش میسوزد

می افروزد

وَيَمْجِرُ عُمُ الْبَلَاكِ عَلَى الْجِنِّعِ وَاللَّوْمِ وَيَمْجِي حِشَاهُ فِي الْحِجَابِ السَّامِعِ الْحَمِي  
 و کسی که برای رفتن بر زمین جینج و لوی گریه کند گریه کننده در جواد را بجمع در زاری و امید  
 و کبوتر بر زمین جمی درون او را در جمی میسوزاند

يَسِيرُ إِلَى وَجَدٍ تَقْضَى دِيمَتُهُ عَفَا أَهْلَهَا فِي عَصْرِهَا الْمُتَقَدِّمِ  
 بلال محرم اثره بفرم میکند که گذشته است و آثار فدا ار که ایش در زان پیش در گذشته و پیش

مَكَانَتْ كَانَ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ مِنْهُمْ وَلَيْسَ بِهَا إِلَّا التَّذْكَرُ كَالسَّمِيِّ  
 آن آثار نچ است که گوید در روز کسی از آنها در آنجا نزل نکرده بود و مانند وادی سیمی فرنامی  
 از آن بلق مانند است

بِقَايَا مُحَاكِرِ الْجَدِيدِينَ أَهْلَهَا وَلَمْ يَبْقِ إِلَّا قِصَّةُ الْمُنْفَرِمِ  
 آن دوران یادگار مانده هستند که گروش شب در روز صاحبش را محو کرده و فرنگت کسی که از  
 آن فیهه میسوزد با مانند است

فَبِكَيْ لَاطِلَالٍ لِّأَلِ مُحَمَّدٍ      تَلُوْحُ كَوْشَمٍ فِي نَوَاشِرِ مَعْصَمِ  
 بر طلال بگیرد بر آندی که از آل محمد علیه السلام بجایماند و مانند خال رگهای بچ دست خا بر  
 میباشند

لَقَدْ أَوْحَشَتْ بَعْدَ الْخَلِيطِ لَبِيْنَهُمْ      وَكَمْ بَثَّتِ الشُّكُوْبُ بَتَبِيْنِ الْبِكْمِ  
 بر آینه آن خانه بر درین پس از دوری صجانش خایماند و مانند لالی که باش ره سخن میگوید  
 چه شکایتها میکند

فَإِنْ دَرَسَتْ يَاطَالُكَ مَا دَرَسَتْ بِهِنَّ      عُلُوْمٌ بِأَحْكَامِ وَآيِ تُحْكَمِ  
 اگر آن خانه خوب شده است چه بر آوی که علم احکام و آیت حکم در آنجا تدریس شده است

بِكْتُهُمْ وَأَبَلَتْ ذَاتُهَا عَلَى الْبَلِي (۱)      أَنَا فِ وَنَايِ قَدْ عَفَا لَمْ يَسْلَمْ  
 آنچه قضا و خنق دور خانه را بر خرابه که گذشته و از دست روزگار بمانده بر آنها گریستند  
 و زائران را بر کنگلی خرابه اگر یابند

وَإِنَّ لَهُمْ فِي كَوْبِلَاءِ مَعْرَسًا      يُطَالِبُ فِي مَرْجِ الْمَدَامِ بِاللَّمِ  
 همانا این را در کربلا بدر انداز است که از دور سن اشک خون آلود تقاضا میکند

(۱) ابلیسی      لِحَوْلَةِ اِطْلَالٍ بِتَرْقَةِ شَهْمَدِ      تَلْعُجُ كِبَا الوَشْمِ فِي ظَاهِرِ الْبَدَنِ

غَدَاةَ أَنَاخِ السَّبْطِ فِيهَا بَعْجِيرٌ وَأَهْلِيهِ وَالْأَقْدَادُ بِالْحَرْ تُرْتَمَى  
 مسیحایی که سبط پیروز با یاران و فرزاده خود بکر بلا بر انداخت در حالیکه قضا و قدر بآن آرزو  
 تیر می انداخت

يَقُودُهُمْ حَيْثُ الْمَايَا تَسُوقُهُمْ فَيَسْتَبِقُونَ الْحَرْبَ مِنْ كُلِّ مَعْلَمٍ  
 این را که کشید آنجا که مرگ آنها را براند و نبرد ازین جنگ بر یکدیگر پیشی میگیرند

أَنَاخُوا قَرِيبًا مِنْ مَخْطِ قُبُورِهِمْ إِلَى حَيْثُ أَلْقَتْ دَخَلَهَا أُمَّمٌ فَشَعَمٌ  
 نزدیک قبرشان آنجا که مرگ با خود را افکند اقامت کردند

فَطَافَ عَلَيْهِمْ لِلْأَعَادِ طَوًّا يُرِيدُونَ حُدَمَ الدِّينِ وَالدِّينِ مُحْتَمَّةً  
 پس در سبزه از دشمنان گردیشان را گرفتند در حالیکه بخواستند خانه دین را در بران کنند  
 و حال آنکه دین محفوظ است

فَخَالَهُمْ دُونَ الْعَيْنِ عِمَابَةٌ أَنَاجِدُ لَا يَأْلُونَ نَصْحَ الْمَكْرَمِ  
 پس گردی دیر که در غلوس محبت آنرا گوارا گزینا بر نمی گشته بود بر حسین علیه السلام دشمنان را شمشیر

فَخَالَهُمْ دُونَ الْعَيْنِ عِمَابَةٌ

فَاعُوا عَلَى اللَّهِ التَّقْوَى سَيِّدٍ وَمَنْ يَشِرْ سِبْطَ الطُّهْرِ فِي اللَّهِ يَغْتَمِ

پس جان خود را در راه خدا بر سبب او قرار خود فروخته و کسی که سبب را به فرزند پیغمبر در راه خدا  
بهداشته سود میبرد

لَعَمْرِي لَقَدْ كَانُوا مَصْنَعِي الْوَعْدِ فَكَمْ فِيهِمْ مِنْ بُهْمَةٍ بِأَسْبَلِ كَيْ  
قسم بکنم آن یادگان در کارزار دلیر و برنده بودند و چسبندگی تیر و در سبب در میان ما بود

تَوَاسَوْا عَلَى فُضُولِنِ بِنْتِ بَلِيَّهِمْ إِلَى أَنْ قَضَوْا مَا بَيْنَ عَضْبٍ وَوَلَهَذَا  
آنان در مبادی پدر فرزند دهم پیغمبر موات کردند تا آنکه در میان تمشیر و لکیره با در گذشتند

(۱)

وَصَادَ فَرِيدٌ أَيْسَغَيْتُ فَلَإِي مَجِيْبًا سَوِي دِجْسِ عَنِيْدٍ مَكْرَمِ

و آبرو گرفتار تنها ماند در حال که استغاثه میکرد و اجابت کننده او فریید دشمنی که سرزیر انداخته است  
نمی دید

فَشَدَّ عَلَيْهِمْ كَالْهَوْرِ إِذَا سَطَا عَلَيَّ حُرُوفَتٌ مَخَاقِفٌ ضَيْغَمِ  
پس مانند خمر که بر فزان جستن کند بر آنها حله کرد. خواند که از تیر تیزی پا بفرزادگان شدند

در تیر و کوسه ضربت که در لغت نیاید نیز آید که توصیف شده و در اصل مکررم شبه بفرمی که سر خود را بچین  
انداخته است

يَوْمَئِذٍ يَمُنُّونَ بِهَمِّ انِّ كَرَّمَعِ حُصَاةٍ  
 مخادق چون قد تبث بعظم  
 وقتی امام علیه السلام حمد میکرد و شکر بر حق میبرد او را در میان خود میدیدند مانند برقعها سفید که در شب تار  
 ظاهر شود

اِذَا كَرَفِ جَمْعِ تَوَقُّيْ بِمِثْلِهِ  
 يد يدهم من فوق صهوة اطم  
 وقتی که بدستار حمد میکرد آن دسته بسته دیگر پناه میزدند و در حالتی که بر پشت آب لاغرین سوار بود  
 آنها را بچرخانید و طیار میکرد

فَمَا ذَا لَيُؤْمِيهِمْ بَصْرَةَ وَجْهِهِ  
 دَا كَاللَّهُمَّ حَتَّى تَسْرِبَ بِاللَّحْمِ  
 پس همواره برای آنکه (در آن تاریکی گرد و غبار میداد) تا بنهار رسد با نور جانش قصد آنها را  
 میکرد و میزد و می انداخت تا آنکه جادای از خون پوشید

إِلَى أَنْ دَعَاهُ رَبُّهُ فَأَجَابَهُ  
 فخر كطودٍ من علا شاقٍ رُحِي  
 تا آنکه پروردگارش او را خوانده خدایش را اجابت کرد و مانند کوه بلندی که افتاده باشد از بالا آب افتاد

عَفِيْرًا عَلَى التَّرْبَاعِ نَاشِفَ مُجْتَمِعَةٍ  
 خَصُوْعًا لِمَوْلَاهُ بِمَجَالِ الْمَسْتَمِ  
 خاک آلود در زمین بادلی تفتیده از تشنگی در حالتی که با او تسلیم برابر او را خرد فروتن شده بود

فَتَجَّ جَمِيعَ الْخَالِقِ خَوْفًا وَدَحْمَةً عَلَيْهِ وَاشْفَاقًا لِيَقْدِلَ مِنْعِمًا  
 پس همه خلق از ترس زول عذاب ، بخلاول بسوز براد و ترس فقدان و لیفت بفریاد آمدند

الْهَفِيُّ لَهُ إِذْ خَرَفِي الْأَرْضِ صَاعِدًا إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْهَوَى الْمَعْظَمِ  
 دلم بسوز بر آرزو گوار هنگامی که زمین افتاد در حالتی که در این فرود آمدن بزرگ بسوز غم بالا یافت

الْهَفِيُّ لَهُ إِذْ جَزَّ شَمْرًا كَرِيمَةً وَدَكَبَهُ فَوْقَ السِّنَانِ الْمُقَوِّمِ  
 دلم بسوز بر آرزو هنگامی که شمر سر او را جدا کرده بالا ریزه ز ریش خود زد

الْهَفِيُّ لَهُ كَالْبَدْرِ لِأَحْ وَصَجَّةٍ دُوسَمٌ تَهْدِي لِسَارَ مِظْلَمٍ  
 دلم بر آنحضرت بسوز که سر بکثر مانند ماه شب چهارده بیدر خشنید و سر بار بار بر سر رونده شب تاریک  
 بدایت بگردند

الْهَفِيُّ لَهُ إِذْ رَضَّتِ الْجُرُودُ صَدْرَهُ لَهَا جَفَلَاتٌ فَوْقَ صَدْرِ مِحْطَمٍ  
 دلم بار او بسوز و فر که اسب پیشرو سینه اش را کوبیدند در حالتی که بر سینه اش شکسته و او تاخ و تاز  
 داشتند

تصیر علی غلامی عندهم

الْهَفِيُّ عَلَيْهِ عَادِيًا نَسَبَتْ لَهُ  
الرَّحْمَى الرَّيْحُ ثَوْبًا فِي غِلَالَةٍ  
دلم بر او بسوزد که برهنه بود و باد بر او پراهنی از خاک روی پراهنی از خون چفته بود

و غَارُوا عَلَى أَطْفَالِهِ وَ نِسَائِهِ  
بِضَرْبٍ عَلَى الْهَامَاتِ بِالسُّوْمِ لَمْ  
و دشمنان با ضرب در دناک تازانید ای که بر سر بچه ها در زمان آنحضرت نرزدند با حمله در شدند

وَقَدْ سَلَبُوهَا الْمِرْطَ وَالْقَطْعَةَ  
بِعُنْفٍ فَإِنْ لَمْ يُفْصَمِ الْقَطْمِخِيمُ  
بِحَزْمِ الْعَدُوِّ  
و چادر و گوشواره آنها را برود و با سختی برودند و اگر گوشواره بیرون نرآمد دشمن گوش را پاره میکرد

وَقَدْ أَخَذُوا مَا فِي الْخِيَامِ جَمِيعًا  
وَسَبُّوا عِنَادًا نَادَهُمْ فِي الْمَخِيمِ  
و همه آنچه را که در خیمه ها بود گرفتند و آتش خود را از دور دشمنی در خیمه گاه افروختند

و سَيَّرُونِ مِنْ فَوْقِ الْجِبَالِ حَوًّا  
الْهَفِيُّ لِمَطْلَمَائِبَيْنِ بَلَّوْا أَيْمِ  
و بارانها برهنه بالایشان حرکتان دادند دلم بسوزد بر آنها که بعضی دو شیرزه و بعضی بومه بودند

و فِيهَا يَأْمِي قَاصِرُونَ عَنِ السَّمِيِّ  
 مِنَ الضَّعْفِ بَلِّ مِنْ ضَرْبِ كَلْبِ مِثْمِ

در میان آن زنان طفل تمیز بودند که از ناتوانی بکلی از ضرب تازیانه هر مرد مراده از شهبوی  
 عاجز بودند

و مَوْلَايَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ كَأَيِّ  
 يَهَانُ عَلَى الْأَجْمَالِ فِي ثِقَلِ أَدْمِ

و مولای من زین العابدین میسرودم مانند بنده گریه بار زیر بار زنجیر بر دوازده شتران مورد امانت  
 قرار گرفت

وَأَنَّ عَشْرَتَ تِلْكَ النَّوَاقِصِ  
 تَقْتَعُ عَلَى هَامَاتِهِنَّ وَتُسْتَمُّ

و اگر آن شتران لاغر می نهند نیز در زمین می افتند یا در رفتن سستی می کردند بر سر آن اسیران کوبیده  
 داشتند پس میدادند

تَبَصَّرَ رَسُولَ اللَّهِ سِدَّةَ هَانِ  
 وَمَا نَالَهَا مِنْ ذَلٍّ وَتَهْمُغِ

( امام سیفورد ) ای رسول خدا بنظر من آنها و خوار و شکست دستم که بانها رسیده است نگاه کن

لَهُنَّ صَرَخٌ تَوْجِيفِ الْأَذْفِ حَقَّةً  
 لَهُ وَلَوْ أَدْعَى عَنْ أَدَى كُلِّ أَدْلَمٍ

آنها چنان فریاد میزنند که زمین از سر آن میلرزد و از ادبیت هر ناکسی ناکس دیگر پناه میبرند

۳۲۱  
 يٰۤاٰدِيْنَ مِنْ فُوْطِ الْاَسَىِّ وَقَالُوْا  
 تَسْبُ يُّوْجِدِيْنَ لِنٰحِي الْخَرْنِ مَضْمُوْمٌ  
 از فوط عصبه فریاد میزنند در راهی که دماغش بفرکه از اثر اندوه مشتعل شده است میسوزد

اَيَا جَدَّ نَاهِلًا تَوَى سِبْطَكَ الْكَلْبُ  
 تَوَكَّنَالَهُ شَلُوْا مُحَطَّمٌ اَعْظَمُ  
 ارسیده ما آیا غریبی فرزند دختر خود را که ادرا در کربلا گداشته ایم با یکدیگر که استخوانهایش در هم شکسته است

عَفِيْرٌ يَّادِيْضِ الطَّفِّ تَوَكُّفٌ فَمُرٌّ  
 مَذٰكٍ وَنَجْرِيْ فَوْقَ كُلِّ مَرْجَمٍ  
 خاک آلود در زمین کربلا در راهی که اسهال بر پیشش میسوزد و هر آب پاک بودی بودی  
 او سیدود

وَمِنْ دَكْحِهَا قَدَمَا فِجِ التُّرْبِ رِيْحٌ  
 لِيْذِ تَوْبَةٍ كَالْمِسْكِ غَيْرُ مَكْتَمٍ  
 وازدودیدن آنها خاک باگوشش او مزخرف شده از اینجاست زرت او مانند مشک است که نمیزند آرزو  
 پنهان کرد

فَرِيْدًا وَمَا زُوَاوَهُ غَيْرُ اَصْبَعٍ  
 تَنُوْحٌ وَاَطْيَارٌ هُنَالِكَ حُوْمٌ  
 تنها در میان افاده و هر کس با که زود میگفتند و پندگانی که آنجا دور او میگردد و زائران ندارد

أَيَّاجِدْنَا هَادِئًا مَعَ آدُوِّهِ  
لِأَصْحَابِهِ كَالْبَدْرِ مِنْ بَيْنِ أُنْحُمِ  
ای قبرا ایک مراد با بزرگوارانتر مانند ماه شب چهارده بینت گمان است

إِذَا مَا اسْتَعْنَا بِالْحَيِّينِ وَوَدَّ  
لَدُنَّا وَيَلُو الذِّكْرَ لَمْ يَتَكَلَّمِ  
برگاه و بحین عید سلام استغاثه میکنیم با اینکه مرتبه شتر نزدیک است و قرآن بخواند جواب ما را نمیدهد

عَجِبْتُ يُخَلِّينَا بِجَالِ شَدِيدَةٍ  
يُضِعُّنَا فِي الْقَفْرِ مِنْ غَيْرِ قِيمِ  
عجیب است که پدر ما را بجل شتر را میکند و در میان بدون سر برستی صایع میگذارد

وَهَلَّا تَرَى إِذْ تَسْلُبُ الْبَنَاتِ طَهَّهَا  
فَإِنْ تَلَوْعَنَّ عَيْنِ الْمَسْلُوبِ تَلَطَّمِ  
(ای قبرا) و آیا نمی بینی وقتی که پدر در حضرت را ربودند اگر از چشم کسی که چشمش میخورد روی او انداختی بخورد

أَيَّاجِدْنَا صَوْنًا غَنَائِمٍ لِلْعَدُوِّ  
كَأَنَّا يَا بَدِيدٍ يَهْمُ أَسِيرَاتُ دَلِيمِ  
ای قبرا ما غنیمت دست دشمنان شدیم گوئی در دست آنها ایرون و بیم هستیم

أَيَّاجِدْنَا كَانَتْ بَقَايَا جُمُوعِنَا نِسَاءً وَأَعْدَانَا بِمَجِيشِ عَرَمٍ  
 ای چه ما از بقیه جمع ما بماند و دل آنکه دشمنان ما کسکریانند

أَيَّاجِدْنَا ضِعْفًا وَشَتَّتْ شَمْلُنَا وَشَمَلُ أَعَادِنَا بِجَالٍ مُنَّظِمٍ  
 ای چه ما ماتباه شیم و جمع ما پاش شده و دل آنکه جمع دشمنان ما جمع است

وَالَّتِ فِي حَرِّ الْهَجِيرِ سَوَاعِبُ تَصَفَّهَا فِي سَيْرِهَا كُلِّ لَحْمٍ  
 و خانزاده تو در شدت گرما، نیز فرشته هستند در حالیکه بر خاکسبسی آنها را در راه تماشاکرد

وَالْ زِيَادِ فِي الْقَصُودِ مَصُونَةٌ تَنْعَمُ بِالتَّمْكِينِ لَمْ تَنْعَمِ  
 و دل آنکه خازنده زیاد در قصه خرد محروطنه و در بطرسطنت و قدرتی که دارند چقدر از نعمتها برخوردارند

وَالَّتِ أَسْرَى فِي الْهَوَاجِلِ مَضْنًا جَوَامِعُ فِي الْأَعْنَاقِ مِنْ كُلِّ أَدِيمٍ  
 و خانزاد تو در دشمنان آسیرند در حالیکه زنجیرها که گردنشان بسته بود در حلقه می داد

وَالْزِيَادِ فَالْهَوْنِ بِأَهْلِهِمْ إِذَا انْقَلَبُوا جَاؤُا عَلٰى كُلِّ مَنَعَةٍ  
 در صورتی که آل زیاد با خانواده خود خدین و خوشایند و چون برنگردند (از سفر) با سرعت می آیند

(۱)

وَاللَّاتِ وَاللَّهْفَاءِ تَخْفُضُ خَيْفَةً قُلُوبَهُمْ فِي كُلِّ وَجَعٍ مُّهِمٍّ  
 و خانواده که تو که دل بخت بسوزد و هوششان از ترس می طپد در هر حالی که تصورشان باشد

بِكُلِّ صَبَاحٍ مَّرْجَعٍ لِقُلُوبِهِمْ يَنْوِبُ فِكَاةٌ فِي خَوَافِ قَشَعٍ  
 در هر صبحی مایه بریت به دل بر غش می آید بطوریکه آندها در پیش برگند

وَالْزِيَادِ اِمْنُونَ يَخَافُهُمْ سِوَاهُمْ فَهُمْ يَرَوْنَ مِنْ عَيْنِ اِدْقَمٍ  
 در صورتی که آل زیاد آسوده اند و دیگران (از آنها) می ترسند زیرا از چشم بدترین ماری (بچشم کشید) بر دم چشم میدورند

وَذَا دَابُّهُمْ اِمَّا صِرَاحٌ وَذَنَبٌ وَاِمَّا مَخِيبٌ اَوْ مَدَامِعٌ قَتَلَهُ  
 و خانواده تو عادت به استغاثه و فریاد است و یا بلند گریه کردن یا اشکها که میریزند

وَاللَّهْفَاءِ ن - خشیه ی ب

يَفْطُرُ أَكْبَادَ الْمُجْبِنِ نَذِيمَهُمْ عَلَى كُلِّ نَذْبٍ فَاضِلٍ مَتَوَسِّمٍ  
 گریه ای که آنها برای شهیدان نجیب و صاحب فضیلت و بزرگ میکنند و در روزنکرامی تکافؤ

دَسَادُوا بِهَا لِلشَّامِ أَسْرَهُتَهُ إِلَى مُسْتَفْرِزِ الْعَقْلِ عَنْ رُشْدِهِ عَمِي  
 آنها را اسیر و دستگیر بفرمودند بدین جهت که اسیران را به عقلی که از راه است کور بود برودند

فَلَمَّا دَا هُمْ أَنْشَدَ الشَّعْرَ قَابِلًا فَيَا لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرٍ وَسَلْعَمِ  
 وقتی که برزید این را دیدید شعر خود را سروده می گفت ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر و سلم بودند

(۱)

يَرُونَ فِعَالِي الْيَوْمِ فِي أَخْدَانِهِمْ وَأَشْفَيْتُ صَدْرِي مِنْ رِجَالِ بَخْدَانِهِمْ  
 کارها بر ما امروز می بینند که با دشمنان ما انتقام خون ایشان را گرفته دل خود را از کشته شدن مردان  
 (عین مودت و کثرت شفا دادم)

رَمُوا بِخَطُوبٍ مَا أُصِيبَ بِمِثْلِهَا أَنَا فِي يَوْمِ فِي الْمَصَائِبِ أَيَوْمِ  
 در چه مصیبتها شدند که بهمین در روز سخت مصیبتها نماند آن دچار شده است

بَخْدَانِهِمْ شَبِيهِ ي. پ

سَمِعْتُ بِعَاشُورَاءِ وَاعِيَهُ لَلَّهِمْ سَقْنَا لِفَرْطِ الْحُزْنِ كَأَسْبَابِ عَظْمٍ

(ای صبرا) در عاشورا فریاد ایشان را شنیدم فریاد که از بس بر اندوه جاسازی با نوش شد.

(۱) مقرون  
تعبیر: فساد

أَنَا ذَلِكِ النَّعَى السَّمْعُ ذَكَرْتُمْ وَالْإِفْسَانِي وَالْمَنَائِي فَفَهُمْ

(شیخ سنبله) ای من آن کسی هستم که خبر رک شهیدان کردم و آنرا یاد آوردم سبب آنرا را گوش هم برسانم  
و اگر تو هستم آن بهتر که بمیرم. آنگاه بشنوی خواننده

تَقَطَّعَ قَلْبِي مِنْ تَصَوُّرِهَا لِيَهْمُ دَلَّمْ يُجِدُنِي فَوْحِي لَهْمُ وَتَنْدِي

از تصور حال ایشان دل من پاره پاره شد و حال آنکه فریاد و ناله من بر آتش و پشیمان من بجا خودم  
(که بر او شنیدم) نفس من نداد

فَوَاللَّهِ مَا أَشْفَيْتُ قَلْبِي فَإِنِّي عَلَى أَجَلٍ مِنْ حُزْنِهِمْ مُتَصَرِّمٌ

بخندم (از تصور حال ایشان در سرودن اشعار) دل خود را شغفاندم و من بخاطر غم آنها غم خورم تمام  
و با غم رسیده است (بمیرم) و با غم رسیده است (بمیرم) در اول وصف رسانده ایم

فَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَشْفِ الْغَلِيلَ فَأَرْجَى فَسُودَ أَفْهَمُ مِنْ مَرِّهِمْ

پس اگر نه دل را شغفاندم بهنا امیدوارم که در ظهور سر از بقره آرد و جهاتش نگویم

اِذَا قَامَ ذُو السُّلْطَانِ وَالِى دِمَائِكُمْ بِخَافِقَةٍ جَالٍ بِكُلِّ مَسْجِدٍ

موقعی که صاحب سلطنت و له‌خون ایشان (امام زین‌علیه‌السلام) با پرچم که بدست مؤلفه مسوئین در ابتزاز است قیام کند

هٰنَاكَ بَنُ ذَيْنِ الدِّينِ اَحْمَدُ <sup>بنو محیی</sup> دَرَاكَ اَيُّوْحَىٰ فِي الْمُقَدِّمِينَ تَقْدِيحِي

آنجا پسرین الدین احمد است که ملحق شود و مردم را جلوتر از همه دارد دشمنان

وَصَلِّ عَلَى الْاَطْنَادِ اِلِى مُحَمَّدٍ وَشِيعَتِهِمْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَاسْلَمِ

ای خدا رحمت جلال بر آل محمد علیه‌السلام که پاکانند و بر شیعیان درود و سلام بفرست

حمد خدا بر آنکه توفیق رفیق گردید نوشتن از رب شریفه در روز شنبه پنجم ذی‌قعدة الحرام سال ۱۳۹۳ هجری قمری تمام گردید و تمام آنکه شود که بقبول درگاه ادب و رضا علیهم‌السلام آید که ادبیای حساسند و خلق را فرودار قیمت مرجع و مآب. ایست که گمانان با حساب مارانادینه بحساب نیادند و شرمساران بگردانند. از بردارن این استغفار دردم در سطح استیفات نبوس نفعم در است مرا نه از این عاصی یاد کرده طلب مغفرت برای خود و اولاد من نماید  
دانا العاصی السید محمد علی المیرزا علی‌اکبر صاحب این محراب  
ابن محمد (سید است) الخبثه عفی عنه

لغات هم قصیده اول

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
هم پیشرو در ساقه	مَجَلِّی	بیز زیاد	حَمِّم	خبر برگ دادن	نَعْنَعُو نَعْنَعُو
بسیار دوای که آید	مَصَلِّی	جماعت بسیار وضع	حَمِّمِ غَفِیْر	قاصد و خبر گزار بزرگ	نَاعِی دَعْنَعُو
همی که پہلوی است		و شریف		صد بلند کرد	صَدَح
پیشرو می نازد و دروغ		فریاد سخت کرد - یار <sup>طلبه</sup>	صَرَخ	آسکار کرد	صَدَع
عادی جمع علیه دشمن - تجاوز	عَادِی جَمْعُ عَلَیْهِ	بانگ و فریاد زرد	تَصَادَرُوا	مصیبت	رُزِزُوا
معاونت که ما را	یُوَاسِنَا	بسیک گویان	مُلَبِّیْنَ	دردناک	فَجَعَرُوا
باغی بهشت	جَنَّاتِ جَنَّتِ	شمیر	مَاضِی	نیاژ تا غلبه کرد و مرزی	طَمَّ
از اما جانی همیشه	عَلِی	شمیرها	مَوَاضِی	مصیبت پیش	نَاوِیْبَهُ
یعنی بلند		زرد پوشیدند	اِدْرَعُوا	کار خود یا بزرگ	خَطَبَتْ
بما آب نمیدرسد	لَیْسَ تَسْقُوا	شمیر	ابِیض	و شیر یعنی کار بزرگ	
	لَیْسَ دَرَانِیْ	شمیرها	بِیض	بد و نا خوش است	
	لَا یَشْه	پیشی گرفته	اسْتَبَقُوا	تاریکی	دُجِی
گوسفند	شَاه	درگه شتند - مردند	قَضَوُا	تاریکیها	دِیَاجِی
گوسفند	شَاء	دو شیرگان - با کرده	خَرَدُوا	هلاکت	رَدِی
شیر	ذَوَلِبْد	دو شیره بکر	خَرِیْدَهُ	لب و دم شیر و زرد	ظَلَبَهُ
یال شیر	لِبْدَةُ	عرض شیر دکان	صَفَحَ	به پای شیر و زرد	طَبَاتِ وَطَبِی
یا لای شیر	لِبْدَةُ وَ لِبْدَةُ		صَفَاحِ مَوْضِعِ	نیزه	قَنَاتِ
فرد می آید	یَنْقُضُ	فقیر	مُقَلَّ	نیزه ها	قَنَا
تشنگی	ظَلْمَا	دسع و طقت	جَهْدُ وَ جَهْدُ	هلاک کردند	أَبَادُوا

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
آئیده - باغ و تپه	غَابِر	ماده کفاره	ضَبِغ	مرد ریخته چشم - زن چشم	اَعْيُنٌ و عَيْنَاءُ
زن داعیه دهنده	تَشْكِي	درنده	سَنَع	مردان بازیگشاه	عَيْنٌ جَمْعٌ
مصیبتها	سَرَّازِیَا جَمْعٌ كَرِيْمَةٌ	خاک لوده	غَبْرٌ جَمْعٌ اَغْبَرٌ	بچه جان در باره با مجروح	حَسَامَةٌ
سخت تر	اَدَهِي	پریش سر	شُعْفٌ جَمْعٌ اَشْفَتٌ	و بعضی دل آمده است	
خاک و به صاحب	اَوْحَشُ الْمَنُوَلِ	سر برهنه	حَاوِسْرٌ جَمْعٌ حَوَاِسِرٌ		حَسَاتَاتٌ
نزل گیرنده	تَاوِينٌ جَمْعٌ تَاوِيَاتٌ	گریه و زاری بر مرده	فَدَابٌ		جَمْعٌ حَشَاةٌ
میلغوز و زمین را فته	يَعْتَوِرُ	در نان گرفتن		بسیار نشسته زمین	حَوِيٌّ مَرْتَضٌ حَرَانٌ
ریختن و مانند آن	قَيْدٌ جَمْعٌ قِيُوْدٌ	سورش	جَوِيٌّ	جلد بلند	عَالِيٌّ
دور	نَاوِحٌ	می افزود	يَسْبُبُ	نام آب - مبارک	مَيْمُونٌ
بازگشت	اَوْبَةٌ	زنان فریاد کننده	صَوَارِخٌ جَمْعٌ صَوَاخٌ	کسی که برود فته	عَاثِرٌ
مرد برهنه	عَارٌ و عَرِيَانٌ	بتن با بندگی	مَشَدٌ	سُرٌ	کَرِيْمٌ
مردن برهنه	عُرَاةٌ	خوار کردن	تَهْوِيْنٌ	جفت اسبها - مراد آن	خَيْلٌ جَمْعٌ خَيْلَاتٌ
ناله زخم دار	دَبْرِيٌّ	آغ گرفتن			خَيْوَلٌ جَمْعٌ
سیر شبانه	مَسْرِيٌّ	از دست دادن - هلاکت	ضَيْعَةٌ		خَيْلٌ بَيْتٌ
جهاز شتر - چوب گاو	قَتَبٌ جَمْعٌ اَقَابٌ	ضایعه		لگد مال کردن	خَبَطٌ
کافر - الاغ	عَلَجٌ	اعداد و زمان	عِدَدِيٌّ جَمْعٌ عِدَدَاةٌ	دیدن	وَكُضٌ
آس آن پنجم	هَيْعُونٌ	زمین کشنده	سَاحِبٌ	اندرون - دل	حَشَاةٌ
نیمه شب	وَهْنٌ	امیر کشته گان	سَاهِيْنٌ جَمْعٌ سَاهٍ	صیر	اَهْتَادٌ جَمْعٌ اَهْتَاتٌ
مار محزون میکند	يَشْجِنَا	کنار - لب و کنار	طَفٌّ جَمْعٌ طَفُوْفٌ	گرد باد جمع	اِعْصَارٌ
		در اینجایی یعنی کربلا			





معنی	لغت	معنی	لغت
علا قلب - پروردگار	شَغَفَ	مستی کرد	وَفَتَ
بالا برین در فرجه محبت	عَنَانِي	لغزید	عَاوَتَ
مراشغول و عین سخت	وَفَدَ	زیاده - استغنا	صُلَاخَ
گروه وارد بر کسی	شَانِي	زینهارت - کوهها	صَمَّ جَمْعَ صَمَاءٍ
دشمن		زیر سخت	أَرْضًا صَلْدًا

همل راننده - متوک  
 اِذَا ابر سبایت - کاشیخ

لغات قصیده سوم

بحر لادری آوردم	أَجِيلٌ	آثار برآمده خاک خواب	ظَلَلٌ	چیت	سُرُوحٌ
مراد	جَائِلَةٌ	قطره آب باک نخت	مَطْلُوعٌ	نفع میدهد	تُجَدِّي
ناوین و ضعیف نشسته	خَانَ	باران ضعیف	ظَلٌّ	قبر	لُحْدٌ - لُحْدٌ
عقل - غیبت	جَوْلٌ	بارانها ضعیف	جَمْعُ ظِلَالِكٌ	وسط - میانه	وَسْطٌ
خاکوش - سکت	صَمُوتٌ	خاطر - قلب	بَالٌ	مصیبت	مُصَابٌ
سکن - آرام	خَافِقَةٌ	کننده کرد	أَبْلَى	کار بزرگ	جَلَلٌ
نهایت وقت - زمان مرگ	أَجَلٌ	بلای بلایا شدت غم و غمشه	بَلَابِيلٌ جَمْعٌ	فرا تر عرض دید	يَخْلِفُ اللَّهُ عَلَيْهِ
بلی - آری	أَجَلٌ حَرَفٌ	اشغول و سرگرم میکنم	أَعْيَلِكُ		أَوَّلَكَ
وقت سین کرد یا خورند	بَاجِيلٌ	باران پشت باران	يَعَالِيلٌ جَمْعٌ	مصیبت	نَكْبَةٌ
جدا شدند - دور کردند	بَانُوا	شترها	سَرَاوِسِمٌ جَمْعٌ	نهایت	وَصْدٌ
دیران - خواب	يَبَابٌ	تا بل کردم و نظر کردم	تَوَسَّمْتُ	شکافنده	وَأَقْرَبُ
بیابان دور	غَوْلٌ	تج ماذه آثار غزایان	مُرْسُومٌ جَمْعٌ	آتش گرفت	شَبْتٌ



لَعْنَتٌ

رَضَمٌ

لَكْعٌ

غَوْلٌ

حَتَفٌ

سَنْزَجِجٌ

صَادِمٌ

شَابِكٌ

حَمْرٌ

مَخَالِبٌ

قَاةٌ

لَدُنْ

مَضْعُولٌ

شَارٌ

غَلَةٌ

مَغْلُولٌ

نَبْلَةٌ

نَبِيلٌ

نَابِلٌ

نَبْلٌ

مَعْفَى

حَرَارَادَةٌ

لَيْمٌ

وَبُو - وَهِيهٌ

مِرْغٌ

نِزْوَةٌ

شَمْشِيرٌ

شِيرَاكَةٌ

خَرَا

بَنَكَارَا

نِزْرَةٌ

شَمْشِيرٌ

فَرْدَكْتَه

عَلْتَرَشِيدٌ

بِسَارَشَنَدٌ

تِيرٌ

مِجَبَّحَاتٌ

مَاهِرٌ

تَبِيحٌ

لَعْنَتٌ

مَتَلُولٌ

طَبَقٌ

مَغْلُولٌ

أَرْجَاءٌ

جَا وَرَجَاءٌ

أَفْقٌ

تَرْجُفٌ

صَحَى

نَوْحٌ

مَخْطُولٌ

مَكَّةٌ

دَوْلٌ

كَيْلٌ

سَبْطٌ

حَفِيدٌ

مَجَالٌ

بَجُولٌ

يَا لَعْمَرَاتِ

قُرُوطٌ

مَعْفَى

بِرْدِ بَرَفَاكُ

پُوشَنَد

گَرْدِ دِجَارِ

أَطْرَافٌ

كَرَانَةٌ

نَاحِيَةٌ

سِيلِزْد

جَنْتٌ

گَرِيهٌ

مَنْعٌ

نَعْمٌ

أَنْتَوَابَةٌ

بُوجٌ

فَرْزَنْدِ

فَرْزَنْدِ

مِیْدَنِ

تَاخْتِ

قَسْمِ

گُوشَوَارَه

لَعْنَتٌ

نَزْفَرَةٌ

مَقْلَهٌ

دَمْعٌ

مَمْعُولٌ

فَجْدٌ

تَسْفَى

رَجَمٌ

حِلَاءٌ

تَخْلِيلٌ

تَحْلِيلٌ

عَرَاءٌ

مَلْحَفٌ

عَارِيٌّ

عَادٌ

لَا يَلْتَنِي

سَمَاءٌ

خَرٌّ

مُنْجِلٌ

قَطٌّ

مَعْفَى

آه مَمْدَه - آه گَم

بِیْخِمْ - تَخْمِ

فَرْدِ

بَاقِنِ

سِیَوَزْد

قَبْرِ

آتَشِ

فَاصله

بَارِ

سِیَابِ

بِرَسِ

بِرِمْه

نَمَكٌ

دَوَمِ

بِالارْفَتِ

اَفَادَه

دَوْرِ

بِرِگَزِ

مَعْفَى

بِیْخِمْ - تَخْمِ

فَرْدِ

بَاقِنِ

سِیَوَزْد

قَبْرِ

آتَشِ

فَاصله

بَارِ

سِیَابِ

بِرَسِ

بِرِمْه

نَمَكٌ

دَوَمِ

بِالارْفَتِ

اَفَادَه

دَوْرِ

بِرِگَزِ

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
مَنَاب	اقحاربت - مایه نفاخ	ضلیل	بسیار گمراه	مَنَاب	مغنی
دَوْن	نزد - پیش - جز	تَضَهَّرَ الشَّمْسُ	آفتاب میباید درگرم	دَوْن	مغنی
مَضَارِع	اقادن - جوارقان	الْكَتِفَتُ	احاطه کرد	مَضَارِع	مغنی
مُنِيف	بلند - بُشْرُون	جَوْلٌ وَجَوْلٌ	غبار که باد آلود	مُنِيف	مغنی
تَوَقِير	بزرگ نمودن	مُحْصِنَةٌ	زن شوهر دار - زن عفيف	تَوَقِير	مغنی
تَبْجِيل	بزرگ داشتن	حِدْبَاد	ناقه لاغر جمع حِدَاب	تَبْجِيل	مغنی
اِمْتَطَى	سوار شده - بالارفت	عُزْرُول	ضعیف جمع مهاران	اِمْتَطَى	مغنی
غَارِب	شانه - دوش	أَعْبُدُ جَمْعَ عِبَادَتٍ	بندهگان	غَارِب	مغنی
زَهَام	بهار	تَنْخَرِبِينَ	آزنان را میزنند	زَهَام	مغنی
عُلْيَا	پرمختان شرف بلند	تَهْلِيلٌ	لاله آلاسه گفتن	عُلْيَا	مغنی
مُجْبُولٌ	فطوی وحشی	سِرْبَالٌ جَمْعُ آن	پیرایین - پوشیده	مُجْبُولٌ	مغنی
مُغْتَصِبٌ	مال که بزور گرفته شده	سَمُومٌ قَبْلُ	باد گرم	مُغْتَصِبٌ	مغنی
بِهَوَايِ	دوست میدارد	عَضَقُولُ جَمْعُ آن	گردباد	بِهَوَايِ	مغنی
عُزْزِيلٌ	شیطان	أَمَارَاتٌ	افشاند	عُزْزِيلٌ	مغنی
شَدْرٌ مَوْهَمٌ	ایش را برانگیزه کرد	أَكْلِيلٌ جَمْعُ آن	تاج برشته	شَدْرٌ مَوْهَمٌ	مغنی
ضَاوُ الْفَضَاءِ	فضا بر آنها تنگ شده	مَعْفَرٌ	در آفتاب در ریخته	ضَاوُ الْفَضَاءِ	مغنی
حُزْنٌ شَمٌ	جمع کردید بر اثر خردن	خَطِي	نیزه منسوب خط	حُزْنٌ شَمٌ	مغنی
مَعْرُودٌ	جاء دادند - آشخور	خَطٌ	نیزه کشیده بر چوب	مَعْرُودٌ	مغنی
	راه بموآب		که در آنی نیزه میخیزند		مغنی

معنی لغت  
 رُحْمٌ وَرَحْمَتٌ ناز کردی - رِقَابٌ  
 نَهَائِتٌ شَمٌ پامان جز  
 مَشِيدٌ مغم و بلند  
 أَبَاهِيلٌ فَرِحَ بِاطْلَالِهَا ناطق - شیطان - راح  
 عِرْضٌ آبرو - نَفْسٌ جَمْعٌ  
 سَرَكَ جَمْعٌ بَاك  
 مَغَائِلٌ جَمْعٌ در رخا بر شاخ در بخت و سار دار  
 مَعْرُوفٌ احسان - خیر - رزق  
 نَسَكٌ عبادت  
 فَتَاكٌ بلاك كرد - شربت و کار بری  
 سَجَبٌ جَمْعٌ سَجَابٌ ابر باران دار  
 حَيَا وَحَيَاءٌ فرادای - باران - رویه  
 هَاطَلَاتٌ ریزنده ها  
 مَحَاصِلٌ محصورها  
 رَاحَتٌ کف  
 فَنَفَاضٌ عطا - دست  
 تَجَلَوُ ظاهرا شد  
 مَمَادِحٌ مَحْمَدٌ مَقْبُوحٌ خوبها  
 مَنَاهِيلٌ جَمْعٌ مَنَاهِلٌ بسیار خشنده

لغت

خُور و خُور

سُور

دابر

تَعذِيل

وَتَر

وَنَزَر

نَظَار

غاشيه

عَضْب

مَسْلُول

سَبْحِي

نَسْر

مَسْمُون

كُوبِيل مَعْف

كُوبِيل

غُرَانِيَق جِج غُرُق

هَزَائِل جِج هَزُور

خَافِقَة

معنی

نخعی - نخگی - بهه

رحمی و ذراوه - لغت

ریشه - زوین نغمه

سز و سز کردن

خون جمع آن اوتار

کره بلنه - پناهگاه

منظر بائر

قیامت

شمس بر بند

کشیده شده - آغلا

پرجم - پرچم

کرکس

براندخت ندارد

چهار فرشته ارک

نامورد ملاک قرم لوط خنده

چون سفیر نیا

مردمان بنی است

پرجم جمع خوا

لغت

خَسَف

آبَابِيل

طیور ابابیل

مَبْتُول

خُفُوق مَعْرَا

دَمْع مَهْمُول

مَبْتُول

لَبَانَات

تَعْوِيل

وَاصِب

فَاه

تَزَهُو

مَسْتَوِد

مَفَارِق جِج مَفْرِق

و مَفْرِق

مَفَارِق

معنی

فرد قس - خوری - نقیصه

فرد ۱ - مفرد ندارد

برندگانی که جمعی دنبال هم

پرواز میکنند که تودر دست تو

مقطع

اضطراب بر کردن

اشک بر خفته

زاسیره شده

حجتا - لبانه - حجت

تکیه کردن - عماد کردن

دام - همیشه

سخن گفت - نظر کرد

بخود می بای - تکیه میکند

سیاه شدن - سیاه

دور همی - فرق کردن

دور همی - فرق کردن

دور همی - فرق کردن

جدا شده

لغت

سَارِق

تُضَاهِك

نَصُوح

دُعَابَة

وَاقِع

أَمَّ

شَرَاك

بِوَاتِق جِج بَاتِقَة

اِسْتَفْرَء

رَامِق

صُرُوف

تَطْرُق

طَوَارِق

لغات قصیده چهارم طایفه بلا

ظهور القول

تألق

جاذب

بِوَارِق

معنی

آفتاب هنگام دیده - یا

میخورد

نامح - پذیرنده نصحت

شرفی - مزاج

درستدار

تصد کرد

سبکفش - دام

شرها

از جای بر کند - سبک شود - از جای بر کند

نگرند - چشم دو زنده

نوب - بلا

میکوبد

بلا

بلا

بلا

بلا

بلا

بلا

معنی

آفتاب هنگام دیده - یا

میخورد

نامح - پذیرنده نصحت

شرفی - مزاج

درستدار

تصد کرد

سبکفش - دام

شرها

از جای بر کند - سبک شود - از جای بر کند

نگرند - چشم دو زنده

نوب - بلا

میکوبد

بلا

بلا

بلا

بلا

بلا

بلا

بلا

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
پراکنده هر کس	تَضَوُّع	شریف جمع عَطَّاف	عِطْرِیْف	ریزنده	هَطَل
عطر - بوی خوش	طِیْب	تَبَّح جمع بَهَم	بُهْمَر	کایا - رنگاری	نَجَاح
فاک - زمین	ثَوْب	شکننده سَه	بَاق	خشنوری	مِرْضَوَان
بوی خوش	عَاقِب	زمین - سگرفه	کَافِر	رانده - کشته	سَاق
بوکن	اِنْتِشِق	چوک - لاشه	سِخ	خویدزدش	شِرَاد
بداعت - گنهگار	حَائِق	پاره کردند	مَزَقُوا	نشان داد	كَشَرَت
جوجه	فَرَّخ	پنهان کردند	كَفَرُوا	دندان نیش جمع اِنْبَاب	نَاب
نافه بدن - نازک بینی	مَخَارِق	نور کنده - تیر افکند	مَاریق	امرت - بلا بزرگ	اَمَّ صِلْم
جمع مخرق است		بیرون از زمین	مَاریق	شمیر - دهر	صَلْم
پیمانها - عهد با جمع عیاق	مَوَاتِق	حوادث	عَوَاتِق	جنگ	ذوالفضح
گوش سبید	یَعِی	خشکها	مَاسِفَات	اول قلب - صبح	ضَحی
سخن احمقانه گفت	نَقِثَق	گشوده - سوزاننده	مَاجِق	گسرد - پهن کرد	طی
احاط کرد	حَاقَت	گوارا میشوند	یَسْتَحِلُونَ	دایمیه - بلا - حوادث	صَوَاتِق جمع فقه
سخن توین و بدین خب -	حَوَمَة	نبرین میشوند	یَسْتَحِلُونَ	بلند میکند بیجا کردن	یُثَیْرُونَ
شیر	عَفْرَفِی	تیرا - عقیقه تیر	عَقَائِق	خبار - خیمه	سُرَادِق
بیافار کرد - هلاک کرد	عَثِی	میچ رنده	نَاعِق	جگ	وَعِی
دسته - جهت	سَرَب	مرگ	نَمَب	تاریک ش	اَلْکَفَر
تند چابک جمع	زَهَائِق	مرد	قَضِی عَجَب	قسمی از شب	جَمْع جَمْع
زهر هلق است	زَهَائِق	مهر از عوان	اَمْرُجَان	غبار - خاک	عَبَیْر

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
جوز بیابان	نرم بر	اورا بالا برد بلند کرد	عَنَوَة	بزرگ چرمی را گرفتن	دَحْش
زبانها	ماسقی	آب درده - سفت شد	بجائز جرح	نقاب - چادر	لَسَنٌ مَجِیْلٌ
عهد - بوقت	ما سرقی	بالا رفتن	دَمَعٌ	بزرگ - پر این زمانه درفش	نَبَطٌ
صحرای بیابان	هوی	آفتاب	أَدْمَعٌ	جمع دروغ است از زبانها	فَلَاحِجٌ فَلَاتٌ
باطلها	اَعْدَتٌ	پایه گذار شده - برپا شد	خَرَمُوا	پاره کرده - بواج کوه	بِهَالِقٌ
باطل	مَاشِقٌ	پاره کننده	عِیْنَاءُ	نوشتر خشم	بَهْلَقٌ وَبَهْلَقٌ
شیر	اَلْبَهَّةُ	اورا پروردارید	عَاقِقٌ	جاریه - کبوتر	مُخَافِقٌ مَجِیْلٌ
چیز سرد در عهد	دَشِیجٌ	نیزه	تَمَعٌ	کوبیده	وَتَائِقٌ
چیز سرد عهد	دَاحِقٌ	احسن - غضبنا	لَا یَقِی	نگاه نمیده - خط و لریز	وَتِیْقَه
نابود نموده - محفل	دَفِی جَمْعٌ	جای ناز و کبر	سَطٌّ	تازانیه جمع آسیا - سیاه	مُزَاهِقٌ
ترنا - کندن تازانیه	مُزَنٌ	باد نرسنت	مُزَاهِقٌ	چون نوس	مُخَارِقٌ
تازانیه	تَادُ الْجَادِ	گرد بلند شده هفت	مُؤَسَّرٌ	ایر شده	که بچه با بدن نابزرگ
بالار کوه - قلعه	نَارِتُ الْوِیَاحِ	بادها طبله شده	عُغْلٌ	در نخر کردن - غل تبنی	شَبِیْقٌ
کوه بلند و بزرگ	سَابُ الْمَادِ	آب جاری شده	عُغْلٌ	طوبیخیر یا هم که گردن	شَاهِقٌ
لشکر و پاسبان	سَابُ الْأَعْمَى	فهمت یافت		یادست نهند	فَالِقٌ مَجِیْلٌ
تیر انداز	صَافِقٌ	جنبانده - در سجا	أَفَاقِقٌ	صیبه است جمع	مُزَاهِقٌ
پاره کننده	سَرَجْفَه	لرزه	أَفِیْقَه	صیبه است کت نموز	خَارِقٌ
آفتاب زدگیا	صَوَاقِقٌ	برقها جمع صاعقه	عَمْرٌ جَمْعٌ	آفتاب بزرگ - رسید	صَوَالِقٌ

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
راه تنگ	تَوَلَّبَتْ	گره الاغ	سَرَّاقِن	خزانه سنگت - آرد	خافِق
جایه - کیز	عَسَا جَعَلَ عَسَلَقَ	گرگ و شیر	سَنَقِ	سَنَقِ	کعاب جمع کعب
بنا و جوی و تنگ	وَادِقٌ	باران	عَوَارِجِن	اربار پس آس	مطافیل و مطای
زن و مرد بچر دار	شَوْنٌ مَجْشَانٌ	راه اشک چشم	وَكَفَّتْ	کم کم بارید - کم کم بارش	جمع مَطْفِلِ
جران	جَمَلَاتِ جَمْعِ خَلْقٍ	باطن پلک چشم			شَبَابٌ شَرِيفٌ
جران	مُتَنَابِقٌ	سظم			جَمْعُ شَابِ
جران سفیدبیا	فَطَقَ صَالِقٌ	سخت بلند	فَقْدٌ	یگانه - فرد	عَرَانِقُ جَمْعُ عَرَوْنِ
باین تا کردن	مَدَمَعٌ جَمْعٌ	جای شک - مجاز	حَنِی	پیمان و برگردند	و عَرَوْنِ
جاده کنه	آن مَدَامَعٌ	اشکها	مُنْحَنِي حَمِي	نام دو موضع	عَوَاتِقُ جَمْعُ عَوَاتِقِ
بارن بریده - زبر بریده	مُتَدَانِقٌ	ریزان	رَحْمِي	گرم شدن - گرمی - کوش در نی	طَرَنٌ
جایه گیسو - بیابان	أَجَاحٌ	شور و تلخ	عَضَا و طَوْنِي	نام سرزمینها و جاهات	مُتَحَمَّرٌ
تبار مج	تَبَارِمَجٌ	برنجار تری در شده و سنجیده	دَجَابِبٌ		عَوَاتِقُ جَمْعُ عَوَاتِقِ
سخت	سَخَتْ	گد	أَصْلَى	آتش می افروزم - میوزنم	لَا يَزِقُ
خاطر - قلب	خَاطِرٌ قَلْبٌ	سخت	طَوِي	پسچید - طی کرد	قَوَا
مضطرب	مَضْطَرَبٌ	سخت	سَرَقَمَانٌ	نام دو باغ یکی زرد - دیگری	جَنَابِ جَمْعٌ
قلب - خاطر	قَلْبٌ - خَاطِرٌ	سخت	سَوَاقِيَانٌ	نام دو موضع است در درای و نگر	جَمْعٌ جَمْعُهُ
			لُبٌّ	قلب - عقل	شَامِسَاتٌ
					خَافِقٌ جَمْعُ خَافِقِ

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
جوامع	نام مرضی در شتر	بشم جمع نجیب	گرمی گویا در پیری شتر گزیده کینه شهباء	لغت <td>معنی</td>	معنی
جوی	ریش روی - شتر شمشاد	عانی	کنه	اشادوس دشو	شکران
جزع	نام دوده در دست چپ	صد	کوه - دره	جمع اشونس	جگومر باوالت
قاپن	سکن - تقیم	براسبت	ثابت دستوار	بشم جمع بینه	شجاعا
کُتبان جمع کثیب	تله ریگ	انزابه	گره حکم	کوت	حله کرد
کُتبان وقت	نام سهر مرغ	اقرت	تابیده	کفاح	دفاع
و ضارب	مبارت جمع مبارت	حاجتا	حاجتا	اججوا	آتش افروخته
جیرون	نام مرضی در شتر	ساربت	رودنه	سیف قاضب	شتر بزده
جیره و حیوان	بسی یکان	ادطار جمع وطو	حاجتا - مطلوبها - آزرده	قواضب قاضب	شتر بار بزه
جمع جبارت	همسایه	اطوار جمع طویر	نوع وصف	برغایب جمع غلبه	عطر بنیاد - چرخای موزیل
ذهبت علی حین	خزانه گردن جیرون	دایب	خرگرفه - عادت کرده ظما	نشگی	نشگی
صیبت	بارن - ابر باران	آوری	آوردت	ظام	تشنه
داصبت	دائم - ثابت	جوانح جمع جانح	استخوان پیلو - دنده	ساعبت	گرسنه - تشنه (باین معنی کم)
نهل	اولین جره کرمی	ناسرال جوانح	مصدر آتش کینه تکت	آباتر	بچه فرزند
آنی طویران	کجا - برجا		شتر بدخواه درد دوزده	اطایب جمع	پاکیزه تر - برگزیده
اصان	درسی خاص بوزنم	علا	بتما و حریف	صایب	به خطا - کیک تیرش بته پیره
اجانب	دوری کسم - دور کسم	هت غیب	تاریک	هنایب جمع	باد نازگودافن - غبار انگیز
نوی	دوری	باین	جد	مکتس	پوشنده
حوا	نبش و حرکت در آرزو	اشاهب	شیر مویه - کاخت	کتسب	میکش

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
				جُزْدَ جَمْعُ أَجْرَدٍ	اسب پیشاز
			لُؤَاكِلُ جَمْعُ لُؤَاكِلٍ	سَلَابٌ جَمْعُ سَلَابٍ	کشیفت
		فرزند مرده	وَمَا كَلَهُ	دَرَمٌ شَكْتٌ	درم شکت
لغات قصیده ششم			فَوَادِبٌ جَمْعٌ	اَسْوَدُهُ سَيِّدٌ	تواریب جمع تریبه
طیغ		زنان گریه کننده	نَادِبَةٌ	دَرَّازٌ شَرَّعِبٌ جَمْعٌ	دراز. شرعبت جمع
رُویا جمع مردی	بَنِيضٌ	لک در روی میکند	لُكٌّ دَرَمٌ سَيِّدٌ	اِنْبِجَا مَرَادُ نِزَاهٍ مَاشِيَةٌ	انجیا مراد نیزه ماشیه
بسیار مروج کرده	يَدِيحٌ بَيْضًا	مرکب سواری	مَطِيئَةٌ	بَارِدٌ بِي جَوْبٍ	باردای خوب
	عَرْوَتِي		مَطِيئَةٌ مَطَايَا جَمْعٌ مَطِيئَةٌ	سَوَاءٌ جَمْعٌ سَوَاءٌ	سواء جمع سوا
	الارض البیضا زمین بگیاه	لاغرین	لَاغِرِيْنَ	رُخْسٌ دَبَابٌ تَوَقُّبٌ	رخس دباب تواقب
نبت دادند را	هَجْرٌ وَهَجْرٌ	گریه کنان بر آنها	نَاظِرِيْنَ لَمَنْ كَرِهَ كُنَّانَ بَرَانَهَا	بَادِرٌ كَرَمٌ	باد گرم
	دالگه نشین		نَاظِرِيْنَ التَّيْنِ نَظَاةٌ كُنَّانَ بَرَانَهَا	سَبَابٌ جَمْعٌ سَبَابٌ	سباب جمع سبب
گرگ وزده	ذُنْبٌ كَضْرِي	در بنی	ذُنْبٌ كَضْرِي	خَالٌ تَمِي	خالی تمی
	عِظَاءٌ - پوره	عواش جمع غاش	عَوَاشٌ جَمْعٌ غَاشٌ	بِيَابِنَا - فَلَاحَةٌ	بیابنا - فلاحت
	مکان میکند	اخال - اخال	اِخَالٌ - اِخَالٌ	دَالِبٌ	دالپ
	بزرگ فراق دوری	حَدُّ النَّوَى	حَدُّ النَّوَى	اِرَاعٌ وَحَشِي	اراع وحشی
	بج و تعب	عَنَا تَعَفُّوْا	عَنَا تَعَفُّوْا	عَايِزٌ	عایز
	سخن چنبره نمایی	سَعْيٌ	سَعْيٌ	بِهَلْ بَشِيرٌ زَنْ بَهْمَلٌ	بهمل بشیر زان بهمل
	مردم خلق	مردی	مَرْدِي	دَمْرَقٌ	دمرق
	پس پشت - ذبل	دَمْرَقٌ	دَمْرَقٌ	مُعَرَّبٌ	معرّب
	گرانهاش	عَلَّتْ	عَلَّتْ	مَرَا جَمْعٌ مَرَقٌ	مرا جمع مرقت



معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
گرای	لغز	غم و اندوه	غوی	آتش شعله‌ور	ذکا
خاک و کاسی در چشم	انجانا نخل	مخاطبها	شجا	سفرق در پراکنده	ایله سباد
جمع قطف است	قطوف و وطأ	بان او هم برده	قدای	کینه با دشمنی و بدگویی	ایاده سبا
بها حال با سر	از مال او میگرد	گروه - طایفه	دم به	دشمنی و بغض	شنان نفف
سخت	توزخوف	لگد میکنیم	جیل	بیزاری	شنان
لطمه نصرت نمیریم	ایر تشقوا	آواره	نکند	بچیز - تنی تر	قلا
سرخ خع	ابیدوا	خسته شده - رزاده	نستعد	عطیه - بخشش	بوانف
مستشو	کلام	آتش گرفت - خرد	نلطم		و جاتنف
مستشو	سرخ خع	مستشو	مشرده		جدا

لغات تصیده هفتم مشهور

آتش گرفت - خرد	گوما صبح کریم	آتش گرفت - خرد	گوما صبح کریم	آتش گرفت - خرد	گوما صبح کریم
بر جسته	مستشو	بر جسته	مستشو	بر جسته	مستشو
زیر کین نصیب بر	ماتوخ	زیر کین نصیب بر	ماتوخ	زیر کین نصیب بر	ماتوخ
کشیدن	لا یابوخ	کشیدن	لا یابوخ	کشیدن	لا یابوخ
شبهت	صنفقه	شبهت	صنفقه	شبهت	صنفقه
شبهت	تلهف	شبهت	تلهف	شبهت	تلهف
جهنم	تنظفی	جهنم	تنظفی	جهنم	تنظفی
پراک شده - مرده	محلله	پراک شده - مرده	محلله	پراک شده - مرده	محلله

لَعْفٌ  
يَبْلُ  
ذِمَامٌ  
رَقِبُوا  
جَبَّارٌ  
ذَا الْحَالِ  
اِحْتَبَرُوا عَيْنِ احْتِبَرًا  
حَمَامٌ  
اَوَامٌ  
نَزْفَةٌ  
تَفْعُجٌ  
تَفْجِجُ الْمَاءِ  
لَبٌ  
شَغْفٌ  
حَبَّانٌ  
نِيَاظٌ  
ضَنْئِيٌّ  
سَادَةٌ  
رَحِيٌّ الْوَطِيسُ  
خَمِيسٌ

معنی  
ترکینه - فروزش  
حرمت - حق  
برسید - نگهبان کن  
نام - کیکه قوت تر قوت  
غدا بکنند - پاک کننده  
ارزوی برات و جبارت  
مرگ  
عطر - تشنی  
نفره و نرزه آه نرزه نفس نمته  
توجه - درد مندر بر  
جارشه  
عقل - قلب  
پرده قلب - بالابزین دروغ  
بریه - شکت  
مرگ کلفت قلب  
بمیرد - لانری - بوی گل  
کشیم  
خک شته کرد  
شکر

لَعْفٌ  
غَادِرٌ  
غَادِرٌ  
لَبْدَةٌ دَلْبَةٌ  
قَسْوَمَةٌ  
ثُمَّتٌ وَثَمٌ  
تَالِبُوا  
يَزْعُمُ  
ذِي الْأَسْبَابِ  
كَطَوْدٌ  
مُنِيفٌ  
دَامِيٌّ  
مُهْتَضَمٌ  
مُهْرٌ  
مُخْتَجِمٌ  
فِيخَارُونَ  
اطْلَعَتْ  
غَائِرَةٌ  
قِنَاعٌ  
عُرْطٌ

معنی  
ضامن - پیمان شکن  
داگدشت - باگدشت  
بال شیر  
شیر  
پس - بعد  
گرد آمدند - بیخ شدند  
غرض میکرد  
شیر بچ دار  
کوه بزرگ  
بلند - مرتفع  
خون آلود  
مغدم - کیکه تخم پال  
کره آب  
کننده - شیشه کننده  
میگذرد و می افتند  
نگاه کرد  
رد آورنده  
مقعه - سر بند  
چادر

لَعْفٌ  
حَوْهٌ  
تُسْحَبُ  
سِوَاهُ  
يُنْفَعُ  
عُرْطٌ  
تُخْرَمُ  
خَدِرٌ  
قَطِيعٌ  
بُرُوقٌ  
مَلَاءٌ وَمَلَاوَةٌ  
جَمَاهُ وَجَحِيٌّ  
ذُرِّيٌّ جَمْعُ ذُرْوَةٍ  
و ذُرْوَةٌ  
طَمَاءُ الْمَاءِ  
شَدِيدُ الْجَمِّ  
دَاسٌ  
صَافِيَاتٌ جَمْعٌ  
صَافِيٌّ

معنی  
بانو  
زین کتینه میزود  
دست بند - دست بخت  
شکسته میزود  
گوشواره  
پاره میزود  
چادر - پرده  
تازیانه  
رو بند جمع بواقع  
چادر یک تخته  
خانواده - حرم  
سخت کننده - بالابزین جابجری  
و ذرود  
آب بالاند و نهر را پر کرد  
کوبیده گوشت  
پایمال کرد  
ای که برسد پائیده و سر هم  
بر زمین نهادیت

معنی  
بانو  
زین کتینه میزود  
دست بند - دست بخت  
شکسته میزود  
گوشواره  
پاره میزود  
چادر - پرده  
تازیانه  
رو بند جمع بواقع  
چادر یک تخته  
خانواده - حرم  
سخت کننده - بالابزین جابجری  
و ذرود  
آب بالاند و نهر را پر کرد  
کوبیده گوشت  
پایمال کرد  
ای که برسد پائیده و سر هم  
بر زمین نهادیت

لغنت	معنی	لغنت	معنی	لغنت	معنی
لَثْمٌ	بوسیدن	أَنْفٌ	نزدیکش	بیداری در شب	معنی
يَنْهَلُ	جاری شود	بُدْهَلٌ	فرا مویشی می آورد	سیر شبانه - شبوری	
فُجَّاجٌ جَمْعُ فُجَّاجٍ	چشبی که از زیر زود حوتم جمع حائمه	زَنْ تَشَنَّهُ	زن تشنه	صائب تیر	
وَفُجَّاجٌ	پیداست	بُرْدَانُ قَدِيمٌ	برد اند قدیمم	ماسپرانج گودی زخم زخم زخم	
دُمَاجٌ	انگوه - دست نخن	بِرْزَةٌ دَمَانَةٌ	بِرزه دمانه شیر کاز	پیش بزرگت - آفتاب	
أَرْمَلٌ	متج - مردن مره	زَمِينٌ مَرَارٌ	زمین مزار	تراشیده	
سَمَاعٌ	صنایف - صیف	بَادِيَةٌ كُنْزٌ فَكْرٌ	بادی که کنز فکراور	فرد رفتن	
مَلُوفٌ	غضه در غارت زده	نَكَاةٌ كَرْدٌ	نکاه کرد	منتهی	
	مظلم که تشنه میکند	أَبٌ	اب	مبتدی	
حُسْرٌ وَحَوَابِسٌ	زن سر برهنه و در	لَيْلِيٌّ	شبها - روزگار	تازگار	
جَمْعُ حَابِسَاتٍ	سر برهنه	خَامَةٌ جَمْعُ خَامَةٍ	معد کفار	نمجا - پناهگاه	
صَوَادٍ جَمْعُ صَادٍ	تشنه	فِرَاعٌ وَاقْوَاوٌ	گور خزان	می پرش نام - پنهان	
عُدَاةٌ جَمْعُ عَادٍ	طام - تجاوز	جَمْعُ فَوَادٍ وَفَوَاوٌ	گور فو	دخت انبوه	
أَبِلٌ أَيْ جَمْعُ أَبِلٍ	شران	أَدْكَامٌ جَمْعُ دَكٍّ	آشاند	هدنگام کتور خواند	
وَمُرُودٌ	آبال جمع ابل آ	ذَابِلٌ	باید در آ - پرزده در آ		
أَبِيدُوا	پراکند	قَانٌ	سرخ رنگ - خون در		
يَسُوعٌ	عابرت - عابره	بَلَابِلٌ جَمْعُ بَلَابِلٍ	شدت اندوه - غیا	قصیده هشتم	
حُظْرٌ	نمبوعه	حَمَامٌ	کتور	صنئی بیمار رو بدو	
خَامِشَةٌ	زنده در پیوسته و کلمه	تَرْتَرٌ خَمْدَارٌ	تر تر ز خمدار	عاشق - مشتاق	
				عدالت	

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
سُلُوَان	خوشی - آسایش - آسودگی	شَخْص	شخص - کسی که از خود	مَعْنَى	معنی
نَمُول	لاغر	وَجْه	آدم - جهت - روی	قَارِي	بدریا کنده - دریا
لَا عِج	عش سوزن	لِحَاءُ اللَّهِ	خدا و ازشت شاره	ذَائِرِي	متفرق کنده - دور کننده
شُحُوب	تغییر رنگ	ضَنْعِمُ النَّصِي	شیر در زهره	ضَامِنِي	بمن ظلم کرد
فَاغَم	بزرگ	بُوعَاء	گرد و غبار بر آینه	طَائِرِي	رو آورنده - وار و از
تَمَحُو	توجه کن	مُوسِر	غنی - متحرک در راه	هَمَل	صفت
تَزْفَار	آه کشیدن	بَلْبَال	جنب و جبر - بیجا و حرکت	عَانِي	رهان
نَرَاعِي	نیزه منزه - خبر را	بَلْبَال	شدت غم داننده	لَا حُونَ	ملاستگران
عَرَض	نشانه	حَلِيَّة	تنها	لَا لَعَالَك	برنجیری
بِتَار	شمیره	خَلَدَ	خاطر	أَسْمَار	ریه
خَطَاو	نیزه	خِلَاف	بعد	نَحْو - نَحْو - نَحْو	ریه
هَذَا كَمَع	اسبان دارد	يَعُول	کفایت میکند - شکر	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
مَدَك و مَدَكِي		خَتَار	بسیار بخار - با وفا	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
جُود جمع جُود	اسب پشیمان	سَابِئَة	رمانده - یکس	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
بُعِيد	کمی بعد	يَلْم	جمع میکند	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
قَار	قیر	شَمَل	چیز گرد آمده - جمع	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
شَرَفُ الْبَرَقِ	آب روانم کلیم گرفت	سَت	تفرقه - پرکنه	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
أَخ	برادر	إِمْرَار	تلخ کردن - تلخ شدن	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات
أَنْزِي	یواب میثوم	قَوِي	آب پیش نهاد - غذا	عَمَّة - عَمَّة - عَمَّة	شبهات

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
خَدَّتْ	شکافتند گود کرده است	اصال جمع	شما	غَدَاةٌ	صبح
جِيَاعٌ وَجَوَّعٌ	گرسنگان	أَصِيلٌ	دقت بین عمر و شام	يُوجِعِي	بهدار و زرق میراند
جمع جامع و جوعان	و جاعه و جوعی	ابکار جمع بگور	اول بر خری یا بار	حَوَانِي	سایده پایه از کثرت نقن
جَاعَ الْبَيْدُ تَشَدُّو شَتَانٌ	مَرُنٌ	ابن ابراهیم باران دار	مانی		آزمایش کننده
سَبَّتْ	گرسنگان	جون جمع چون	سیاه	مَرْضَى غَدْرٌ عَلَيْهِ	از او خشک شود
هِيم هِيَامٌ	رئیس برگردان	شِيمِ الْبَرَقِ	برق دیده شد و درخشید	أَشْهَارُهُ	آشپزخانه
حَمْرٌ مَرْتٌ	زن حمر زده	سَمَّحٌ	بیش از حد		بیش از حد و ذوق
حَسْرَانٌ	مرد حمر زده	لَعَا قَصِيدَةٌ نَهْمٌ	قند	هَامِي	جاری
عَرَايَا جمع عَرِيَّةٌ	تخل بی میره و عریان	لَهَجٌ	عریص شیفه	غَابِرٌ	آئیده - باقی
حَوْضًا	از عطفه دراز	سَالِي	آرام - آرده	إِضْرٌ	سنگینی - گناه
طَيْشٌ	رقن عقش	مُعَاهِدٌ جمع	معاهد جمع	رَبِيْبُ النُّونِ	حوادث روزگار
نَالٌ مَتِي	بمن برده است	مَخْمَدٌ	خانه	عَلَمِي	بلند - شرف
حَاسِرَةٌ	زن حمر زده و نکلین	مَرَادٌ جمع مَرَادٌ	دستاده فایده بران	مَرَّاجِعٌ مَرْقَاهُ	زردان - آسود
دَبُوِيٌّ	شتر ز خدار	سَمَطَتْ	دور کرد	تَائِقٌ	ششاق
مَشْتَهَرٌ	آشکار بر مردم	مُعْجَبٌ مَعْنَى	نزل	فَادِي	فدا کننده
أَسْمَاٌ جمع سَمَلٌ	جمله که پرسید	سَفَعَتْ	سوزاند	وَاقِي	نگاهمانده - سپر بلا
أَطْمَارٌ جمع طَمْرٌ	لباس کنه	أَصْطَلَى بِالنَّارِ	بازش گرم گرم	حَطَنِي	مرا فرد آورد
قَوْمَهَا	پیش از آنها می رود	أُمُوهُ	زینت می دم - می آرایم	أَشْرَعُوا لِقْنَا	نیزه تار تار کرد
غَضٌّ	تازه	أَدْطَارٌ جمع دَطْرٌ	جفا - در خواستها	وَائِي	سست

تزیلوا	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
قالی	دشمن	جَحِجَّ اَنْ عَاثَا	اسبغش نظر و نجیب	مَضَّ	بازده آورد - سخت آورد
لَبَّة	جار کردن	جَتَاكَ الخَلِيلُ	اسبان برگزیده و گرگ	عَنَّ	پیش آمد و ظاهر گردید
لَبَّة النَّحْرِ	گودر گلو	فَوَاطِمُ جَبِّ قَاظِمٍ	زن بچه از شیر گرفته	مُنَادَى	دشمن
عَفْر	رودر خاک	يَهْدَى	سخت خواب میکند	اَسْعَرَ	آتش زد - آتش زد خستر
عَجَّ	فریاد زدند	اِسْتَوَّ الدُّمُوحُ	اشکها را بریزد	اَمَّا قِيَامَا	گوشه ای چشم - بجا آید
نَكْبَةٌ	مسیبت	عَجَّ جَمْعُ عَجْرَاوٍ	روشن	تَقَرَّبُوهُوقُ مَنَزَلَاتٍ	گوشه چشم - بجا آید
سامی	ملمبه - بالا رونده	لِتَصْبِغِي	تا رنگ کنی	صَوَّبَ	ریزش
و شیع	نیزه	لَمِي	رگز آرد - جمع کن	عَجْرًا لِمَجْمَعِ عَزْرَاوٍ	دانه مشک
عَارُوا	ردا آوردند - رودند	عَجْمَا	سرشتر را با مهارش گردان	و تَقَرَّبُوهُوقُ مَنَزَلَاتٍ	گبوه فاکس زنگ
کاعب	دختر نوری جمع آن کوا	عَجْرِي	نجف	نَاب	نانه آب نخورده
مَكْبَلٌ	بسته شده	و تَوَّ - و تَوَّ	خون او تمام جمع آنست	نَابٌ فَيَبُّ عَجْرَابًا	نانه آب نخورده
ضَلَعُ جَمْعِ ضَالِعٍ	شماره - عجزش	نَأَى	خفق در خورده مانع در داد	اَسْحَفَ بَرًا	با در زدنیک شده
تَوَائِبُ جَمْعِ تَوَيْبَةٍ	اشخوان سینه - بالای	مَغَانِي جَمْعِ	نزلها	حَادَى	را نده شتر تا در زوانند
تَلَوَّى	ماده شتر چون	مَغْنَى	نزل	حُدَاةٌ	آوازی که برای شتر خوانند
شَمِيلَةٌ	تند	طَامَى	بریز	لَعَاتٌ قَصِيدَةٌ دَهْمٌ	
عَسَلٌ	نانه تند	وَمَرَدٌ	بره آب - زب آب	هَدْرَى	روش - میرت
تَوَّجَّاهُ	ماده شتر سخت دستوار - نانه	مَرَدٌ	توشه بده	اَنْوَاوُ جَمْعُ نَوَاوٍ	عطا - بخشش
خَفٌّ	بے عدالت - بے علفی	هُوَ اَهْلٌ جَمْعُ خَفَّانٍ	دست دور	اَهْلَةٌ جَمْعُ هَلَالٍ	کودک خوب صورت

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
با درگرم	سَمُوم	تنگم	زَهْر	غلیف غلطی	عَطَارٌ فَرَجٌ
اندوه	وَجْدٌ	درم شکسته یکتسه	حَطْمٌ	روزگار - عادت	دَهْرٌ
در درصبت	مَضْنٌ	مردم - گروه مردم	نَفَرٌ	تغییر در ازها بجای	تَصْوِيفٌ
لاغر کردن رخ را	كُطِيبُهُمْ	روز با رنگت جابجایی از	يَوْمُ النَّفَرِ	حوادث روزگار	صُرُوفٌ دَهْرٌ
بیان دور و دراز	مَعْمَرٌ	روز با مردم ذمی صوبه جده درسی	قَرٌّ	رشته کن کردن	سَتَفْرٌ مَصْرِيٌّ
بیان بجا آید گناه	قَفْرٌ	مردم ذمی عجمه - عید و با	يَوْمُ النَّحْرِ	بیداری	يَقْضُهُ
دشمن	جَلِقٌ	بیدار شرم	هَبْوًا	مردان	بَيِّنٌ
بیدار می آید بر روی	يَحْتٌ	زنان کجا و نشین	ظَعَائِنٌ جَمْعٌ طَعِينَةٌ	مرد مرداد - گذرانید	أَمْرٌ
زمین نرم	سَهْلٌ	انتقام	دَثْرٌ وَ دَثْرٌ جَمْعٌ أَوْ تَادٌ	خامند	أَقْوَتْ
زمین سخت و سنگلاخ	وَعْرٌ	یاری - یار و نامر	نَصْرٌ	قصد بکنند	يَعْرُدُ
غنی - دوستدار قادر	وَاجِدٌ	به نفع در آرد دید	رُعْتُمٌ	کهن - سالخورده	مُحِيلٌ
سختی و گنفت	لَاوَاءٌ	خاشاک	قَدَائِيٌّ	زبان - لسان	مِقْوَلٌ
پرده و ساتر	خَمَاسٌ جَمْعٌ	شکاف	فَطْرٌ	مخزن میکند	كَيْسَجُو
خمر - خمر - خمر - رده ها - پرده	أَخْمَرَةٌ - خُمْرٌ - خُمْرٌ	گدر - گل آرد	رَافِقٌ	علم و آگاهی از چیزی	خُبْرٌ
نغمه	الَاؤُ جَمْعٌ	جواب کرد - دریم شکست	قَوْضٌ	در خزینه مورت بیان	زَهْرٌ جَمْعٌ نَهْرٌ
نغمه	أَلَى وَ أَلَى وَ أَلَى	پوشینه	كَنْ	پاشیده - برنج	نَضْمَةٌ
سران زن را بقتضی پند	أَلَى وَ أَلَى وَ أَلَى	سران زن را بقتضی پند	تَقَعْمَا	قرآن	ذِكْرٌ
با درگرم - سوزاندن - زهرش	أَوَّلَتْ أَرْصَةً	با درگرم - سوزاندن - زهرش	لَفْحٌ	را اندن	نَزَجٌ
سیرت با نه	خَنَادِسٌ جَمْعٌ حَنْدِيٌّ	سیرت با نه	سَرِيٌّ	زهر زهر کردن - با درگرم	نَهْرٌ
سیرت با نه	خَنَادِسٌ جَمْعٌ حَنْدِيٌّ	سیرت با نه	سَرِيٌّ	بود آواز	اود می بها

لَعْنَتٌ  
مَجْلَى  
أَهِيمٌ  
شَفَفٌ  
عَمْرٌ  
قَعْرٌ  
هَهْرَةٌ  
أَسْقَضَ الْعَصْفُورُ  
سَلَوٌ وَسُلَوَانٌ  
فَاهٌ  
فَاحٌ  
نَشْرٌ  
غَلِيلٌ  
لَعْنَةُ قَصِيدَةٍ يَأْذَنُهَا  
بِنَاتُ اللَّيَالِي  
خَالِبٌ  
مَكْنِيَةٌ  
مُدَاعِبٌ  
خَفَفٌ  
بَدْبَكٌ

معنی  
آشکار کننده - برون کننده  
از محبت شقیلم  
نهایت محبت عشق  
آب زیاد  
دارد میشود - دست برسد  
حرکت - لرزه  
گنجشک روی دل خور را ببرد  
آرپش و آرایش خاطر  
نطق کرد  
وزید - دید  
بوی خوش  
حرارت محبت یا مینشکنند  
یا ذم  
حادثه بزرگ  
فریفته با زبان خوش  
اوراد او در بار بزرگ میکند  
بازیگر - مزاح کننده  
مرگ  
حک - میکند

لَعْنَتٌ  
دَبْلِيْبٌ  
مَرَاصِبٌ  
يُجِجُ  
مُشَاغِبٌ  
شَفَفٌ  
رُضَابٌ  
حَدَثٌ  
حَدَاثٌ  
مُسْرِبٌ وَسَرْبٌ  
سُوفٌ  
إِقْلَاعٌ  
مَرْحَا  
مُشْطَابٌ  
أَنْبٌ  
دَالِيْبٌ  
أَعْيَتْ مَذَاهِبِي  
رَاتِبٌ  
أُرْوَمَةٌ  
صَالِبٌ

معنی  
حرکت کردن  
آب دانه های خوش مزه  
می اندازد  
قنه انگیز  
برگشتن قنه و تنبزه و تپا  
آب دریا - لعاب  
پر زهر کننده - ترسنده  
بهریز  
براه  
تاخیری اندازی  
از کار یا بیتوانی - کار بزرگ  
وسعت و فراخی زندگی  
شدائد - سختیها  
برگشته کننده  
آتش که فاش نمیشود  
راههای مختلف  
دام - ثابت  
اصل چیز  
استخوان پشت

لَعْنَتٌ  
غَالِبٌ  
أَطَايِبٌ  
حَلِيْفٌ  
نَوِيٌ  
قَوِيٌ  
سَيْفٌ قَابِضٌ  
قَوَاضِيْبٌ قَابِضٌ  
فَخَابٌ مَجْمُوعٌ  
غَرَجٌ مَجْمُوعٌ  
صَدَايٌ  
شَبَابٌ مَجْمُوعٌ شَبَابٌ  
شَيْبَةٌ  
مُنَاسِبٌ  
قَلْدُوا  
شَرَّعِبٌ  
مُكَالِبٌ  
هَيْمَانٌ

معنی  
کسی در عهد و پیمان بر کسی  
برگزیده تا - خوشتر تا  
ولادتمار همراه همیشگی - هم بگردد  
بعد - دوری  
گرسنگی  
نیش سپید کننده  
نیش را ببرد  
فخام جمع  
غریب جمع آخر  
تشنگی سخت  
نیزی هر چیزی - لاله نیش  
مکود شده است - آکرده تمام است  
کیکه اعلام جنگ میدهد  
پاره پاره شده  
طویل - دراز  
دشمن تنگ گیر آشکار  
تشنه

بسی در عهد و پیمان بر کسی  
برگزیده تا - خوشتر تا  
ولادتمار همراه همیشگی - هم بگردد  
بعد - دوری  
گرسنگی  
نیش سپید کننده  
نیش را ببرد  
فخام جمع  
غریب جمع آخر  
تشنگی سخت  
نیزی هر چیزی - لاله نیش  
مکود شده است - آکرده تمام است  
کیکه اعلام جنگ میدهد  
پاره پاره شده  
طویل - دراز  
دشمن تنگ گیر آشکار  
تشنه

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
شیرلاغر	شایب	شکار - طعم	فروسیه	افروخته دل	مستقر الحشا
بنفشه خون آلودی که زدن بصیبت بر سر گذارد و کلان آن از دند بر سر نشاند	سِقَاب	گاو وحشی	مهاجم مهاده	آب جبار	سایب
مردانه که او بصیبت زده است	مردانه	فروچی	توالیت مآلب	ترسند	راهیب
قویا و خاک - زمین	قویا و خاک	طعم	اکله	بلند گریه کننده	ناجیب
قویب خاک آلود	قویب	باز مکارر	أحدل	امده غیصه	اشجان شجن
توانب جمع	توانب جمع	مرغی پر خیز	فاخا جمع فاخته	راه	مشاب جمع شفت
بالای سینه	توربده	چکالما - سینه	لب جمع یلب	سفر - بد حال	ضو
بسر بلند دیده بان	توربده	نیزه ضرب شمشیر	فانجات	بسیه بزرگ	مشعب
بسر بلند دیده بان	توربده	سپهر دونه خشک	نراحی	پاره پاره شدن	تمزقوا
دکوه آشیانه	دکوه	مسهات	مسهات	ازین رفتن	انزهقوا
کف مقیم	عکف جمع کف	کر بده	مرضوی	شیر	عضب
فرار - اسفغانه و غیره	صواخ	شکته - خورنده	محطم	شیرزن	عاضب
نرزش - دراست	ععبت	اسبهای دونه	هشیم	تنگ دهنی برادگفت	کظه
سبب سبب بیان	سبب جمع سبب	شومای پهن	ساجات	عاشق افروخته	واهی الطا
باد کرده از جزب خورد	جنایب جمع جزب	سبب پهن	شوا جمع	رنجیده	صبیب
نوش به تلخ	حباب	عانت کردن	شوقب است	جاری	شاخیب
دیم شیر	غراس	غارت کردن	منزب	عطیة بخشش	جدل
تشنه - تشنه کنان آب گرم	لاایب	غارتها	ناهب	بیشه	عمرین
	لاایب	فوق - بالا	علا	ست - نماند - گریل	خادس

معنی	لغت	معنی	لغت	معنی	لغت
مذمان	سِن	نزدیک - سریع	دَشیک	مادیان دراز	مَدَاجِبِ شَرِب
ترک کننده	مِرَافِع	نگهبان - حارس	مِرَاقِب	وکت تند - درویش	جَفَلَا مَجْجَلَه
کرهت دارنده	اَقْب	بالای پشت نزدیک کردن	عَاَرِب	بیشتر مرغ	خَاضِب
سختی - ناپسندی - محالود شدن	تَرْغَم	مرا بکنده صد ابرن	کَنْبِی	آه بیقرار - واضح	مَدِجِب
کیکه صد را بگیرد بکنده	نَاجِب	نام مرا بکنده مرد	مِیَوَه باسعی	شتران لاغر	عِجَاب
خوآننده شعر	مُنْشِد	گریه کننده گان	فَوَاجِب مَع جِه	شتران سائیده پانزده ناله	نَقَاب
آه از دل کشیدن	تَرْفَار	آوردن - حجاب آورد	حَوَاجِب	درخت خش - کوه بزرگ	أَخْشَب مَعْد
ثابت	بِرَاسِب	خبرها - جایشه خبر	جَوَاب	کوههای بزرگ	أَخَاشِب مَع
سرسه شمرها	لَوَاعَات	آلوده	مِثَابِث	زنبهار درخت وقت	صَم مَع صَمَاء
بلی در پی و فرادان ریزد	تَسَحُّ	ظرف تری - شدت گرا	عِجَابِ دِهَابِ جِه	نرنگ است	رَنْثِ اصَم
بلند کرد - طولا کرد	أَشَاد	غبار	عِجَاب	شتران	رَکَابِث مَع کَلَب
		موقعین آتش گرا - باد کومم خواربب مبع	لَفْخ	پاره بکنده	بِخَمَام
دختر زیبا	خَوَعِب مَع رُوب	شانه	مُشَط	ر بودن	بُز
	عَاِنِیَات مَع رُوب	شانه زد	سَرَجَت	گوشواره	قُوط
	مَع غَانِبِه	شد	عِجَاب مَع هَبِث	نزدیک کردن - دادن	اِیْلَام
	تَوْرِی	لب تشیر	شَفْرَه	عبارت کردن	مَقَاب مَع مَقْنَب
	مَرْقُوفَه	سر	هَامَه	اسبها	خِیُول
	خَدَب	استخوان بینی	عِرْنِین	رزدن سخت که تعب دراز است	خَانُوب مَبْرَح
	فَدَا فِد مَع فَدَفَد	شکسته شده	حَطِیم	سر آستین - ته آستین	أَرْدَا مَع مَرْدُون

لغت	معنی	لغت	معنی	لغت	معنی
جانب	قلع کننده	دَمَنَه	آثار فاعله	لغت <td>معنی</td>	معنی
سراجی	کبوتر - نام زینت	تَلُوخ	خار و خار بیته	بَاسِل	شیر
دَرَق جمع قفاه	کبوتر خوب بزرگی	وَشْم	خال - نقش نگار که با نور بر بدن بریزند	مَصْجَع مَصْلًا	دیر و چابک و بزرگه
مَغْصَم	نوازش با ناسته	مَعْرُوسَت	رکبا و عصب و فل فلز کچی	مَسْح	مسح - دلارور
لغات قصیده دو اندام	مَغْصَم	مَعْرُوسَت	مغ و دست - جارتشند لَهْدَم	نُور	نور که نیرزه بونده
عانی	برنج کشیده	خَلِيط	خام ماند	سِرْبُورِ اَمْدِ خِطَه	سر بریزد خسته
مَنْمَم	دارای فن و خط	اَنْبَم	گنگ - لال	مَمْکُوسِم	مگس که در کوزه
نَمِیْم	نن و خط که با درخت	بَثَّ الشَّكْوَى	انگشت که	سَطَا	سقط
اَنْعَلَتْ	لاغر کرد	اَمْی دَایَات	آیات قرآن	جَمَتْ	جست
نَحُول	لاغوی	عَمِ اَیْرَات	علائق - آیه قرآن	مَخَارِقِ جَمْعِ خَرَقِ	مخاریق جمع خرق - زنا - ریخته بیه - برق
صَبَّ	عاشق شدن	بَلَى	کهنگی - کهنه شدن	جَوْنِ بَرْدِ خَوْنِ	جون برز خون
لَا زَبَّ	چسبند	اَنَاخُ مَجْمَعِ اَضْفِیَه	اجاق	مَجْمَعِ جَوْنِ	جمع جون - سیاه - سفید
رَبِیْبُ المَوْنِ حَواثِرُه	نخینار	نَای	خرف و خریکه از سبیل و کبوتر	عَظَمَ	عظمت
وَجَدَ	خون	مَعْرَس	بارانداز شایسته	صَهْوَه	جای نشستن کواری برینت
تَقْضَى	گرفت	مُعَلِّم	نشاندار	اَسْبِ لاغْرِ مِیَانِ	اسب لاغرمیان
عَفَا هَلْهَا سَاكِنَانِ	مردند و باقی	مَقْشَم	مرگ - جگ - جگ	تَسْمِ بِلِ	پزین یا چه پوشید
لَمْ تَقْنِ	آه و نزل کرده است	لَا یَالُوْنِ	کوتاهی و کنی نمیکند	دِیرِ کَالَمِ	دیر کالم
کُو الجَدِیدِ	گوش و آمد و شرب	اَنَا حِجَجِ	انجام و انجام بخند	بَلَاغِ شِیْخَانِ	بلایک شایخ
		اَنَا حِجَجِ	انجام و انجام بخند	مَجْمَعِ	مجمع
		اَنَا حِجَجِ	انجام و انجام بخند	اَسْفَا قَا	بخت و کس - محروم



